ما شاء الله ولا قوة الا بالله
در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب تبصرة لاولی الرسوخ واودعه انواعا من الحکم والعلوم منها الناسخ والمنسوخ من عرفه فقد عرف الحق وادرکه ویاله من شموخ ومن لم یعرف فقد هلك واهلك الشیوخ والشیوخ والصلوة والسلام علی من جاء بالحنیفیة السمحة السهلة البیضاء التی لیس لها فسوخ فنسخ بها الملل وازاح بها العلل ورفع بها الحق بعد اتضاعه وقمع بها الباطل غب ارتفاعه وهم فی بوخ وعلی واصحابه الذین لا یبلغهم احد ولو انفق مثل احد ذهبا فی اجر ما انفقوا فی سبیله من صاع او وضوخ صلی الله علیه وعلیهم وعلی حملة الروایة ونقلة الدرایة ما سح الغمام علی الاصوخ وغنّ الحمام علی الشموخ وحنّ الذی یسوخ الی الکرم

اما بعد میگوید افقر خلق الله تعالی الیه واحوجهم الی ما لدیه چون علم ناسخ و منسوخ قرآن کریم و اخبار مخبر رؤف رحیم اهم مسائل است بجهت آنکه عمل بران هردو و تمسک بدان موقوف بدریافت اوست و هر که آنرا نشناسد در معرض خطر عظیم است که حکم بجواز چیزی کند که منسوخ بتحریم است یا بتحریم چیزی کند که منسوخ بجواز است یا ناسخ را منسوخ داند و ناسخ شمارد لهذا ائمه ملت و سلف امت گفته اند که جائز نیست هیچ یکی را که تفسیر کند کتاب خدا و سنت مگر بعد معرفت ناسخ آن از منسوخ وی واز علی بن ابی طالب مروی ست که واعظی را گفت ناسخ گفت نه فرمود هلاک شدی وهلاک کردی و از عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر آمده که منع کردند ایشان وعظ نمودن بجهت عدم معرفت آنها بناسخ و منسوخ و حذیفة بن الیمان گفته حلال نیست هیچ یکی را قرآن مگر آنکه عالم باشد بناسخ آن از منسوخ و مخالفی برای این صحابه معلوم نیست

بر وجوب معرفت این علم و عدم تکلم در قرآن و حدیث بدون معرفت ناسخ آن و از ینجا جمعی کثیر از اهل علم درین باب تصنیف پرداخته اند
و ناسخ را از منسوخ جدا ساخته مکی بن ابی طالب القیسی المقری و ابو جعفر النحاس و ابو بکر محمد بن عبد الله بن عربی و ابو داود سجستانی
و ابو عبیده قاسم بن سلام و ابو سعید عبد القاهر بن طاهر التمیمی و شیخ جلال الدین سیوطی و امام ابو القاسم هبة الله
بن سلامه بن نصر المفسر المقری النحوی البغدادی و ابو الحسین و ابن المنادی و اکثر تسلیم کنیم جونی و غیرهم در ناسخ قرآن
و منسوخ وی تالیف کرده اند و ابو محمد قاسم بن اصبغ القرطبی النحوی و ابو بکر محمد بن وجیه معروف بالجعد الشیبانی احد اصحاب
ابن کیسان و احمد بن اسحق الانباری و ابو جعفر احمد بن محمد النحاس النحوی و ابو بکر محمد بن موسی الحازمی الهمدانی و ابو القاسم هبة الله
بن سلامة النحوی و ابو حفص عمر بن شاهین البغدادی الواعظ و ابراهیم بن علی المعروف بابن عبد الحق و امام عبد الکریم بن هوازن
القشیری و محمد بن بحر الاصبهانی و ابو الفرج بن الجوزی و حسین بن عبد الرحمن الاهدل الیمنی و غیرهم در ناسخ حدیث
و منسوخ وی تصنیف نموده اند اما این تالیف و تصانیف درین آخر زمان حکم عنقا و کیمیا پیدا کرده و از عدم اعتنای علما
باین علم بزاویه عدم خزیده خصوصا درین کتب عجیبه و دیار هندیه بناء علی هذا این فقیر حقیر عفا الله عنه ما جناه و متعلق با
و برضاه باستبداد جمعی از احباب بتالیف این رساله در سنه ست و ثمانین و مائتین و الف الهجریه ۱۲۸۶ھ پرداخت و مشتمل بر
یک مقدمه و دو باب و یک خاتمه ساخت و **افادة الشیوخ بمقدار الناسخ والمنسوخ** نام نهاد **مقدمه**
در بیان معانی نسخ و احکام او **باب اول** در ناسخ و منسوخ قرآن کریم بر ترتیب سور **باب دوم**
در ناسخ و منسوخ حدیث **خاتمه** در ذکر بعض فوائد مهمه و بالله التوفیق و الیه المآب

مقدمه در بیان معانی نسخ و احکام او و دران چند مسئله است

اول در حد نسخ و آن در لغت بمعنی ابطال و ازاله آید و منه نسخت الشمس الظل و الریح آثار القوم و منه
تناسخ القرون و گاهی مراد بدان نقل و تحویل باشد و منه نسخت الکتاب ای نقلته و منه قوله تعالی
انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون و منه تناسخ المواریث و اختلاف ست در آنکه نسخ درین هر دو معنی حقیقت ست
یا در یکی از ان دو صفی هندی گفته اکثر بر آنند که در ازاله حقیقت ست و در نقل مجاز و قفال شاشی گفته در نقل حقیقت ست
و باقلانی و عبد الوهاب و غزالی گفته در هر دو حقیقت ست و میان هر دو مشترک لفظا زیرا که در هر دو مستعمل ست و در اصطلاح
اهل اصول بعد طول بحث در حد وی رفع حکم شرعی ست بمثل وی با تراخی منسوخ از ناسخ و شاه ولی الله محدث دهلوی
در فوز کبیر فی اصول التفسیر نوشته از مواضع صعبه در فن تفسیر که مباحث آن بسیار ست و اختلاف در انجا بیشمار معرفت
ناسخ و منسوخ ست و اقوای وجوه صعوبت اختلاف اصطلاح متقدمین و متاخرین ست درین باب آنچه از استقرای کلام
صحابه و تابعین معلوم میشود آنست که ایشان نسخ را استعمال میکردند بازای معنی لغوی که ازاله شیئی بشیئی ست
نه بازای مصطلح اصولیان پس معنی نسخ نزد ایشان ازاله بعض اوصاف آیتی ست بآیه دیگر خواه انتهای مدت عمل باشد
یا صرف کلام از معنی متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فارق در میان منصوص
و آنچه مقیس بر آن ست ظاهرا یا ازاله عادت جاهلیه یا شریعت سابقه باب نسخ نزدیک ایشان باب واسع آمد و مجال عقل را در انجا

جلالی شد واختلاف را گنجایش و لهذا عدد آیات منسوخه بپانصد رسانیده اند واگر نیک بنگری غیر محصور ست اما آنچه
باصطلاح متاخرین منسوخ ست عددی قلیل بیش نیست لاسیما بحسب توجیهی که ما اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان
بعد از آنکه از علما بعض آنچه مذکور شد ببسط لائق تقریر نموده آنچه برای متاخرین منسوخ ست بروفق شیخ ابن العربی محرر کرده
قریب بیست آیه شمرده فقیر را در آن ست انتهی بعده آن بیست را با تعقب ذکر کرده ودر آخرش گفته قلت وعلی
ما حررناه لا یتعین النسخ بخمس آیات انتهی واین تعقبات در مطاوی آیات خواهد آمد
دوم آنکه نسخ جائز ست عقلا واقع ست سمعا وشرعا بدون فرق میان کتاب وسنت وحکایت کرده است جماعتی از
اهل علم اتفاق اهل شرائع بران خلافا لابی مسلم الاصفهانی چه وی گفته جائز غیر واقع ست وقاضی القضاة محمد بن علی شوکانی
در ارشاد الفحول برد وی درین خلاف رد شنیع کرده وتعقب نموده وگفته ان صح هذا عنه فهو دلیل علی انه
جاهل لهذه الشریعة المحمدیة جهلا فظیعا واعجب من جهله بها حکایة من حکی عنه
الخلاف فی کتب الشریعة فانه انما یعتد بخلاف المجتهدین لا بخلاف من بلغ فی الجهل
الی هذه الغایة انتهی وحکمت در نسخ بیان شرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست که شریعت او ناسخ جمله شرائع آمده
ونیست ناسخ برای شریعت او وگفته اند حفظ مصالح عباد ست پس هرگاه مصلحت ایشان در تبدیل حکم بحکم وشریعت بشریعت بود آن
تبدیل مراعات همان مصلحت باشد وگفته اند رفع مؤنت خدمتی از ایشان ست در دنیا تا بشر باشد برفع آن در جنت وگفته اند تیسیر ست وقیل غیر ذلک
سوم آنکه نسخ را شرطهاست یکی آنکه منسوخ شرعی باشد نه عقلی دوم آنکه ناسخ منفصل ومتاخر باشد از منسوخ زیراکه هرچه
مقترن ست چنانکه شرط وصفت واستثنا مسمی بنسخ نیست بلکه تخصیص ست سوم بودن او بشرع پس ارتفاع حکم بموت
نسخ نبود بلکه سقوط تکلیف باشد چهارم آنکه منسوخ مقید بوقت نبود پس اگر مقید ست انقضای آن وقت نسخ نیست پنجم
آنکه ناسخ مثل منسوخ باشد در قوت بلکه اقوی از آن چه در صورت ضعف مزیل قوی نتواند شد واین حکم عقل ست و اجماع
بران دلالت کرده چه صحابه نص قرآن را بخبر واحد منسوخ نکرده اند ششم آنکه مقتضی منسوخ غیر مقتضی ناسخ باشد تا بدا
لازم نیاید وشرط نیست متناول بودن لفظ ناسخ چیزی را که منسوخ متناول او بود یعنی بتکرار وبقا هفتم آنکه منسوخ
جائز النسخ بود پس داخل نشود نسخ بر اصل توحید زیراکه وی سبحانه لم یزل ولایزال باسما وصفات خود ست وهمچنین
بر چیزی که تابید وتوقیت آن بنص معلوم شده واز ینجا دریافت شد که نسخ در اخبار نیست زیراکه وقوع آن خلاف خبر مخبر صادق
غیر متصور ست چهارم آنکه جائز ست نسخ بعد اعتقاد منسوخ وبعد عمل بران بلا خلاف برابر ست که همگنان بران عمل کرده باشند
همچو استقبال بیت المقدس یا بعض ایشان چون فرض صدقه نزد مناجات رسول ونیز خلاف نیست در جواز نسخ بعد تمکن
آن فعل که حکم بران تعلق دارد وبعد از حصول علم بتکلیف بدان باین طور که مثلا از وقت معین آنچه گنجایش فعل داشت
بگذرد خلافا للکرخی وهمچنین خلاف نیست درمیان اهل علم در جواز نسخ در صورتیکه وقت مامور به داخل شده اما نسخ پیش از فعل
آن وقوع یافته خلافی که هست در نسخ قبل از دخول وقت ست پنجم آنکه شرط نیست در نسخ بدل آن وباین رفته اند جمهور وشوکانی
گفته هو الحق الذی لا ستر دونه زیراکه واقع شده است نسخ در شریعت مطهره برای امور معروفه نه برای بدل ازین قبیل ست

نسخ تقدیم صدقه پیش مناجات رسول و نسخ ادخار لحوم اضاحی و نسخ تحریم مباشرت بقوله فالآن باشروهن و نسخ قیام لیل
در حق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وآنکه ظاهریه و بعض معتزله یا جمیع آنها تمسک کرده اند برخلاف این بقوله تعالی مَا نَنْسَخْ
مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا پس دران دلالت بر محل نزاع نیست زیرا که مراد نسخ لفظ آیت ست
چنانکه دال ست بران قوله نأت بخیر منها او مثلها و دروی ذکر نسخ حکم نیست واگر تسلیم کنیم جائز ست که گفته شود که اسقاط
این حکم منسوخ بهتر از ثبوت او درا لوقت ست **ششم** آنکه نسخ ببدل بر چند وجه ست یکی آنکه ناسخ مثل منسوخ باشد
در تخفیف و تغلیظ و درین خود خلافی نیست همچو نسخ استقبال بیت المقدس باستقبال کعبه دوم آنکه نسخ اغلظ باخف بود
واین نیز بلا خلاف ست همچو نسخ عدت حول بعدة اربعة اشهر و عشرا سوم نسخ اخف بسوی اغلظ و مذهب جمهور جواز او ست
خلافا للظاهریه و حق جواز و وقوع او ست چنانکه نسخ وضع قتال در اول اسلام بفرض آن بعده و نسخ تخییر میان صوم و فدیه
بفرضیة صوم و نسخ تحلیل خمر بتحریمش و نسخ نکاح متعه بعد تجویزش و نسخ صوم عاشورا بصوم رمضان **هفتم** جواز نسخ اخبار
و دروی تفصیل ست یعنی اگر خبر از چیزی ست که تغییرش جائز نیست کقولنا العالم حادث پس نسخش هم جائز نیست و اگر
از چیزی ست که تغییرش جائز ست پس آن چیز ماضی ست یا مستقبل و مستقبل وعد ست یا وعید یا خبری از حکمی همچو اخبار از وجوب
حج و مذهب جمهور جواز نسخ این خبر ست بجمیع اقسامش خلافا لابی علی و ابی هاشم شوکانی گفته حق منع او ست در ماضی
مطلقا و در مستقبل در بعض که آن وعد ست نه در وعید و تکلیف در تکلیف از انجهت که آن رفع حکم از مکلف ست و در
وعید از انجهت که آن عفو ست و نیست ممتنع از وی تعالی بلکه حسن ست از فاعل او ممدوح ست از غیر خود و نفس خود را
بدان تمدح می تواند کرد و در ماضی از انجهت که کذب صریح ست مگر آنکه متضمن تخصیص یا تقیید یا تبیین بمضمون خبر مذکور باشد
که درین صورت باک نیست **هشتم** در اقسام نسخ ابو اسحق مروزی و ابن سمعانی گفته آن شش قسم ست یکی منسوخ الحکم باقی
الرسم همچو نسخ آية الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بآیه مواریث و نسخ عدت حول بعدت اربعة اشهر و عشرا
پس منسوخ درینجا ثابت التلاوة مرفوع الحکم ست و ناسخ ثابت التلاوة والحکم هر دو و مذهب جمهور جواز او ست و بعضی
بران ادعا اجماع کرده اند دوم آنکه منسوخ الحکم والرسم هر دو بود و ناسخش ثابت الحکم والرسم باشد همچو نسخ استقبال بیت المقدس
باستقبال کعبه و نسخ صیام عاشورا بصیام رمضان و ابو اسحق مروزی گفته بعضی قبله را از قبیل نسخ سنت بقرآن شمرده اند
بزعم آنکه استقبال بیت المقدس بسنت بود نه بقرآن سوم آنکه حکم منسوخ و رسم باقی باشد و ناسخ مرفوع الرسم و باقی الحکم
کقوله تعالی فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا بقوله الشیخ
والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله و در صحیح ثابت شده که این قرآن متلو بود بعده لفظش منسوخ شده
و حکمش باقی مانده چهارم آنکه منسوخ الحکم والرسم بود و ناسخش باقی الحکم منسوخ الرسم باشد چنانکه در صحیح از عایشه رضی الله
عنها آمده که گفت کان فی ما انزل عشر رضعات متتابعات یحرمن فنسخن بخمس رضعات فتوفی
رسول الله صلی الله علیه وسلم وهن فی ما یتلی من القرآن بیهقی گفته پس عشر درینجا از ان قبیل ست
که رسم و حکمش هر دو منسوخ گشته و خمس ناسخ الرسم باقی الحکم ست بدلیل آنکه چون صحابه بجمع قرآن پرداختند این آیت را ننوشتند

حال آنکه حکمش نزدیک ایشان باقی ست ابن السمعانی گفته معنی قول عایشه رضی الله عنها یتلی من القرآن آنست که حکمش متلو ست
نه لفظ او و بیهقی گفته معنیش آنست که هرگز نسخ تلاوت او نرسیده وی تلاوتش میکنند پنجم آنکه منسوخ الرسم لا الحکم باشد و ناسخش
معلوم نبود چنانکه در صحیح آمده لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لتمنی لهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم
الا التراب ویتوب الله علی من تاب چه این قرآن بود رسم او منسوخ شده نه حکم او و ابن عبد البر در تمهید گفته قیل انه فی
سورة ص و چنانکه در صحیح آمده که در قرآن حکایت اهل بئر معونه نازل شد که آنها گفتند بلغوا قومنا ان قد لقینا ربنا
فرضی عنا وارضانا و چنانکه حاکم در مستدرک از روایت زر بن حبیش از ابی بن کعب آورده که ان النبی صلی الله
علیه وسلم قرأ علیه لم یکن الذین کفروا وقرأ فیها ان ذات الدین عند الله الحنیفیة لا الیهودیة
ولا النصرانیة ومن یعمل خیرا فلن یکفره حاکم گفته صحیح الاسناد ست و این از آن قبیل ست که لفظش منسوخ شده
و معنی آن باقی مانده و ابن عبد البر در تمهید از منسوخ الخط والحکم والخط شمرده و گفته ومنه قول من قال ان سورة
الاحزاب کانت نحو سورة البقرة ششم آنکه ناسخ منسوخ گردد و میان هردو لفظی متلو نبود چه میراث بحلف و نصرت
که میراث باسلام و هجرت نسخ پذیرفته و توارث باسلام و هجرت بآیت میراث منسوخ گشته ابن سمعانی گوید این هردو قسم اخیر نزد من
تکلف ست و در ان نسخ متحقق نیست و ابو اسحق مروزی گفته توریث بهجرت از آن قسم ست که منسوخ شد نقش معلوم شده و ناسخش
معلوم نیست غرضکه نسخ تلاوت حکم یا نسخ حکم نه تلاوت یا نسخ هردو معا از آن باب ست که هیچ مانع شرعی و عقلی ازان منع نمیکند
برای منع ازان وجهی نیست زیرا که جواز تلاوت آیت حکمی از احکام اوست و آنچه بران این آیت دلالت دارد حکمی دیگر ست
مراو را نیست تلازم میان این هردو و بثبوت این معنی ثابت شد جواز نسخ هردو و نسخ احدهما مثل سایر احکام شرعیه و عبارت
حجت بوقوع وی که دلیل جواز ست نهم آنکه خلاف نیست در جواز نسخ قرآن بقرآن و نسخ سنت متواتره بسنت متواتره و جواز نسخ
آحاد باحاد و نسخ آحاد بمتواتر و خلافیکه هست در جواز و وقوع نسخ قرآن یا سنت متواتره باحاد ست جمعی بجوازش عقلا قائل
و بران اتفاق اهل علم نقل کرده و در وقوع آن مذهب جمهور آنست که واقع نیست و بران اجماع نقل کرده اند و جماعتی از
اهل ظاهر که ابن حزم از ایشان ست بسوی وقوع رفته و در روایتی امام احمد نیز و غزالی و ابو الولید الباجی و قرطبی گفته که نسخ در
زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقع ست و بعد آن نه شوکانی گوید واز وقوع ست نسخ قوله تعالی قُل لَّا أَجِدُ فِي
مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ بنهی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از اکل هر ذی ناب از سباع و ذی مخلب
از طیر و این آحاد ست و جواب داده اند که معنیش آنست که لا أجد الآن و تحریم در مستقبل واقع شده و از وقوع ست نسخ نکاح
متعه بنهی ازان و هو آحاد و نحو ذلک کثیر و از آنچه ارشاد بسوی جواز نسخ بصحیح آحاد برای اقوی المتن و الدلالة از وی میکند
آنست که مجیء ناسخ در حقیقت برای رفع استمرار حکم منسوخ و دوام اوست و این ظنی ست اگرچه دلیلش قطعی بود پس منسوخ
همین ظنی ست نه آن قطعی فتأمل دهم آنکه جائز ست نسخ قرآن بسنت متواتره نزد جمهور و به قالت الحنفیة چنانکه
درین آیه كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ
بقوله صلی الله علیه وآله وسلم لا وصیة لوارث و نتوان گفت که این آیه منسوخ ست بآیت مواریث زیرا که جمع میان هردو ممکن ست

وشافعی بمنع رفته وجماعتی از علما بروی درین منع انکار نموده کیا هراسی گفته هفوات الکبار علی اقدارهم
وعبد الجبار که نظر در اصول و فروع شافعی میکرد چون باین موضع رسید گفت هذا الرجل کبیر ولکن الحق اکبر
منه ولم نعلم احدا منع من جواز نسخ الکتاب بخبر الواحد عقلا فضلا عن المتواتر والمغالون
فی حب الشافعی قالوا لا بد ان یکون لهذا القول من هذا العظیم محمل فتعمقوا فی محامل ذکروها انتهی
واز امثله نسخ قرآن بسنت ست آیه متقدمه بنهی از اکل ذی ناب و غیره وقوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ منسوخ ست
باحادیث دباغ بانزاعی که درو ست واما نسخ سنت بقرآن پس جائز ست نزد جمهور ونیست وجه برای منع ازان
ونیست دلیلی از عقل و شرع نزدیک مانع ازان بلکه نسخ وی بقرآن در غیر موضع در شرع واقع شده فمن ذلك
قوله تعالی قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ الایه و همچنین نسخ صلح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با قریش
بر رد نساء آنها بقوله تعالی فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ و نسخ تحلیل خمر بقوله إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ
الایه و نسخ تحریم مباشرت بقوله تعالی فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ و نسخ صوم یوم عاشورا بقوله فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ
الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ونحو ذلك مما یکثر تعداده **یازدهم** آنکه فعل از سنت ناسخ قول ست چنانکه قول ناسخ فعل ست
نزد جمهور و منه قوله صلی الله علیه و آله وسلم فی السارق فان عاد فی الخامسة فاقتلوه و چون دزد را بار پنجم آوردند
قتل نکرد پس این ترک ناسخ آن قول باشد و فرمود الثیب بالثیب جلد مائة والرجم بعده ماعز را رجم کرد نه جلد پس
این ترک ناسخ جلد باشد از مستحق رجم و همچنین در صحیح قیام او برای جنازه ثابت شده بعده ترک کرد آنرا پس این نسخ باشد
برای آن و ثابت شد که فرمود صلوا کما رأیتمونی اصلی بعد کردن غیر آنچه میکرد و ترک کرد بعض افعال را پس این ناسخ آن باشد
ونیست نزد مانع ازان دلیلی از عقل و شرع **دوازدهم** آنکه اجماع نسخ می پذیرد و نه ناسخ چیزی می باشد نزد جمهور
بمعنی آنکه واقع نیست نه آنکه غیر جائز ست و بعض حنابله بناسخ بودن او رفته اند لیکن بسند نه بنفسه یعنی اگر نص صحیح
یافته شود و اجماع خلاف آن باشد بدانیم که آن حدیث منسوخ ست چه اگر اهل اجماع بر ناسخش مطلع نمیشدند اجماع بر خلاف
آن نمیکردند ابن حزم گفته این غلط فاحش ست ولیکن حافظ بغدادی در کتاب الفقیه والمتفقه در مثال آن حدیث وادی
آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه در انجا بخواب رفتند و بیدار نکرد ایشان را مگر حر شمس و چون بیدار شد فرمود
اذا سهی احدکم عن صلوة فلیصلها حین یذکرها و من الغد للوقت حال آنکه اعاده نماز منسیه
بعد قضای او در حال ذکر و در وقت منسوخ ست باجماع مسلمین زیرا که نه واجب ست و نه مستحب **سیزدهم** آنکه جائز نیست
نسخ چیزی از قرآن و سنت بقیاس و باین رفته اند جمهور زیرا که استعمال قیاس نزدیک عدم نص ست پس نص از وی
چه قسم نسخ تواند پذیرفت و ابو القاسم انماطی گفته جائز ست بقیاس جلی نه بقیاس خفی و گفته اند این وقتی ست که علتش
منصوص باشد نه مستنبط و صفی هندی گفته محل خلاف در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست و بعد آن خود
ناسخ نیست بالاتفاق و منسوخ میشود قیاس به نسخ اصل خود بلاریب و در صحت نسخ او با بقای اصل خلاف ست
وحق منع اوست و به قال قوم من الاصولیین **چهاردهم** آنکه جائز ست نسخ مفهوم مخالف با نسخ اصل او

واین ظاهر است و بدون نسخ اصل او کقوله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء زیرا که مفهوم او منسوخ است
بقوله صلی الله علیه وسلم اذا قعد بین شعبها الاربع و جهدها فقد وجب الغسل و فی لفظ اذا التقی
الختان الختان پس این نسخ مفهوم اوست و منطوقش محکم غیر منسوخ است چه غسل واجب است از انزال بلا خلاف
و در جواز نسخ اصل بدون نسخ مفهوم دو احتمال است اظهر آنست که جائز نیست و همچنین اختلاف است در مفهوم موافق
جمعی بجوازش رفته و جمعی منع کرده و بعضی تفصیل نموده و گفته که اگر علت منطوق محتمل التغییر نیست همچو اکرام والدین بنهی از تافیف
پس نسخ فحوای ممتنع است زیرا که منافی مقصود است و اگر محتمل نقص است پس جائز است چنانکه گفتن کسی غلام خود را که
لا تعط زیدا درهما بقصد حرمان زید بعده گفتن وی مر او را که اعطه اکثر من درهم ولا تعطه درهما پس در وی
احتمال انتقال از علت حرمان بسوی علت مواسات است شوکانی گفته وهذا التفصیل قوی جدا یا نزدهم آنکه زیادت
نص نسخ حکم نص است یا نه و این مختلف است باختلاف صور زیرا که زائد یا مستقل بنفسه است یا مستقل نیست و مستقل یا از جنس
اول نیست همچو زیادت وجوب زکوة بر صلوة که نیست از نسخ در چیزی چه زیادت عبادتی بر عبادات باتفاق اهل علم نسخ آن عبادات
نمی باشد و در مثل این صورت خود هیچ یکی از اهل اسلام مخالف نیست بنا بر عدم تنافی یا از جنس اول است مثل زیادت صلوة
بر صلوات خمس و این نیز بر قول جمهور نسخ نیست و اگر زائد مستقل بنفسه نیست همچو زیادت رکعت بر رکعات و زیادت تغریب
بر جلد و زیادت وصف رقبه بایمان پس دران اختلاف است بر هفت قول یکی آنکه نسخ نیست مطلقا وبه قالت الشافعیة
والمالکیة والحنابلة دوم آنکه نسخ است وهو قول الحنفیة برابر است که در سبب باشد یا در حکم سوم آنکه اگر مزید علیه بفحوای خود نافی
این زیادت است پس زیادت ناسخ او باشد کقوله صلی الله علیه وسلم فی سائمة الغنم الزکوة چه این افاده نفی زکوة بر معلوفه
میکند و اگر نمیکند پس نسخ هم نیست چهارم آنکه اگر زیادت مغیر مزید علیه تغییر شرعی است باین طریق که اگر آمده بعد این زیادت
بطریق اول او بجا آرد معتد به نباشد همچو زیادت یک رکعت پس نسخ است و اگر مغیر نیست و فعل مزید علیه بدون زیادت صحیح
پس نسخ هم نیست پنجم آنکه ناسخ است اگر متصل مزید علیه است و نیست ناسخ اگر منفصل از وست ششم آنکه اگر زیادت تغییر
مزید علیه در مستقبل میکند ناسخ است والا لا حکاه ابن فورک عن اصحاب ابی حنیفة رح هفتم آنکه اگر زیادت رفع حکم عقلی یا رفع چیزی
میکند که ثابت است باعتبار اصل همچو برائت ذمه پس ناسخ نیست چه ما معتقد نیستیم که عقل موجب احکام است و هر که معتقد
آنست وی اعتقاد نمیکند که رفعش نسخ است مگر آنکه متضمن رفع حکم شرعی باشد که درین صورت ناسخ خواهد بود و ابن برهان
این را از شافعیه حکایت کرده و گفته حق همین است واختاره الآمدی و ابن الحاجب والفخر الرازی والبیضاوی و ابو الحسین البصری
وهو ظاهر کلام الباقلانی و امام الحرمین الجوینی و صفی هندی گفته انه اجود الطرق واحسنها ولکن بعض محققین گفته اند
که این تفصیل لاطائل است و در محل نزاع نیست زیرا که شک نیست در آنکه نزد همگنان هرچه رافع حکم شرعی است آن نسخ است حقیقة
و نیست کلام درین مقام در آنکه رفع نسخ است یا بیان است و هرچه چنین نیست آن نسخ نیست چه قائل درینجا تفصیل کرده است
در آنچه رفع حکم شرعی میکند و در آنچه نمیکند پس گویا میگوید که اگر زیادت نسخ است نسخ باشد والا فلا و این لاحاصل است بلکه
نزاع درین است که آیا رافع حکم شرعی است پس نسخ باشد یا نیست پس نسخ نباشد پس اگر اتفاق کنند بر رفع او مر حکم شرعی را

واقع شود اتفاق بر ناسخ بودن او و اگر اتفاق کنند بر عدم رفع او مر آنرا واقع شود اتفاق بر عدم ناسخ بودن او بلکه نزاع در حقیقت
در آنست که زیادت رافع هست یا نه انتهی زرکشی گفته فائدهٔ این مسئله آنست که هر چه بودن آن از باب نسخ ثابت شده
و مقطوع گشته آن منسوخ نشود مگر بقاطع همچو تغریب که چون نزد ابو حنیفه نسخ بود نفی آن نمود زیرا که در وی نسخ قرآن
بخبر واحد ست و نزد جمهور نسخ نبود لهذا آنرا قبول کردند زیرا که معارضه نیست و ازینجا حنفیه بسیار اخبار صحیحه را
رد کرده اند بجهت مقتضی بودن آنها زیادت را بر قرآن و زیادت نسخ ست و نسخ قرآن بخبر واحد جائز نیست مثل رد احادیث
تعین فاتحه در صلوة و حدیث شاهد و یمین و حدیث ایمان رقبه و اشتراط نیت در وضو انتهی شوکانی گفته واذا عرفت
ان هذه هي الفائدة في هذه المسئلة التي طالت ذيولها وكثرت شعبها هان عليك الخطب انتهی شانزدهم آنکه
خلاف نیست در آنکه نقصان از عبادت نسخ ست برای ساقط از وی زیرا که ساقط در جمله عبادت واجب بود
بعده وجوبش زائل گشته همچنین خلاف نیست در آنکه هر چه صحت عبادت بر وی موقوف نیست نسخش نسخ آن عبادت نیست
کذا نقل الاجماع الآمدي والفخر الرازي و خلاف بر مذاهب در نسخ چیزی ست که صحت عبادت بران موقوف بوده است
برابر ست که جزو او باشد همچو شطر یا خارج از وی همچو شرط هفدهم آنکه طریق شناختن ناسخ چند چیز ست یکی آنکه
لفظش مقتضی دلالت تقدم یکی و تاخر دیگری باشد زرکشی گفته مراد بتقدم درینجا تقدم در نزول ست نه تلاوت زیرا که
عدت اربعة اشهر و عشر سابق ست بر عدت حول در تلاوت با آنکه ناسخ اوست و ازین باب ست بودن تصریح در
لفظ ناسخ بچیزی یکه دلالت میکند بر نسخ کقوله تعالى الآن خفف الله عنكم زیرا که مقتضی نسخ ثبات یکی در برابر ده کس ست
و مثله قوله تعالى ءأشفقتم أن تقدموا بين يدي نجواكم صدقات دوم آنکه ناسخ از منسوخ بقول نبی صلی الله علیه وسلم
معلوم شود چنانکه بفرماید که این ناسخ ست و آن منسوخ یا آنچه درین معنی ست کقوله کنت نهیتکم عن زیارة القبور
الا فزوروها سوم آنکه از فعل آنحضرت صلعم معلوم شود همچو رجم ماعز و عدم جلدش که این مفید نسخ قول اوست الثیب بالثیب
جلد مائة و رجم بالحجارة چهارم آنکه باجماع صحابه دریافت شود که این ناسخ و آن منسوخ ست مانند نسخ صوم یوم عاشورا
بصوم شهر رمضان و نسخ حقوق متعلقه بمال بایجاب زکوة زرکشی گفته و مثل اوست حدیث غلول صدقه که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم دران امر باخذ صدقه و شطر مال او فرموده لیکن صحابه اتفاق کردند بر ترک استعمال این حدیث و این دال است
بر نسخ وی انتهی و مذهب جمهور نیز همین ست که اجماع صحابه از ادله بیان ناسخ و منسوخ ست پنجم آنکه صحابی
تقدم یکی از دو حکم و تاخر دیگری نقل کند زیرا که اجتهاد را در وی مدخلی نیست ابن سمعانی گفته این واضح ست چون
هر دو خبر غیر متواتر باشد و اگر در متواتر گوید که این قبل آحاد ست پس هندی خلاف ست قاضی در تقریب جزم بعدم
قبول وی کرده و صفی هندی آنرا از اکثر اهل علم نقل نموده زیرا که متضمن نسخ متواتر با حاد ست و آن جائز نیست و قاضی
عبد الجبار گفته مقبول ست و ابن السمعانی شرط کرده که راوی هر دو یکی باشد سیوطی در اتقان از ابن الحصار آورده که
وی گفت معتمد نیست در نسخ قول عوام مفسرین بلکه اجتهاد مجتهدین نیز بغیر نقل صحیح و معارضه بینه زیرا که نسخ متضمن
رفع حکم و اثبات حکم متقرر در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست پس معتمد دران نقل و تاریخ ست نه رای و اجتهاد

دوم دران میان دو طرف نقیض اند بعضی گویند اخبار آحاد عدول در نسخ مقبول نیست و بعض متساهلین اکتفا کنند
بقول مفسر و مجتهد و صواب خلاف این هر دو قول ست انتهی ششم آنکه یکی از دو حکم شرعی باشد و دیگر موافق عادت پس
شرعی ناسخ عادی خواهد بود خلافاً للقاضی ابی بکر والغزالی و نیست حداثت سن صحابی و تاخر اسلام او از دلائل نسخ
و در صورت معلوم نشدن ناسخ از منسوخ بوجهی از وجوه مرجح نزد قومی وقف ست منهم ابن الحاجب و آمدی گویند
اگر افتراق هر دو باتعذر جمع دریافت شود پس نزد من این متصور الوقوع نیست اگرچه قومی آنرا جائز داشته ست و بر تقدیر
وقوع واجب وقف ست از عمل بر احدهما یا تخییر میان هر دو و اگر ممکن باشد و همین ست حکم در چیزی که تاریخ از پیشها در ان معلوم نشده است

باب اول در بیان ناسخ و منسوخ کتاب حمید بر ترتیب سور مصحف مجید ❊

سورۂ فاتحه این سوره دو بار فرود آمده باری در مکه مکرمه و باری در مدینه منوره حرسها الله تعالی و در وی نه
ناسخ ست و نه منسوخ زیرا که اول او ثنا ست و آخر او دعا **سورة البقرة** در اظهر اقوال مدنی ست قرطبی
در تفسیر خود گفته نازل شده ست در مدد شتی و اول سوره است که در مدینه فرود آمده مگر این آیه وَاتَّقُوا يَوْمًا
تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ که آخر آیت ست در نزول از آسمان و روز نحر در حجة الوداع بمنی فرود آمده و همچنین
آیات ربا نیز آخر چیزی ست که از قرآن نازل گشته انتهی و درین سوره نزد بعضی شش آیه منسوخ ست و نزد بعضی
هیجده و نزد بعضی بیست و شش و نزد بعضی زیاده اول وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ○ و أَنْفِقُوا مِمَّا
رَزَقْنَاكُمْ و مانند آن گفته اند منسوخ ست بآیه زکوة و سیوطی در اتقان انکارش کرده و گفته بلکه باقی ست
چه اول خبر ست در معرض ثنا بر انفاق و آن صالح تفسیر بزکوة و بانفاق بر اهل و در امور مندوبه همچو اعانت
و اضافت ست و نیست در آیه دلیل بر آنکه مراد نفقه واجبه غیر زکوة ست و حمل آیه ثانیه بر زکوة صحیح ست
و بدان او را تفسیر کرده اند انتهی و باین رفته است ابن عباس و قتاده و ابن مسعود و ضحاک گفته تقرب میجستند ایشان بنفقات
بسوی خدای تعالی بر قدر میسور و جهد خود پس فرود آمد فرائض صدقات در سورۂ براءت و آن ناسخ مبین ست
شوکانی در فتح القدیر افاده کرده که مختار ابن جریر عموم آیت ست در زکوة و صدقات و همین ست حق بدون فرق
میان نفقه بر اقارب و غیر ایشان و میان فرض و نفل و عدم تصریح بنوعی از انواع انفاق که بران نام انفاق راست نشیند
مشعر بتعمیم اوست باتم اشعار انتهی دوم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ○ گفته اند منسوخ ست بآیه وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ
فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ○ و باین رفته است ابن عباس رضی الله عنه کما اخرجه عنه ابن جریر و ابن ابی حاتم
و ابوداود فی الناسخ والمنسوخ شوکانی در فتح القدیر گفته مراد بایمان درین آیه چیزی ست که بیان کرد آنرا
رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جواب سوال جبریل علیه السلام و آن ایمان ست بخدا و ملائکه و کتب و رسل او و خیر و شر
قدر و متصف نمیشود باین ایمان مگر کسی که داخل شود در ملت اسلامیه پس هر که ایمان نیارد بمحمد صلی الله علیه وسلم

و نه قرآن پس نیست وی مومن و هر که باین هر دو ایمان آورده وی مسلم مومن گردیده و یهودی و نصرانی و مجوس
باقی نمانده انتهی و بر این معنی آیه مذکور منسوخ نیست بلکه موافق آیه ثانی ست که آنرا ناسخ قرار داده اند سوم وَقُولُوا
لِلنَّاسِ حُسْنًا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یعنی بکریمه جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ
عَلَيْهِمْ وسیوطی در اتقان گفته که ابن الحصار تغلیط کرده ست نسخ این آیه را زیرا که آن حکایت اخذ میثاق ست
که از بنی اسرائیل گرفته شده پس خبر باشد و نیست نسخ در ان انتهی و گفته اند مراد بقول حسن کلمه توحید ست
و قیل صدق ست و قیل امر بمعروف و نهی عن المنکر ست و شوکانی گفته ظاهر آنست که مختص بنوعی معین نیست
بلکه بر هر چه صادق آید که آن حسن ست شرعا مصداق این آیه باشد انتهی چهارم وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ
مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ گویند منسوخ ست بآیه قَاتِلُوا
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ قاله ابو عبیده و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی
در دلائل از ابن عباس درین آیه و در آیه وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ و نحو آن روایت کرده اند که گفت این همه
منسوخ شده ست بآیه مذکوره و آیه وَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ و اخرج ابن جریر
عن السدی نحوه پنجم وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ گفته اند منسوخ ست
بآیه فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و جمعی از مفسرین گفته که نیست منسوخ بلکه در باره نماز نفل
در سفر ست یا برای تصحیح نماز یکه پیش از استقبال کعبه بسوی صخره گذارده بودند فرود آمده در جواب طعن یهود که
اگر نماز بسوی صخره حق بود استقبال کعبه باطل باشد و اگر بسوی کعبه حق ست استقبال صخره باطل بود و آن نمازها
لاطائل ست ششم إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ
لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ○ گویند منسوخ ست بآیه استثنا
یعنی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ○
و این در حقیقت از قسم مخصوص ست نه از جنس منسوخ و ابن العربی اعتنا بتجرید این قسم آیات که باستثنا
یا غایت خاص شده اند نموده آنها را جدا ساخته ست سیوطی گفته هر که اینها را در منسوخ داخل کرده خطا نموده
شوکانی گفته درین آیه اخبارست بآنکه کاتم وی ملعون ست و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند احبار یهود
و رهبان نصارا هستند که امر محمد صلی الله علیه وسلم را کتمان نمودند و گفته اند هر کاتم حق و تارک بیان واجب ست
و همین ست راجح زیرا که اعتبار عموم لفظ است نه خصوص سبب چنانکه در اصول مقرر شده پس بر تقدیر فرض نزول او
در حق یهود و نصارا هم منافی تناول این آیه برای هر کاتم حق نیست و إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا استثنا ست از تائبین
و مصلحین مفاسد اعمال خویش و مبینین کتاب الله و سنن رسول وی انتهی هفتم إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ
وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ گفته اند منسوخ ست بسنت که در آن بعض میته و بعض دم احلال فرموده

م این نیز از قسم مخصوص ست نه از جنس منسوخ وادخالش دران خطاست شوکانی در فتح القدیر گفته تخصیص کرده شد
عموم بمثل حدیث احل لنا میتتان ودمان اخرجه احمد وابن ماجه والدارقطني والحاكم وابن مردويه عن ابن عمر
مثل حدیث جابر در عنبر که ثابت ست در صحیحین با قول وی سبحانه وتعالی أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ پس مراد میته
ربیح امیته بر ست نه میته بحر ورفته اند اکثر اهل علم بسوی جواز اکل جمیع حیوانات بحر چه زنده وچه مرده وبعض بحرمت
نچه مشابه حیوان محرم بر ست وابن حبیب در خنزیر آب توقف کرده وابن قاسم گفته من ازان پرهیز میکنم
حرام نمیگویم وبر حرمت دم اتفاق علماست ودر آیه دیگر دم مسفوح آمده پس مطلق محمول شود بر مقید زیرا که
نچه مخلوط بلحم باشد حرام نیست قرطبی گفته باجماع وعایشه رضی الله عنها روایت کرده که وی می پخت لحم را پس عالی می شد
صفره بر دیگ از دم ومیخورد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم وانکار نمیفرمود انتهی هشتم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى گفته اند
منسوخ ست بآیه أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ قاله ابن عباس والشعبي وقتادة وسعيد بن المسيب والنخعي وگفته اند بآیه
وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ وحسن وعطا
وعکرمه وعمر بن عبد العزیز گفته که این آیه محکم ست نه منسوخ تقریرش آنکه مفهوم قول وی الانثی بالانثی آنست که
ذکر عوض انثی کشته نشود واین منسوخ ست بآیه مذکوره وهمچنین مفهوم قول وی العبد بالعبد آنست که مقتول نشود
حر بعبد واین نیز منسوخ ست زیرا که اسراف ست وهمچنین قتل کافر بمسلم شوکانی در فتح القدیر گفته جمهور استدلال
کرده اند باین آیه بر آنکه کشته نشود حر بعبد ومذهب ابو حنیفه واصحاب او وثوری وابن ابی لیلی وداود قتل حر بعبد ست
قرطبی گفته ومروی ست این از علی وابن مسعود وباین قائل اند سعید بن المسیب وابراهیم نخعی وقتاده وحکم بن عتیبه
واستدلال ایشان بآیه النفس بالنفس ست وجواب داده است جماعه اول ازین استدلال بآنکه قول وی
سبحانه الحر بالحر والعبد بالعبد مفسر قول وی ست النفس بالنفس ونیز گویند قول وی وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ
فِيهَا مفید آنست که این حکایت چیزی ست که او تعالی برای بنی اسرائیل در توریت مشروع کرده بود ومنجمله ادله جماعه آخر
این حدیث ست المسلمون تتكافأ دماؤهم وجوابش آنست که این حدیث مجمل ست وآیه مبین لیکن میگویند که آیه الحر
بالحر والعبد بالعبد دال ست بمنطوق خود بر قتل حر بحر وعبد بعبد ونیست در وی دلالت بر آنکه کشته نشود حر بعبد
مگر باعتبار مفهوم پس هر که اخذ کرده است بمثل این مفهوم او را قول بدان درینجا هم لازم ست وهر که اخذ بآن نکرده
او را قول باین مفهوم لازم نیست وبحث درین مسئله در علم اصول محرر ست واستدلال کرده اند باین آیه قائلین
قتل مسلم بکافر وآن اهل کوفه وثوری ست زیرا که حر متناول کافر ست همچنانکه متناول مسلم ست وهمچنین عبد وانثی
متناول کافر اند مثل تناول مسلم ونیز استدلال کرده اند بقوله تعالی النفس بالنفس چه نفس صادق ست بر نفس کافر
ومسلم هر دو ومذهب جمهور عدم قتل مسلم بکافر ست ودلیل ایشان از سنت حدیث لا یقتل مسلم بکافر ست وآن مبین
مراد هر دو آیه ست وبحث دران طویل ست واستدلال کرده اند باین قائلین عدم قتل ذکر بانثی وتقریر کرده اند دلالت را

بران بمثل آنچه گذشت مگر وقتی که اولیای زن دیت وی زیاده از دیت مرد بوی دهند وباین قائل ست مالک وشافعی
واحمد واسحق وثوری وابو ثور ورفته اند جمهور بقتل مرد بزن بی زیادت در دیت وهمین ست حق وبسط بحث در
شرح منتقی ست **نهم** كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ
وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ میراث وقیل بحدیث لا وصیة
لوارث وقیل باجماع حکاه ابن العربی ورفته است بنسخ وی ابن عباس ومجاهد وعکرمه وضحاک در فوز کبیر گفته گویم
بلکه منسوخ ست بآیهٔ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ وحدیث مذکور مبین اوست انتهی وطاؤس وقتاده وحسن بصری
وغیرهم گفته منسوخ نیست بلکه ممکن ست جمع میان وصیت ومیراث شوکانی گفته مختلف اند اهل علم درین آیه که محکم ست
یا منسوخ جماعتی بدان رفته که محکم ست وگویند آیت اگرچه عام ست لیکن معنی او مخصوص ست ومراد بدان از والدین
کسانی اند که وارث نمیشوند یعنی مادر وپدر کافر وکسیکه در رق ست وازاقربین سوای ورثه ابن المنذر گفته اجماع کرده
هر که یاد گرفته میشود از وی از اهل علم برآنکه وصیت برای مادر وپدر وقریبان که وارث نیستند جائز ست وبسیاری
از اهل علم بدان رفته که منسوخ ست بآیهٔ میراث باحدیث مذکور وتصحیح کرده اند آنرا بعض اهل حدیث ومروی ست بغیر
یک وجه وبعض اهل علم گفته اند که وجوب او منسوخ شده وندب او باقی ست واین مروی ست از شعبی ونخعی ومالک انتهی
دهم كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ
وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ یعنی
نصاری بعد افطار صوم باکل وشرب وجماع تا عشای آخره می پرداختند وچون میخفتند تا مغرب روز دوم همین
چیزها برایشان حرام بود وهمچنین در اسلام تا آنکه حق تعالی از ایشان امساک در شب برداشت شوکانی گفته
مختلف اند مفسرین در وجه تشبیه گفته شد که قدر صوم ووقت اوست چه وی تعالی بر یهود ونصاری صوم رمضان
فرض کرده بود ایشان آنرا تغییر ساختند وگفته شد که وجوب ست یعنی بر امم سابقه صیام واجب بود وگفته شد صفت ست
یعنی ترک اکل وشرب ونحو آن پس بر تقدیر اول معنی آیه آنست که نوشت برین امت صوم رمضان چنانکه بر من
قبل ایشان نوشته بود وبر ثانی آنکه واجب کرد برایشان امساک از مفطرات چنانکه بر آنها واجب کرده بود انتهی
ودرین صورت نسخ آن متعین نمی تواند شد ولهذا سیوطی در اتقان زیر کریمهٔ أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ
گفته این را ناسخ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ گویند زیرا که مقتضای او موافقت ست در تحریم اکل ووطی
بعد نوم ذکره ابن العربی وحکایت کرده که آن منسوخ بسنت ست انتهی در فوز الکبیر گفته تشبیه در نفس وجوب ست پس
منسوخ نباشد بلکه تغییر چیزی ست که نزدیک ایشان قبل شرع بود ونیافتم دلیلی برآنکه مشروع کرد این را آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برای آنها واگر تسلیم کنیم پس نسخ بسنت باشد انتهی **یازدهم** وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ
فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ گفته اند
منسوخ ست بآیهٔ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ یعنی او تعالی برین امت صوم رمضان فرض کرد

و مخیر کرد ایشان را میان صوم و افطار و اطعام مسکین بدل هر یوم بنصف صاع از گندم بعده تخییر را بآیهٔ مذکوره منسوخ ساخت و صوم بر هر یکی علی التعیین واجب ماند جز مریض و مسافر سیوطی در اتقان گفته قیل منسوخ ست بآیهٔ مذکوره و قیل محکم ست و لا مقدر رود و در فوز الکبیر گفته وجه دیگر ست یعنی معنی آیه آنست که علی الذین یطیقون الطعام فدیة هی طعام مسکین پس در وی اضمار قبل الذکر ست زیرا که متقدم در رتبه هست و ذکر فرمود ضمیر را بجهت آنکه مراد بفدیه همان طعام ست و مراد بدان صدقهٔ فطر ست و او تعالی امر صیام را درین آیه معقب بصدقه کرد چنانکه آیهٔ ثانیه را معقب بتکبیرات عید فرمود انتهی و برین تقدیر منسوخ نخواهد بود و شوکانی در فتح القدیر نوشته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه که محکم ست یا منسوخ گفته شد منسوخ ست و رخصت در ابتدای فرض صیام بود بجهت آنکه بر ایشان شاق و دشوار آمده پس هر که مسکینی را هر روز میخورانید صوم نمی نهاد با وجود طاقت بعده منسوخ شد و این قول جمهور ست و از بعض اهل علم مروی ست که منسوخ نیست بلکه رخصت ست برای شیوخ و عجائز خاصةً وقتی که طاقت صیام بدون مشقت نداشته باشند و این مناسب قراءت تشدید ست ای یکلفونه و ناسخ این آیه نزد جمهور قوله فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ست و در مقدار فدیه اختلاف ست گفته اند هر روز صاعی از غیر گندم بدهد یا نیم صاع از گندم و گفته اند یک مد فقط و بنسخ قائل ست ابن عباس و بخاری و مسلم از حدیث سلمة بن الاکوع آورده اند که چون این فرود آمد و علی الذین یطیقونه الخ هر که میخواست روزه می نهاد و هر که میخواست افطار میکرد و فدیه میداد پس فرود آمد بعد وی این آیه فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ یعنی این ناسخ اوست و ابن جریر از علی رض بن ابی طالب آورده که این آیه در حق کلان سالی ست که استطاعت صوم ندارد پس وی افطار کند و بجای هر صوم مسکینی را طعام بخوراند و ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و دارقطنی و بیهقی آورده اند که ضعیف و ناتوان شد انس بن مالک از صوم یک سال قبل از موت خود پس جفنه از ثرید طیار ساخته سی مسکین را طلبید و طعام خورانید و نیز عبد بن حمید و ابن جریر و دارقطنی از ابن عباس آورده اند که وی ام ولد حامل یا مرضعهٔ خود را گفت تو بمنزلهٔ کسی هستی که طاقت صوم ندارد بر تست طعام و نیست قضا بر تو و هم عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و دارقطنی از ابن عمر روایت کرده اند که یکی از دختر انش که حامل بود او را از صوم رمضان پرسید گفت افطار کند و هر روز مسکینی را بخوراند و مثل این از جماعهٔ از تابعین مروی ست انتهی میر غلام علی آزاد بلگرامی در مآثر الکرام نوشته اند که میر طفیل محمد بلگرامی میفرمودند در حینی که من و علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامی باکبرآباد مقیم و در مجلس نواب فضائل خان اول مرتبه وارد شدیم نواب با جماعهٔ فضلا نشسته بود اتفاقا در اثنای کرسی از زبان نواب بر آمد که در آیهٔ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ بعضی مفسران لا تقدیر کرده اند بخاطر من توجیهی گذشته که بی تقدیر لا معنی سلبی پیدا شود یعنی از باب افعال ست همزهٔ افعال برای سلب هم آمده پس یطیقونه بمعنی لا یطیقونه ست حاضران لب بتحسین وا کردند من گفتم اگر امر شود حرفی التماس کنم نواب اجازت داد گفتم این توجیه بغایت مستقیم ست بشرطیکه معنی سلبی در اطاقت مسموع باشد چه همزهٔ سلب در باب افعال سماعی هست نه قیاسی تفسیر فخر الدین رازی و کشاف و بیضاوی و دیگر تفاسیر و از کتب لغت صحاح جوهری و قاموس و غیرها ملاحظه کردند

هیچ جا معنی سلبی درین ماده بر نیامد نواب وی او انصاف داد و گفت اعتراض شما بجاست و باین تقریب گرمجوشی نمود
و مرا او علامه را در رفاقت خود گرفت این حرف اوائل تحصیل است بعد ازان که بر تفاسیر دیگر عبور دست داد معلوم شد
که شمس الائمه برین است که همزهٔ اطاقت همزهٔ سلب است و بعضی علما توجیه او را مستحسن داشته اند و بعضی دیگر اعتراض
متوجه ساخته انتهی و باین حال عدم نسخ آیه راجح است بر نسخ موافق توجیه صاحب فوز الکبیر و قول و فعل جمعی
از صحابه والله اعلم دوازدهم قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا
گفته اند منسوخ است بآیهٔ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ و بقوله
قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً یعنی در آیهٔ اول منع کرده اند از اضرار علی الاطلاق و در ثانی مباح ساختند اعتدا را
بر وجه مکافات پس ثانی ناسخ اول باشد شوکانی در فتح القدیر گفته نیست خلاف میان اهل علم در آنکه قتال ممنوع بود
قبل هجرت بقوله فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ و قوله وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا و قوله لَسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ
و قوله ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و نحو آن از آنچه در مکه نازل شده است و چون هجرت کرد آنحضرت بسوی مدینه امر کرد
او را خدای تعالی بقتال و نازل شد این آیت و گفته اند اول آنچه فرود آمد قول اوست أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ
ظُلِمُوا پس آنحضرت بعد نزول این آیه قتال با مقاتل و کف از کافی میکرد تا آنکه فرود آمد آیهٔ اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ
و قوله تعالی وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً جماعتی از سلف گفته مراد بقوله الذین یقاتلونکم ما عدای صبیان و نساء
و رهبان و نحو ایشان اند و این آیه را محکم غیر منسوخ قرار داده اند و مراد باعتدا نزدیک اهل قول اول مقاتله کسانی است که
قتال نمیکنند از طوائف کفریه و مراد بر قول ثانی مجاوزت از قتل مستحق القتل بسوی قتل غیر مستحق القتل است منجمله
مذکورین سیزدهم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ
فَاقْتُلُوهُمْ كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ○ گفته اند منسوخ است بآیهٔ اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ
یعنی در آیهٔ اول نهی کرده بودند از قتال با کفار در حرم مگر آنکه ابتدا کنند آنها بقتال بعده حکم تحریمش منسوخ شد و قتال
با آنها ابتداءً هر که باشند و هر جا که باشند مباح گردانیده شد شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه گروهی
بآن رفته که محکم است و جائز نیست قتال در حرم مگر بعد ازانکه تعدی کند کدام متعدی بقتال اندران که درین صورت
دفع وی بمقاتله جائز است و همین است حق و گروهی گفته منسوخ است بآیهٔ مذکوره و جوابش آنست که جمع میان آیتین
هر دو ممکن است ببنای عام بر خاص پس قتل کرده شود مشرک هر جا که یافته شود مگر در حرم و مؤید اوست قوله صلی الله
علیه و سلم انها لم تحل لاحد قبله وانها احلت له ساعة من نهار و این در صحیح است و احتجاج کرده اند قائلین
بنسخ بقول وی صلی الله علیه و سلم برای ابن خطل و وی متعلق بود باستار کعبه و جوابش آنست که این حکم در ساعتی واقع شد
که حق تعالی آنرا برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم حلال ساخته بود چهاردهم فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَّحِيمٌ ○ یعنی اگر ایشان باز مانند پس شما هم بخشید و در گذرید از قتال ایشان گفته اند منسوخ است
بآیهٔ سیف و شوکانی معنی آیه چنین گفته پس اگر باز مانند از قتال شما و در آیند در اسلام پس شما هم در گذرید زیرا که

هر که از شرک در شده و برآمده قتال او حلال نیست انتهی و برین تقدیر غیر منسوخ ست و هو الحق پانزدهم
وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ گفته اند منسوخ ست بقوله فَمَن كَانَ مِنكُم
مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ یعنی در آیهٔ اول نهی کرده اند
از حلق پیش از رسیدن هدی بمحل وی و در آیهٔ ثانی برای بیمار و صاحب اذی مباح کردند بفدیه و حق این ست که
آیهٔ مذکوره از جنس مخصوص باستثنا ست کما رواه ابو داود عن ابن عباس نه از باب منسوخ و شمار کردن او در
منسوخات خطاست شانزدهم يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلْ مَا أَنفَقْتُم مِّنْ خَيْرٍ
فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ گفته اند منسوخ ست بآیه که در
سورهٔ برارت ست إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ یعنی در آیهٔ اول امر کرده بودند بانفاق و تصدق
بر والدین و اقربین بعده در آیهٔ ثانی مصرف زکوة بیان فرمودند پس وجوب اول بوجوب زکوة منسوخ شد بلکه وجوب
هر صدقه بزکوة منسوخ گشت چنانکه هر صوم بصوم رمضان و هر قربان باضحیه و حق این ست که این نیز از باب نسخ نیست
بلکه آیهٔ ثانی مفسر اوست شوکانی گفته سوال از انفاق بود که چیست جواب ببیان مصارف دادند و گفته اند ما انفقتم
بیان ماذا ینفقون ست و آن هر خیر ست که بکنند و گفته اند که سوال کردند از وجوه بر که دران انفاق کنند و این خلاف
ظاهر ست هفدهم يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ گفته اند منسوخ ست بقوله
وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً اخرجه ابن جریر عن عطا بن میسرة یعنی در آیهٔ اول قتال با کفار در اشهر حرم ابتداءً
حرام کرده بودند و آن ماه رجب و ذیقعده و ذیحجه و محرم ست بعده آنرا در حل و حرم مباح کردند قاله ابن عباس و سفیان الثوری
ولیکن در فوز الکبیر گفته این آیه دلالت نمیکند بر تحریم قتال بلکه دال ست بر تجویز او و از قبیل تسلیم علت و اظهار مانع ست
پس معنی او آنست که قتال در شهر حرام کبیر شدید ست ولیکن فتنه اشد ازوست پس جائز باشد در مقابلهٔ او و این
توجیه ظاهر ست از سیاق وی کما لا یخفی انتهی و شوکانی در فتح القدیر گفته معنی آیه نزد جمهور آنست که شما ای کفار قریش
قتال ما را در شهر حرام امر عظیم می دانید حال آنکه آنچه شما میکنید از صد سبیل خدا و صد از مسجد حرام و مرید اسلام
و اخراج اهل حرم از حرم اکبر ست در جرم و اثم نزد خدا و سبب نزولش شاهد این معنی ست زیرا که این سوال از ایشان
بر طریق انکار بود از آنچه واقع شد از سریهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم و مراد بفتنه کفر ست یعنی کفر شما اکبر ست از قتلی که
ازان سریه واقع شد هیجدهم يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ
لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا گفته اند منسوخ ست بآیه رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ
یعنی در آیهٔ اول فرموده که در خمر اثم و نفع هر دو ست و تصریح بتحریم نکرد بعده در آیهٔ ثانی امر فرمود باجتناب ازان
و در آخرش گفته فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ ۝ یعنی باز آیند از بیع و شرب و اتخاذ او پس معلوم شد که اول منسوخ ست
بثانی و احمد و ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و ابو داود و ترمذی و صححه و نسائی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم
و حاکم و صححه و ضیا در مختاره از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که وی گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا

شافیا فانها تذهب بالمال والعقل پس نازل شد آیهٔ مذکوره یعنی یسئلونک عن الخمر والمیسر الخ پس خوانده شد عمر
و قرائت کرده شد بروی این آیه او گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا پس آیهٔ دیگر که در سورهٔ نساء ست فرود آمد یعنی
یٰایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوٰة وانتم سکٰری پس ندا میکرد آنحضرت وقت نماز که نزدیک نشود
بصلوة مست و عمر را طلبیده این آیه بروی بخواند وی گفت اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا پس آیتی که در مائده است
نازل شد و عمر را طلبیده بروی بخواند چون بقوله فهل انتم منتهون ۝ رسید عمر گفت انتهینا انتهینا و ابن ابی حاتم
از انس آورده که گفت ما بودیم هامی نوشیدیم خمر را پس فرود آمد این آیه پس گفتیم بنوشیم از ان انچه نفع دهد ما را پس نازل شد
در مائده انما الخمر والمیسر الآیه پس گفتند اللهم انتهینا و بعضی هم ازین آیه تحریم فهمیده اند در ینصورت منسوخ
نخواهد بود و آیات دیگر مؤکد و مفسر وی باشند والله اعلم نوزدهم یسئلونک ماذا ینفقون
قل العفو گویند مراد بعفو فضل ست یعنی اموال انها پس بودند صحابه که تصدق میکردند انچه می افزود از قدر قوت
و این شاق بود برانها پس منسوخ شد بآیهٔ خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها و این آیه
صریح ست در ایجاب زکوة و مجمل ست در قدر واجب و قدر موجب فیه و بیان کرد آنرا سنت باوضح بیان در ذهب
و فضه و ابل و بقر و غنم و زرع شوکانی گفته عفو آنست که سهل و متیسر باشد و شاق نبود بر دل و معنی آنست که
انچه فاضل باشد از حوائج شما و مشقت نبود در ان جانهای شما را انفاق کنید و گفته اند انچه بیفزاید از نفقهٔ عیال
و جمهور علما گفته اند که مراد نفقات تطوع ست و گفته شده که این آیه منسوخ ست بآیهٔ زکوة مفروضه و گفته اند محکم ست
و در مال حقی ست سوای زکوة انتهی و همین ست راجح بستم ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن گویند
منسوخ ست بآیه که در سورهٔ مائده است والمحصنٰت من المؤمنٰت والمحصنٰت من الذین اوتوا الکتاب
من قبلکم شوکانی گفته درین آیت نهی ست از نکاح مشرکات و مراد بدان وثنیات اند یعنی بت پرست و گفته اند
عام ست کتابیات را زیرا که اهل کتاب مشرک اند وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصٰری المسیح
ابن الله و اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه گروهی گفته درین آیت او تعالی نکاح مشرکات حرام گردانیده و کتابیات
منجملهٔ آنها هستند پس آمد آیهٔ مائده و خاص کرد کتابیات را ازین عموم و این محکی ست از ابن عباس و مالک و سفیان
بن سعید و عبد الرحمن بن عمرو اوزاعی و گروهی بآن رفته که این آیه ناسخ آیهٔ مائده است و حرام ست نکاح کتابیات
و مشرکات و این یکی از دو قول شافعی ست و بدان قائل ست جماعتی از اهل علم و جوابش آنست که سورهٔ بقره اول چیزی ست
که نازل شده و مائده آخر چیزی ست که فرود آمده و قول اول راجح ست و قائل ست بآن عثمان بن عفان و طلحه و جابر
و حذیفه و سعید بن المسیب و سعید بن جبیر و حسن و طاؤس و عکرمه و شعبی و ضحاک چنانکه نحاس و قرطبی از ایشان حکایت کرده اند
و هم حکایت کرده است آنرا ابن منذر از مذکورین و زیاده کرد عمر بن الخطاب او گفت صحیح نیست از هیچیکی از اوائل
که وی آنرا حرام کرده باشد و بعض اهل علم گفته اند که لفظ مشرک متناول اهل کتاب نیست لقوله تعالی ما یود الذین
کفروا من اهل الکتاب ولا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم و قال

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ و بر فرض عموم لفظ مشرکین این عموم مخصوص شد
بآیهٔ مائده کما قدمنا انتهی بیست و یکم وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ
لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ
أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ
بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ یعنی در ابتدای اسلام رجوع میکرد شوی و نکاح مینمود با مطلقهٔ ثلاث
واربع و زیاده بران چون آیهٔ ثانی فرود آمد حکم نکاح و رجعت مذکور منسوخ شد حالا زوج را نمی رسد که او را باز گیرد تا وقتیکه
زن بنکاح شوهر دیگر نکند و او بعد دخول نگذارد پس حکم نکاح بعد یک طلاق و دو طلاق باقی ماند و بعد سه طلاق
منسوخ گشت و نزد گروهی این آیه منسوخ نیست زیرا که لفظ مطلقات عام ست از مطلقهٔ ثلاثه وغیر او پس قوله احق
بردهن در حکم تخصیص باشد برای عموم قوله والمطلقات یتربصن همین ست راجح بیست و دوم وَلَا يَحِلُّ
لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا گویند منسوخ ست بقوله إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا
حُدُودَ اللَّهِ یعنی در آیهٔ اول که در باب خلع وارد ست تحریم اخذ مال از انها بیان فرمودند بعده آنرا بتحلیل
آن منسوخ ساختند ولیکن در حقیقت این آیه از باب استثناست نه از باب نسخ پس شمارش در منسوخات خطا باشد
حاصل آنکه زوج را نمی رسد که آنچه زنان خود را داده است از مهر بر وجه مضادت بگیرد مگر آنکه بترسد از اقامت حدود خدا که برای
شوی و بانوی مقرر کرده است و وفا بدان بر ایشان واجب نموده از حسن عشرت و طاعت که درینصورت اگر مرد چیزی از
زن گیرد یا زن چیزی باو دهد و ببذل آن نفس خود را از نکاح برارد مضایقه نیست و این خلع ست و جمهور بسوی
جوازش رفته و قرآن مجید بدان تصریح فرموده و ابن منذر از بعض اهل علم حکایت کرده که حلال نیست او را آنچه از زن گرفته
و جبر کرده نشود برد نمودن آن شوکانی گوید این قول در غایت سقوط ست و محکی ست از بکر بن عبد الله المزنی که وی گفت
این آیت منسوخ ست بقوله تعالی فی سورة النساء وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ
إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ○ و این قول خارج
از اجماع ست و نیست تنافی میان هر دو آیت و اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه چون بطلبد زوج از زن زیاده بر آنچه
بوی داده است از مهر وغیره و وی بدان راضی گردد آیا جائز ست یا نه پس ظاهر قرآن در جواز ست بنا بر عدم تقیید آن
بمقدار معین و باین قائل ست مالک و شافعی و ابو ثور و مروی ست مثل آن از صحابه و تابعین و طاوس و عطا و احمد
و اسحق گفته جائز نیست انتهی بعده در جوازش احادیث بسیار از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورده و هو الصواب
والله اعلم بیست و سوم وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ
أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ گویند منسوخ ست بآیهٔ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ
عَلَيْهِمَا یعنی درین آیه نسخ حولین کاملین ست اما صحیح آنست که این از باب استثناست نه از جنس نسخ و مؤید
اوست قوله لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ شوکانی گفته درین لفظ دلالت ست بر آنکه ارضاع حولین محتوم نیست

بلکه تمام ست و جائز ست اقتصار بر کمتر ازان و لهذا فرمود پس اگر خواهند فصال صبی از ثدی پیش از دو سال ت
گناه بر ایشان نیست زیرا که او تعالی مدت حولین را مقید باتمام رضاعت فرموده بیست و چهارم وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ
مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ
يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا در آیهٔ اول حکم یکسال بود و در آیهٔ ثانی حکم چهار ماه
و ده روز شد و اول منسوخ گشت و منسوخ درینجا مقدم ست بر ناسخ در تلاوت و متاخر ست در حکم در اتقان گفته
وصیت منسوخ ست بمیراث و سکنی ثابت ست نزد قومی منسوخ ست نزدیک دیگران بحدیث و لا سکنی انتهی
در فوز کبیر نوشته این منسوخ ست چنانکه گفته نزد جمهور مفسرین و ممکن که چنین گویند مستحب یا جائز ست میت را وصیت
و واجب نیست بر زن سکونت در وصیت او و برین ست ابن عباس و این توجیه ظاهر ست از آیه انتهی شوکانی
در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند سلف و آنانکه متبع ایشان اند از مفسرین درین آیه که محکم ست یا منسوخ
جمهور گویند منسوخ ست بـ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا و وصیت که دران مذکور شده منسوخ ست بانچه فرض کرده ست
خدا برای زنان از میراث و ابن جریر از مجاهد حکایت کرده که محکم ست نیست نسخ دران چهار ماه و ده روز برای عدت ست
و هفت ماه و بست شب برای سکنی بموجب وصیت که برای آنها حق تعالی مقرر گردانیده و زن مختار ست خواه سکونت کند
در وصیت و خواه بیرون رود و ابن عطیه و قاضی عیاض گفته اند که اجماع منعقد ست بر انکه حول منسوخ ست و عدت او
همین چهار ماه و ده روز ست و قد اخرج عن مجاهد ما اخرجه ابن جریر عنه البخاری فی صحیحه بیست و پنجم لَا إِكْرَاهَ فِي
الدِّينِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یعنی اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ در آیهٔ اول نفی
اکراه کفار بر اسلام بود در آیهٔ ثانی حکم کردند بوجوب قتال آنها اگرچه باکراه باشد شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه
بر قولها اول آنکه منسوخ ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکراه کرد عرب را بر دین اسلام و قتال کرد ایشان را و راضی نشد
مگر باسلام و ناسخ وی قوله تعالی ست يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ و قال تعالی يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
مَعَ الْمُتَّقِينَ ○ و قال سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ
و باین رفته اند اکثر مفسرین قول دوم آنست که منسوخ نیست و نازل شده است در اهل کتاب خاصة و آنها اکراه کرده نشوند
بر اسلام چون خواهند که جزیه دهند و باج گذارند بلکه مکره اهل اوثان اند که قبول نیست از ایشان مگر اسلام یا سیف
و باین رفته است شعبی و حسن و قتاده و ضحاک قول سوم آنکه این آیه در انصار ست خاصة قول چهارم آنکه هر که
اسلام آورده است زیر سیف او را مکره نگویید زیرا که اکراه در دین نیست قول پنجم آنکه در حق اسیران اهل کتاب
وارد شده است که بر ایشان جبر بر اسلام نکنند ابن کثیر گفته یعنی اکراه نکنید هیچکس را بر دخول در دین اسلام زیرا که وی
روشن و ظاهر ست و دلائل و براهین آن جلی و واضح اند حاجت آن نیست که کسی را اکراه بر درآمدن دران کرده آید
بلکه هر کرا خدای تعالی راه نماید و سینهٔ او برای او گشاده سازد و بصیرت او را روشن گرداند دران در آید بر بینه و بصیرت

از کار خود و مهر که راستی انه نابینا و کور سازد و مهر بر گوش دی بهره وی زندوی ادخول در دین باکراه و قسر و جبر مفید نیست و این صالح آنست که قول ششم باشد و در کشاف در تفسیر این آیه گفته که جاری نکرده است او تعالی امر ایمان را بر اجبار و قسر بلکه بر میلان خاطر و اختیار و مثل اوست قوله تعالی وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ○ یعنی اگر میخواست خدا قسر میکرد ایشانرا بر ایمان ولیکن وی این کار نکرد بلکه بنای امر بر اختیار نهاد و این صالح آنست که قول هفتم باشد و آنچه لائق اعتماد باشد و وقوف نزدش متعین بود آنست که این آیه در سببی که از برای او نازل شده محکم غیر منسوخ ست و آن این ست که چون زنی را در انصار اولاد نمی زیست با خود عهد می بست که اگر این بار فرزندی بوجود آید او را یهودی سازم چون یهود بنی النضیر جلای وطن کرده شدند در ایشان اولاد و ابنای انصار بود گفتند ما پسران خود را نگذاریم پس این آیه فرود آمد اخرجه ابوداود والنسائی وابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم وابن مردویه والبیهقی فی السنن والضیاء فی المختارة عن ابن عباس و وارد شده است این قصه بوجوه متعدده حاصلش همانست که ابن عباس ذکر کرده با زیادت متضمن این معنی که گفتند انصار ما ایشان را که بر دین یهود گردانیدیم بجهت آن گردانیدیم که آن دین حق ست و فضل ست از دین ما و چون الحال او تعالی دین اسلام آورد ما را مسلمان ساختن ضرور ست که ما آنها را باکراه در دین حق در آریم پس این آیه نازل شد و آنحضرت فرزندان ایشانرا مخیر گردانید و اکراه بر اسلام نکرد و این مقتضی آنست که بر اهل کتاب اکراه بر اسلام نیست وقتی که بقا بر دین خود اختیار کنند و جزیه دهند و اما اهل حرب پس آیه اگرچه شامل ایشان هست زیرا که نکره در سیاق نفی و تعریف دین مفید آنست و اعتبار عموم لفظ راست نه بخصوص سبب الیکن مخصوص شد این عموم بآیات وارده در اکراه اهل حرب از کفار بر اسلام انتهی کلام الشوکانی رضی الله عنه بیست و ششم وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ یعنی در آیهٔ اول اشهاد را واجب کرده بودند بر مبایعت و درین آیه آنرا بر انداختند لیکن نزدیک شافعی و نخعی این آیه محکم ست منسوخ نیست گویند حکم اشهاد ثابت ست و جوبا الآن نیز بر مبایعت و اکثر مفسرین بر آنند که وجوبش نسخ پذیرفته و ندب و استحبابش باقی ست شوکانی گفته اختلاف کرده اند مردم در آنکه اشهاد واجب ست یا مندوب ابو موسی اشعری و ابن عمر و ضحاک و عطا و سعید بن المسیب و جابر بن زید و مجاهد و داود بن علی ظاهری و ابن او بآن رفته که واجب ست و ترجیح داد آنرا طبری و شعبی و حسن و مالک و شافعی و ابوحنیفه و اصحاب او بآن رفته که مندوب ست و این خلاف میان ایشان در وجوب اشهاد بر بیع ست بآیهٔ وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ و نیست فرق میان این امر و میان قول وی وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ پس لازم ست قائلین وجوب آنرا در بیع قول بوجوبش در مداینه پس اگر امین باشد بعض شما بعض را یعنی نزد صاحب حق بسبب حسن ظن با وی و ثبوت امانتش نزد وی و مستغنی بودن وی از اشهاد بر ان بنا بر امانت پس باید که بدهد موتمن یعنی مدیون امانت را یعنی دین او را که بر وی ست انتهی و این ناظر ست در عدم نسخ آیه و گفته اند که مراد بتبایع مذکور در آیه تجارت حاضره است

کہ اشهاد در آن کافی ست و گفته اند هر تبایع که باشد حاضر یا کالی زیرا که این ادفع ست برای مادهٔ خلاف و اقطع ست
برای منشأ نزاع بیست و هفتم وَإِن تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ
گفته اند منسوخ ست بآیهٔ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا یعنی در آیهٔ اول محاسبه بر خواطر قلوب بود
چون بر صحابه شاق آمد زیرا که نجات از آن ممکن نیست این آیه فرود آمد و تکلیف فوق الطاعة مرفوع شد در فوز الکبیر
گفته این از باب تخصیص عام ست آیهٔ متاخره مبین اوست یعنی مراد چیزی ست که در نفسهای شما ست از اخلاص
و نفاق نه از احادیث النفس که در وی اختیار نیست چه تکلیف نمی باشد مگر در آنچه در وسع انسان ست انتهی و بر
تقدیر آیهٔ مذکوره غیر منسوخ باشد و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر اقوال اول آنکه اگرچه وی
عام ست اما مخصوص ست بکتمان شهادت و کاتم محاسب ست بر کتم او برابر ست که ظاهر کند بر مردم کاتم بودن خود
برای شهادت یا ظاهر نکند و این مروی ست از ابن عباس و عکرمه و شعبی و مجاهد و مردود ست بآنچه در آیت ست
از عموم لفظ و نیست صالح بآنکه آنچه متقدم ست بر این آیه از نهی از کتم شهادة مختص باشد بوی قول دوم آنکه آیهٔ
مذکوره مختص ست بآنچه طاری میشود بر نفوس از امور دائره بین الشک و الیقین و این قول مجاهد ست و این حقیقت در
تخصیص بلا مخصص ست قول سوم آنکه محکم ست و عام لیکن عذاب بر آنچه در نفس ست مختص بکفار و منافقین ست و این را
طبری از قومی حکایت نموده و این نیز تخصیص بلا مخصص ست زیرا که قول وی يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ
مَن يَشَاءُ مختص ببعض نمی تواند شد مگر بدلیل قول چهارم آنکه این آیه منسوخ ست و این قول ابن مسعود و عائشه
و ابو هریره و شعبی و عطا و محمد بن سیرین و محمد بن کعب و موسی بن عبیده است و مروی ست از ابن عباس و جماعه
از صحابه و تابعین و همین ست حق در آنچه بیاید از تصریح بنسخ او و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده که ان الله غفر
لهذه الامة ما حدثت به انفسها احمد و مسلم و ابو داود در ناسخ و منسوخ خود و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم
از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت چون فرود آمد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِن تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ الآیه سخت آمد بر اصحاب رسول خدا و آمدند نزد آنحضرت
و بزانو استادند و گفتند ای رسول خدا تکلیف داده شدیم باعمالیکه طاقت آن داریم نماز و روزه و جهاد و صدقه
و حالا این آیه بر تو نازل شده و ما طاقتش نداریم آنحضرت فرمود میخواهید که بگویید چنانکه اهل کتاب پیش از شما گفتند
سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا بلکه بگویید سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ پس چون
خواندند این آیه را قوم و لغزید بدان بانهای ایشان فرود آورد خدا در پس آن آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ
مِن رَّبِّهِ پس هرگاه کردند آنرا نازل کرد او تعالی لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا الی آخرها و اخرج احمد
و مسلم و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و ابن جریر و ابن المنذر و الحاکم و البیهقی عن ابن عباس مرفوعا نحوه و زیاده
کردند ایشان درین روایت که پس فرود آورد خدای تعالی رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا گفت
آنحضرت قد فعلت رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا گفت قد فعلت

رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ گفت قد فعلت وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا الآیة گفت قد فعلت و این قصه مرویست از ابن عباس بچند طریق و بخاری و بیهقی از مروان اصغر از مردی از اصحاب نبی صلی الله علیه و سلم گمان میکنم او را ابن عمر آورده که اِنْ تُبْدُوْا مَا فِيْٓ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ منسوخ کرده است این را آیتی که بعد اوست و عبد بن حمید و ترمذی از علی کرم الله وجهه مثل آن روایت نموده و همچنین سعید بن منصور و ابن جریر و طبرانی از ابن مسعود مانند آن واخرج ابن جریر عن عایشة نحوه ایضا و بمجموع این روایات ظاهر شد ضعف روایت سعید بن منصور و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس که این آیه در کتمان شهادت ست چه اگر درین باره می بود بر صحابه اینقدر کار دشوار نمی شد و بهر حال بعد این احادیث مصرحه بناسخ و منسوخ مجال مخالفت باقی نیست و مؤید اوست حدیث ابی هریره در صحیحین و سنن اربعه که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم ان الله تجاوز لی عن امتی ما حدثت به انفسها ما لم تتکلم او تعمل به و ابن جریر از عایشه آورده که گفت کل عبد هم بسوء و معصیة و حدث نفسه به حاسبه الله فی الدنیا یخاف و یحزن و یشتد همه لا یناله من ذلک شیء کما هم بالسوء و لم یعمل منه بشیء واخرج سعید بن منصور و ابن جریر عنها نحوه و احادیث متقدمه مصرحه بنسخ دافع اوست واخرج ابن جریر عن ابن عباس قال ان الله یقول یوم القیامة ان کتابی لم یکتبوا من اعمالکم الا ما ظهر منها فاما ما اسررتم فی انفسکم فانا احاسبکم به الیوم فاغفر لمن شئت و اعذب من شئت و این مدفوع ست بانچه متقدم شده انتهی کلام الشوکانی و ازینجا معلوم شد که نسخ آیهٔ مذکوره بتفسیر مرفوع ثابت ست و ورود آن در حدیث نفس ست نه در غیر آن پس تاویلی که از فوز الکبیر نقل کرده شد اگرچه محملی چسپان دارد اما مدفوع ست بمرفوع والله اعلم بالصواب

سورهٔ آل عمران مدنی ست قرطبی گفته باجماع واخرجه البیهقی فی الدلائل من طرق عن ابن عباس و درین سوره نزد اکثر یک آیه منسوخ ست و نزد بعضی سه و نیست ناسخ دران اول وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یعنی در آیهٔ اول اقتصار کردند بر ابلاغ اسلام بکفار و در ثانی حکم فرمودند بقتال پس منسوخ باشد و لیکن نزد اکثر اهل علم غیر منسوخ ست زیرا که بلاغ ترک قتال نمیخواهد دوم كَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ قَوْمًا كَفَرُوْا بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ وَشَهِدُوْٓا اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ وَّجَآءَهُمُ الْبَيِّنٰتُ ۭ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ یعنی مضمون آیهٔ اولی این ست که هدایت ایشان نخواهد کرد و در ثانی دلیل ست بر قبول توبهٔ مرتد چون رجوع کنند بسوی اسلام باخلاص و درین خود خلافی نیست و لیکن در حقیقت این آیه از باب استثناست نه از جنس نسخ و لهذا اکثر مفسرین تعرض بدکر نسخ وی نکرده اند سوم يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰتِهٖ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ یعنی مفاد آیهٔ اول آنکه بترسید از خدا حق ترسیدن و آن طاعت بی عصیان و ذکر بی نسیان و شکر بی کفران اوست و این خارج از طاقت باشد پس در آیهٔ ثانی آنرا به استطاعت مقصور فرمودند و بر انچه زیر طاقت داخل ست فرود آوردند در اتقان گفته گفته اند منسوخ ست

وگفته اند بلکه محکم ست ونیست درین سوره آیتی که صحیح شود دعوی نسخ دران جز این آیت قال المقاتل در فوز الکبیر گفته
مراد حق ترسیدن در شرک وکفر ست ودرانچه راجع بسوی اعتقاد باشد وما استطعتم در اعمال یعنی هرکه وضو نتوانست
تیمم کند وهرکه نماز استاده نتوانست گذارد نشسته بگذارد واین وجه ظاهرست از سیاق آیه وهو قوله
وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ ○ انتهی شوکانی گفته قرطبی گوید مفسرین ذکر کرده اند که چون این آیه فرود آمد
گفتند ای رسول خدا کدام یک قوت این دارد وشاق آمد برایشان این معنی پس نازل کرد او تعالی فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ
پس منسوخ گشت این آیه ومروی ست این از قتاده وربیع وابن زید وگفته اند که قوله اتقوا الله حق تقاته
مبین ست بقوله ما استطعتم واین اصوب ست زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد عدم جمع وجمع ممکن ست پس جمع اولی باشد
ومؤید اوست روایت ابن جریر وابن منذر وابن ابی حاتم از ابن عباس در قوله سبحانه حق تقاته گفت لم تنسخ ولکن
حق تقاته ان تجاهدوا فی الله حق جهاده ولا تاخذهم فی الله لومة لائم ویقوموا لله بالقسط ولو علی
انفسهم وآبائهم وابنائهم انتهی کلامه ومولانا احمد حسن عرشی قنوجی گفته آنچه جزم کرده اند بدان
محققین صحیح وصواب ست آنست که قوله فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ مفسر ومبین مراد قول اوست زیرا که تکلیف نمیکند
او تعالی عباد خود را مگر مستطاع حیث قال لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وقال فی آیة اخری وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ انتهی

سُورَةُ النِّسَاءِ

این سوره تمام مدنی ست قرطبی گفته مگر یک آیت که در مکه عام فتح در حق عثمان بن طلحه حجبی نازل شد
وآن قوله تعالی ست إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا ودرین سوره نزد اکثر اهل علم
سه آیت منسوخ ست ونزد بعضی سیزده ونزد بعضی بست وچهار اول وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا گفته اند منسوخ ست بآیه مواریث
در اتقان گفته اند که نیست منسوخ ولیکن تهاون کردند مردم در عمل بران در فوز کبیر گفته ابن عباس فرموده این آیه
محکم ست وامر برای استحباب ست واین اظهر ست انتهی ودر فتح القدیر گفته مراد بقرابت درین آیه غیر ورثه اند وهمچنین یتامی
ومساکین وچون اینها در وقت تقسیم ترکه حاضر شوند چیزی بایشان داده شود قومی بآن رفته که آیه محکم ست وامر برای ندب
ودیگران گویند منسوخ ست بقوله يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ واول ارجح ست زیرا که مذکور در آیه غیر وارثین اند وانچه
بانها داده میشود منجمله میراث نیست که منسوخ گفته آید بآیه میراث مگر آنکه قرابت را درینجا بمعنی ورثه گیرند که درینصورت برای
نسخ وجهی هست وگروهی گفته این رضخ برای غیر وارث از قرابت واجب ست بقدر آنچه نفس ورثه بدان خوش شود وباشد وامر یعنی
امر حقیقی ست پس نرود بسوی ندب مگر بقرینه وضمیر در قوله منه راجع ست بسوی مال مقسوم مدلول علیه بالقسمة
وگفته اند بسوی متروکه وقول معروف قول جمیل ست که نیست دران منت واذی بر کسیکه رسیده است او را رضخ از قسمت انتهی
دوم وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا
سَدِيدًا ○ گفته اند منسوخ ست بآیه فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ
عَلَيْهِ وابن جریر وابن منذر وابن ابی حاتم وبیهقی در سنن روایت کرده اند که این آیه در حق کسی ست که حاضر شود

نزدیک وی وقت موت او و نشنود او را که وصیت میکند مضر در حق ورثه پس حکم کرد او تعالی این کس را که بترسد از ضیاع اولاد خود وقت موت و مستند و ساز داو را برای صواب و نگران باند برای ورثهٔ او مثل آنچه دوست دارد در حق ورثهٔ خود وقت خوف ضیعت بر اینها و این تفسیر بچند طریق مروی ست و لهذا بسیاری از اهل علم آیهٔ مذکوره را منسوخ نشمرده اند وهو الحق سوم إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا گویند منسوخ ست بقوله تعالی يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ و پیش جمعی از علما محکم ست و جمع میان هر دو ممکن چه نهی از اکل اموال یتامی مبنی بر ظلم ست این در صورت غیر ظلم جائز باشد بمعروف چهارم وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا گویند منسوخ ست بآیهٔ نور ذکره فی الاتقان در فوز الکبیر گفته نیست نسخ دران بلکه ممتد ست تا غایت چون غایت آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان فرمود که سبیل همین بود کذا و کذا است انتهی گویم بعضی گفته اند که منسوخ ست بآیهٔ الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ یعنی حکم زانیه در ابتدای اسلام حبس بود در خانه تا موت و چون این آیه فرود آمد حکم حبس منسوخ شد و عوض آن جلد مقرر شد اگر بکر ست و رجم اگر ثیب محصن ست و بعضی گفته اند منسوخ ست بسنت وهو قوله صلی الله علیه وسلم خذوا عنی فقد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة وتغريب عام والثيب بالثيب الرجم پس حکم حبس و امساک در بیت باین خبر نسخ پذیرفته در فتح القدیر گفته امساک در بیت در اول اسلام بود و بعد منسوخ شد بآیهٔ مذکوره و بعض اهل علم بآن رفته اند که حکم حبس و اذی باقی ست با جلد زیرا که تعارض نیست میان هر دو بلکه جمع ممکن ست و مراد بسبیل همان ست که در حدیث صحیح عباده آمده خذوا عنی الی آخره پنجم وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنكُمْ فَآذُوهُمَا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ نور یعنی الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي الخ حاصل که در ابتدای اسلام حکم ایذا و ملامت هر دو بود و بعده بجلد در بکر و رجم در ثیب نسخ پذیرفت و بعضی گفته اند نزول وی در لواطت ست بعده منسوخ شد بقتل هر دو و در کیفیت قتل اختلاف فقهاست در فتح القدیر گفته آیهٔ اولی یعنی واللاتی در حق نساست خاصة محصنات باشند یا غیر آنها و این دوم در حق رجال ست خاصة و آوردن صیغهٔ تثنیه برای بیان دو صنف مردان ست یعنی محصن و غیر محصن پس عقوبت نسا حبس ست و عقوبت رجال اذی و این مختار نحاس ست و آنرا از ابن عباس روایت کرده و قرطبی آنرا از مجاهد و غیره آورده و مستحسن گفته و سدی و قتاده و غیرهما گفته اند که آیهٔ اولی در نسای محصنات ست و مردان محصن هم دران داخل اند و آیهٔ ثانی در رجل بکر و زن بکر ست و رجحه الطبری و ضعفه النحاس و اختلاف کرده اند در تفسیر اذی بعضی توبیخ و تعییر گفته اند و بعضی سب و جفا بدون تعییر و بعضی نیل بلسان و ضرب بنعال و قومی گفته اذی منسوخ ست مثل حبس و گفته اند منسوخ نیست چنانکه در حبس گذشته ششم قوله تعالی إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ گفته اند منسوخ ست بکریمهٔ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي

تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ يعني در آيهٔ اول فرمودند توبهٔ كسي مقبول ست كه بي تاخير
وتسويف زود تائب شود ودر آيهٔ ثاني فرمودند كه هر كه پيش از نزع توبه نكرد ودر وقت نزع تائب شد توبهٔ او نامقبول ست
بعده اين حكم منسوخ شد بآيهٔ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ يعني وقت نزع وقبل غرغره
وقبل رويت اعوان ملك الموت هم مقبول ست وبعد اينها مقبول نيست وبعضي از مفسرين گفته اند يعني مقبول
از مسلمان نه از كافر مثل ايمان فرعون ونزد بعض اين آيه غير منسوخ ست زيرا كه جمع ميان آنها ممكن ست عبد
بن حميد وابن منذر وابن ابي حاتم از ابي العاليه در قوله إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ روايت كرده اند كه اين براي
مومنين ست ودر قوله ليست التوبة گفته كه اين براي منافقين ست ودر قوله ولا الذين يموتون گفته اين
براي مشركين ست هفتم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا
تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ گفته اند منسوخ ست بآيهٔ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ
مُبَيِّنَةٍ واين در حقيقت استثناست نه نسخ ولهذا ابن عباس گفته هي محكمة لم تنسخ ذكره علي الهمداني في ناسخه هشتم
وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ واين نيز
استثناست نه نسخ مثل آيهٔ سابقه پس هر دو محكم باشند غير منسوخ نهم وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ
گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ واين نيز از باب تخصيص ست مثل آيات سابقه نه از جنس نسخ
دهم فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً گفته اند منسوخ ست بقوله
وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ در فتح القدير گفته
اختلاف كرده اند اهل علم در معني اين آيت حسن ومجاهد وغيرهما گفته معني آنست كه زناني كه از ايشان انتفاع وتلذذ
بجماع بنكاح شرعي حاصل كرده ايد مهور ايشان بايشان بدهيد وجمهور گويند مراد باين آيه نكاح متعه ست كه در صدر
اسلام بود وبعده منهي عنه شد چنانكه در صحيحين ست از علي رضي الله عنه قال نهى النبي صلى الله عليه وسلم عن نكاح المتعة
وعن لحوم الحمر الانسية يوم خيبر ودر صحيح مسلم ست از سبرة بن معبد جهني از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه فرمود روز
فتح مكه ايها الناس قد كنت اذنت لكم في الاستمتاع من النساء والله قد حرم ذلك الى يوم القيامة فمن كان عنده
منهن شيء فليخل سبيلها ولا تاخذوا مما آتيتموهن شيئا ودر لفظي از مسلم آمده كه اين در حجة الوداع بود وپس اين اخبار
ناسخ آيهٔ مذكوره اند وسعيد بن جبير گفته ناسخش آيهٔ ميراث ست زيرا كه در متعه ميراث نيست وعايشه وقاسم بن محمد
گفته اند كه تحريم ونسخ متعه در قرآن ست وذلك قوله تعالى وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ الخ وزنيكه
مستمتعه ست نه از ازواج ست ونه از ملك يمين زيرا كه شان زوجه آنست كه وارث شود ووارث او شوند ونيست
مستمتع بها اين چنين ومروي ست از ابن عباس جواز متعه وبقاي او وهم مروي ست رجوع وي از ان نزد رسيدن
ناسخ وقائل ست بجوازش جمعي از روافض ونيست اعتبار باقوال ايشان وبعضي متاخرين بتكثير كلام برين مسئله
وتقويت مجوزين آن جان خود را در تعب انداخته اند اين جاي ابطال او نيست در شرح منتقي بابطال شبهه متمسك

بجواز بتطويل بحث نپرداخته ايم انتهى كلام الشوكاني يازدهم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا
أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ گفته اند منسوخ ست بآيه
لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ يعنى در آيه اول نهى كردند
از اكل بعض اموال بعض اگر بطريق تجارت نبودند قبل اسلام و در ابتداى اسلام كه مى آميختند طعام رفقا را
در سفر و ميخوردند از ان همگنان چون اين آيه فرود آمد تحرج كردند از مواكلت اعمى و اعرج و مريض پس اين آيه ديگر
نازل شد و در آن رفع كردند حرج را ابن جرير از عكرمه و حسن در آيه مذكور روايت كرده كه تحرج و تنگى ميكردند مردم
ازينكه بخورند نزد يكى بعد نزول اين آيه پس منسوخ شد حكم آن بآيه سوره نور وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا
مِنْ بُيُوتِكُمْ و نزد اكثر اهل علم اين آيه منسوخ نيست بلكه محكم ست و حكم او باقى ست و اكل بباطل منهى عنه ست
و آن اكلى ست كه شرع بدان وارد نشده و آنچه در ان شرع وارد ست آن باطل نيست بلكه حق ست پس اصل ثبات
در آيه مذكوره و لهذا السيوطى بسند صحيح از ابن مسعود در آيه مذكور آورده كه گفت انها محكمة ما نسخت ولا تنسخ الى
يوم القيامة و منجمله باطل ست بيوعاتى كه نهى كرده ست از ان شرع دوازدهم وَالَّذِينَ عَقَدَتْ
أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ گفته اند منسوخ ست بآيه وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ يعنى ابتداى اسلام
دو كس باهم عقد موالات مى بستند و عهد ميكردند كه هر كه پيشتر بميرد آن ديگر وارث او شود پس آيه ميراث يا آيه مذكوره
آنرا نسخ نمود و در فتح القدير زير كريمه وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ گفته يعنى
براى هر انسان ورثه مقرر كرده ايم كه مالك و والى ميراث او ميشوند و گفته اند اين آيه منسوخ ست بقوله وَالَّذِينَ
عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ و گفته اند بعكس كما روى ابن جرير و جمهور بآن رفته اند كه ناسخ اين قوله و اولوا الارحام الخ ست
يعنى براى هر يكى عصبه گردانيديم كه آنچه از فرائض ثابت شود وارث آن باشد انتهى و ليكن در فوز الكبير نوشته كه
ظاهر آيه آنست كه ميراث براى موالى ست و بر و صله براى مولى الموالات و نيست نسخ انتهى سيزدهم وَلَوْ
أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا
رَحِيمًا ○ گفته اند منسوخ ست بآيه سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ
يعنى اين آيه در حق منافقين ست كه در دل كفر پنهان دارند و در ظاهر اظهار اسلام مى نمايند پس توبه ايشان قبول نيست
و درينجا ميان فقها اختلاف ست لهذا نزد بسيارى از علما اين آيه منسوخ نيست چهاردهم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا گفته اند منسوخ ست بآيه وَمَا كَانَ
الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً يعنى در آيه اول حكم نفر بجميع مومنين بود و درين آيه بعض پس آخر ناسخ اول باشد
شوكانى گفته گفته اند كه اين آيه منسوخ ست بقوله تعالى انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا و قوله تعالى إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ
و صحيح آنست كه اين هر دو آيت محكم اند يكى در وقتى ست كه در ان حاجت نفور همگنان باشد و ديگر نزد اكتفا بنفور بعض
دون بعض انتهى پانزدهم وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا گفته اند اين آيه منسوخ ست

بآیهٔ سیف یعنی فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ شانزدهم فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف هفدهم فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ
إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ گفته اند منسوخ ست بقوله تعالى وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً
زجاج گفته خدای تعالی امر کرد رسول خدا را بجهاد و اگرچه تنها قتال کند زیرا که برای او ضامن نصر شده ابن عطیه گوید ظاهر
لفظ همین ست لیکن در خبری نیامده که قتال صرف بر آنحضرت فرض بود نه بر امت پس هرچند خطاب لفظ مر او راست
اما معنی آنست که تو ای محمد صلی الله علیه وسلم و هر واحد از امت تو باید که قتال کند در راه خدا انتهی و برین معنی آیه محکم باشد
نه منسوخ هیجدهم فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ إِلَّا الَّذِينَ
يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ ولیکن این از باب تخصیص ست نه از نسخ نوزدهم
إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ الخ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف ابوداود در ناسخ و ابن منذر و ابن ابی حاتم و نحاس و بیهقی
در سنن از ابن عباس آورده اند که نسخ کرد این آیه را آیهٔ برات فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ
حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و بعضی گفته اند منسوخ ست باجماع و بسیاری از اهل علم بعدم نسخش رفته و از باب
تخصیص شمرده بستم فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف اخرجه عبد الرزاق
و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم عن قتاده و هم ابن جریر از حسن و عکرمه درین آیه آورده که گفت
نسختها براءة ولیکن نزد اکثر مفسرین غیر منسوخ ست بست و یکم سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ
أَنْ يَأْمَنُوكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف بست و دوم فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
گفته اند منسوخ ست بقوله بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و اکثر اهل علم بعدم نسخ وی رفته اند بست و سوم
وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ
لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سورهٔ نساء إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ
مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ و بعضی گویند منسوخ ست باجماع وقتی که قاتل مسلمان باشد در فتح القدیر گفته
اختلاف کرده اند علما در آنکه قاتل عمد را توبه هست یا نه بخاری از سعید بن جبیر آورده که گفت اختلاف کردند
درین آیه علمای اهل کوفه پس سوار شدم و کوچ کردم برای دریافت آن بسوی ابن عباس و پرسیدم او را ازین آیه گفت
این آیه آخر چیزی ست که فرود آمد و نسخ نکرد آنرا هیچ شی و مانند آن نسائی هم روایت کرده از وی و از زید بن ثابت
و منجملهٔ کسانیکه رفته اند بعدم توبه او از سلف ابوهریره و ابن عمر و ابوسلمه و عبید بن عمیر و حسن و قتاده و ضحاک بن مزاحم اند
نقله ابن ابی حاتم عنهم و رفته اند جمهور بسوی قبول توبهٔ وی و استدلال کرده اند بمثل قوله تعالی إِنَّ الْحَسَنَاتِ
يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ و قوله هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ و قوله وَيَغْفِرُ مَا دُونَ
ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ و گفته اند جمع هم ممکن ست میان آیهٔ نساء که همین ست و آیهٔ فرقان پس معنی آن هر دو چنین
باشد که فجزاؤه جهنم الا من تاب لاسیما و سبب متحد ست که قتل باشد و هم موجب متحد ست که توعد باشد

بعقاب واستدلال کرده اند بحدیث مذکور در صحیحین از عباده بن الصامت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تبایعونی ان لا تشرکوا بالله شیئا ولا تزنوا ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق بعده فرمود فمن اصاب من ذلک شیئا فستره الله فهو الی الله ان شاء عفا عنه وان شاء عذبه وبحدیث ابی هریره در صحیح مسلم وغیره در حق قاتل صد نفس وجماعتی که ابوحنیفه واصحاب او وشافعی از ایشان اند بدان رفته که قاتل عمد تحت مشیت او ست توبه کرده باشد یا نه ودر شرح منتقی متمسک هر فریق واضح کرده ایم وحق این ست که باب توبه مغلق نشده بلکه مفتوح ست برای هر قاصد حتی من شرک که اعظم ذنوب واشد او ست بتوبه الی الله محو شود واز صاحبش خروج از ان ودخول در باب توبه مقبول باشد بما دون او از معاصی که قتل عمد هم منجمله آنست چه رسد لیکن در توبه قاتل عمد لابد ست از اعتراف بقتل وتسلیم نفس خویش برای قصاص اگر واجب ست وتسلیم دیت اگر قصاص واجب نیست وقاتل غنی متمکن تسلیم کل یا بعض او باشد واما مجرد توبه وی با عزم عدم عود بسوی قتل احدی بدون اعتراف وتسلیم نفس پس قطع نمیکنیم بقبول او والله ارحم الراحمین هو الذی یحکم بین عباده فیما کانوا فیه یختلفون بست وچهارم إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ۝ گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ واین در حقیقت از باب تخصیص باستثنا ست ونیست از نسخ در چیزی

سورهٔ مائده قرطبی گفته این سوره مدنی ست بالاجماع انتهی ودر وی از منسوخات نزد بعضی یک آیت ونزد بعضی دو ونزد بعضی سه ونزد بعضی هفت ونزد بعض نه آیت ست ودر وی آخر سورت ست که در مدینه فرود آمده یا در حجة الوداع میان مکه ومدینه اول يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف زیرا که مشرکین حج وعمره میکردند وهدی میفرستادند پس مسلمانان خواستند که ایشانرا تاراج وغارت کنند پس این آیه در نهی از ان نازل شد وبعده منسوخ گشت بآیه فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وقوله تعالی فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا وقوله صلی الله علیه وسلم لا یحجن بعد العام مشرک عبد بن حمید وابو داؤد در ناسخ وابن جریر وابن منذر از شعبی آورده اند که منسوخ نشد از مائده مگر همین یک آیه وقومی گفته که منسوخ نیست بلکه محکم ست ودر حق مسلمین ست ودر فوز الکبیر نوشته نیافتیم در قرآن ناسخ برای او ونه در سنت صحیحه ولیکن معنی وی آنست که قتال محرم در شهر حرام اشد التغلیظ ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خطبه فرموده دمائکم واموالکم حرام علیکم کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا انتهی گویم ومؤید این ست روایت ابو داؤد ونحاس در ناسخ از ابی میسره عمرو بن شرحبیل که گفت منسوخ نشد از مائده هیچ شی یعنی تمام او محکم ست وکذا اخرجه سعید بن منصور وابن المنذر عنه وکذا اخرجه عبد بن حمید وابو داؤد فی ناسخه وابن المنذر عن الحسن البصری وروایت کرد ابو عبید از ضمره بن حبیب وعطیه بن قیس که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مائده آخر قرآن ست از روی تنزیل پس حلال کنید حلال او را

و حرام سازید حرام را دوم فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و بآیهٔ سیف نیز یعنی در نخستین آیه حکم عفو و اعراض بود و از قتال یهود که ایذا میدادند
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و درین آیه حکم فرمودند بقتال ایشان تا آنکه ایمان آرند یا جزیه دهند و جمعی گفته اند که
منسوخ نیست بلکه خاص ست بمعاهدین پس محکم باشد سوم إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ
وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ
خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا
عَلَيْهِمْ و گفته اند محکم ست نه منسوخ و از باب تخصیص باستثنا ست شوکانی گفته اختلاف کرده اند در سبب نزولش
جمهور گویند در عرنیین فرود آمده و مالک و شافعی و ابو ثور و اصحاب الرای گفته اند در حق مسلم راهزن و ساعی در ارض
بفساد نازل شده ابن منذر گفته قول مالک صحیح ست ابو ثور گفته قول وی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا دلیل نزولش
در غیر اهل شرک ست زیرا که اجماع کرده اند بر آنکه دمای اهل شرک چون مسلمان شوند معصوم ست پس معلوم شد که در اهل اسلام
نازل شده است انتهی و دال ست بران قوله قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ
و قوله صلی الله علیه وسلم الاسلام يهدم ما قبله اخرجه مسلم وغیره و ابن جریر طبری در تفسیر خود از بعض اهل علم حکایت
کرده اند که این آیه یعنی آیهٔ محاربه منسوخ شده است بفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عرنیین و موقوف شده است
امر برین حدود و مروی ست از محمد بن سیرین که این قبل از نزول حدود بود یعنی فعل آنحضرت در عرنیین و باین
قائل ست جماعتی از اهل علم و جماعهٔ دیگر بآن رفته که فعل وی صلی الله علیه وسلم با عرنیین منسوخ ست بنهی وی صلی الله
علیه وسلم از مثله و قائل این قول مطالب ست ببیان تاخیر ناسخ و حق آنست که آیه عام ست از مشرکین و غیرهم
از کسانیکه مرتکب مضمون آیه شوند و نیست اعتبار بخصوص سبب بلکه اعتبار بعموم لفظ ست قرطبی در تفسیر خود گفته
و نیست خلاف میان اهل علم در آنکه حکم این آیه مترتب ست در محاربین از اهل اسلام و اگرچه نازل شده است
در مرتدین یا یهود انتهی چهارم فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ گفته اند منسوخ ست
بقوله تعالی وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ و باین رفته است مجاهد و سعید بن المسیب و جماعهٔ دیگر گفته
محکم ست و این مختار حسن بصری و شعبی و نخعی ست و عبارت فوز الکبیر آنست که معنی آیه چنین ست که اگر حکم اختیار کنی
پس حکم موافق ما انزل الله فرمائی و اتباع اهوای ایشان ننمائی حاصل آنکه ما را میرسد که اهل ذمه را در قضیهٔ ایشان
برای زعمای ایشان بگذاریم تا آنها موافق خود رفع آن نمایند و هم میرسد که موافق حکم نازل کردهٔ خدا فیصله سازیم
انتهی شوکانی گفته درین آیه تخییر ست مر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میان حکم و اعراض و استدلال کرده اند
بدان بر مخیر بودن حکام مسلمین میان هر دو امر و علما اجماع کرده اند بر آنکه واجب ست بر حکام اهل اسلام حکم کردن
میان مسلم و ذمی چون مرافعه کنند بسوی ایشان و اختلاف در مرافعهٔ اهل ذمه ست میان خود ها قومی بتخییر رفته و جمعی
بوجوب قائل گشته و گفته که این آیه منسوخ ست بآیهٔ مذکوره و به قال ابن عباس و عکرمة والزهری و عمر بن عبد العزیز

والسدی وهو الصحیح من قول الشافعی وحکایت کرده است آنرا قرطبی از اکثر علما انتهی پنجم مَا عَلَى الرَّسُولِ
إِلَّا الْبَلَاغُ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و اکثر اهل علم برانند که محکم ست وقتال با آنها نوعی از ابلاغ ست
یا معنی آنست که نیست بر پیغمبر مگر رسانیدن بایشان اگرچه امتثال نکنند واطاعت ننمایند که ضرر آن بر جانهای ایشان
ست و جنایت نکرده اند مگر بر جانهای خود واما رسول پس آنچه واجب بود بروی بجا آورد و قیام نمود بامر او تعالی
والله اعلم ششم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ
گفته اند منسوخ ست آخر او اول او را نسخ کرده زیرا که هدایت درینجا امر بمعروف ست وگفته اند ناسخش این آیه است
كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ واکثر برانند که
محکم ست شوکانی گفته نیست درآیه دلیل بر سقوط امر بمعروف ونهی عن المنکر زیرا که تارکش با وجود بودن او از اعظم
فروض دینیه مهتدی نیست وحق تعالی گفته اذا اهتدیتم وآیات واحادیث متکاثره دال اند بر وجوب آن پس محمول باشد
این آیه بر کسیکه قادر نیست بر قیام بواجب امر بمعروف ونهی عن المنکر یا گمان تاثیر بحالی از احوال ندارد یا از حلول
ضرر بر نفس خود می ترسد که درینصورت ترک وی رواست ودر سنن اربعه وابن جریر وابن منذر وابن ابی حاتم وابن حبان
ودارقطنی وضیا در مختاره وغیرهم از قیس بن ابی حازم بسند صحیح روایت کرده اند که خواند ابوبکر این آیه را و گفت ای مردم
شما این آیه میخوانید وبر غیر موضع او می نهید ومن آنحضرت صلعم را شنیده ام که میفرمود که مردم چون منکری را ببینند و آنرا
تغییر ندهند نزدیک ست که عام کند آنها را خدای تعالی بعقاب و ترمذی وابن ماجه وابن جریر وبغوی در معجم وابن ابی حاتم
وطبرانی وابو الشیخ وحاکم وابن مردویه وبیهقی در شعب از ابی امیه شعبانی آورده اند که گفت آمدم ابو ثعلبه خشنی را
وگفتم چه میکنی درین آیه گفت کدام آیه گفتم علیکم انفسکم الخ گفت سوگند بخدا پرسیدم از ان رسول خدا را پس فرمود
مؤتمر شوید بمعروف ومتناهی شوید از منکر تا آنکه چون ببینی شح مطاع وهوای متبع ودنیای موثره واعجاب هر ذی رای
برای خود پس بر تست خاص جان تو وبگذار امر عوام را بدرستیکه از پس شما زمانه ایست که صبر دران مثل قبض
بر جمر ست عامل را دران اجر پنجاه مرد ست که عمل میکنند مثل عمل شما وصححه الترمذی والحاکم ودر روایتی از آنحضرت صلعم
آمده که ضرر نمیکند شما را کسیکه گمراه شد از کفار چون مهتدی شدید شما وابی بن کعب گفته تاویلش آنست که این
در آخر زمان باشد اخرجه عنه عبد الرزاق وابن جریر انتهی ملخصا ودرینصورت منسوخ نیست بلکه مخصوص ست
وهو الحق هفتم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ
الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ وَأَشْهِدُوا
ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ پس شهادت کفار بر مسلم مقبول نباشد بالاجماع ونیست درآیه ذکر شهادت کافر زیرا که نزول
او در شان مسلم ست که در سفر نزد موت وصیت کند بر دو کافر یا دو مسلم ودر فوز کبیر گفته احمد بموافق ظاهر این آیه گفته است
ومعنی آن نزد غیر او چنین ست که باشند آن دو دیگر از غیر اقارب شما یعنی از سائر مسلمین انتهی درینصورت منسوخ
نخواهد بود بلکه محکم ست وشوکانی در فتح القدیر تفصیل مقام چنین کرده که او آخران معطوف ست بر اثنان ومن غیرکم

صفت اوست یعنی آن هر دو از اجانب باشند و گفته شده که ضمیر در منکم برای مسلمین ست و در غیرکم برای کفار و این
انسب بسیاق آیه و بآن قائل ست ابو موسی اشعری و عبد الله بن عباس و غیرهما پس در آیه دلیل باشد بر جواز شهادت
اهل ذمه بر مسلمین در سفر خصوص در وصایا چنانکه مفاد نظم قرآنی ست و شاهد اوست سبب نزول پس چون نباشد
همراه موصی کسیکه شاهد شود بر وصیت او از مسلمانان پس باید که گواه شوند دو کس از اهل کفر و ادا کنند گواهی بعد قدوم
بحلف و حکم کرده شود بر شهادت آنها درینصورت و سپس اگر کذب آنها ظاهر شود دو کس از اولیا موصی حلف کنند
و آن هر دو بنا بر جنایت خود غریم گردند این ست معنی آیه نزد کسان مذکوره و به قال سعید بن المسیب و یحیی بن یعمر
و سعید بن جبیر و ابو مجلز و نخعی و شریح و عبیدة السلمانی و ابن سیرین و مجاهد و قتاده و سدی و ثوری و ابو عبید و احمد
بن حنبل و رفته است بسوی اول یعنی تفسیر ضمیر منکم بقرابت یا عشیره و تفسیر غیرکم با جانب زهری و حسن و عکرمه و مالک
و شافعی و ابو حنیفه و غیرهم و گفته اند که آیه منسوخ ست و احتجاج ایشان بقوله تعالی ست مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ
و قوله وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ و کفار نه مرضی اند و نه عدول و جمهور خلاف کرده اند ایشان را و گفته اند آیه محکم ست
و همین ست حق بنا بر عدم وجود دلیل صحیح دال بر نسخ و اما هر دو آیه مذکوره پس عام اند در اشخاص و ازمان و احوال و این آیه
خاص ست بحالت ضرب فی الارض یعنی سفر و بوصیت و بحالت عدم شهود مسلمین و نیست تعارض میان خاص و عام انتهی کلامه
هشتم فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا گفته اند منسوخ ست بقوله وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ
نهم ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا گفته اند منسوخ ست بشهادت اهل اسلام حاصل آنکه
درین هر دو آیه تحلیف شاهد ست نزد وقوع ریبت در شهادت وی پس منسوخ شد بقوله تعالی وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ
وَلَا شَهِيدٌ و منع کردند از مضارت بشهادت و در تحلیف شاهد اضرار اوست و لیکن حق آنست که این
هر دو آیه محکم اند نه منسوخ چنانکه از تقریر سابق ظاهر گشته و برین اند اکثر اهل علم و محققین ایشان و الله اعلم

سُورَةُ انعام در اظهر اقوال مکی ست مگر شش آیت و هی وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ الی آخر ثلث آیات
و أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ الی آخر ثلث آیات و قرطبی گفته دو آیت یکی وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ دیگر وَهُوَ الَّذِي
أَنْشَأَ جَنَّاتٍ و بالجمله از منسوخات در وی نزد بعضی ست آیه و نزد بعضی سیزده و نزد بعضی چهارده است اول
قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ گفته اند منسوخ ست بآیه لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ
مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ یعنی آنحضرت در اول امر از ابتلا بمعصیت و استحقاق عقوبت ترسان بود
بعده مامون فرمودند او را باخبار مغفرت ذنوب متقدمه و متاخره پس حکم خوف منسوخ گشت و نزد جمعی از اهل علم خوف
درین آیه بمعنی علم ست یعنی من میدانم که اگر عصیان او کنم مرا عذاب باشد و برین تقدیر محکم ست و هو الحق دوم
قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف قاله ابن عباس و گفته اند منسوخ نیست زیرا که
ایمان آنها در وسع وی صلی الله علیه و سلم نیست سوم وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ
گفته اند منسوخ ست بآیه إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ

حَتّٰى يَخُوضُوْا فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖ یعنی در آیه اول ترخیص بود در مجالست کفار وقت اضطرار بعده بنزول آیت
نسخ پذیرفت چهارم وَذَرِ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا دِيْنَهُمْ لَعِبًا وَّلَهْوًا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف
قال قتاده ومجاهد گفته بطریق تهدید ست مثل قوله ذَرْنِيْ وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيْدًا و درینصورت محکم باشد
و برین اند اکثر اهل علم شوکانی گفته میگویند که این آیه منسوخ ست وگفته اند معنی آنست که ایشان یعنی یهود گرفتند دینی را که
بران هستند لعب و لهو چنانکه در فعل ایشان با انعام مشاهده می افتد که از همین جهالات وضلالات بوده است وگفته اند
مراد بدین درینجا عید ست یعنی عید خود را لعب و لهو گرفته اند پنجم فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهٖ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا
گفته اند منسوخ ست بآیه سیف ششم وَمَآ اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيْظٍ زجاج گفته نازل شد این آیه قبل فرض قتال
بعده امر کرده شد بمنع از عبادت اوثان بسیف و سنان پس این نیز منسوخ باشد بآیه سیف هفتم وَاَعْرِضْ
عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ ۝ ابو الشیخ از سدی آورده که منسوخ ست بآیه قتال هشتم وَمَا جَعَلْنٰكَ عَلَيْهِمْ
حَفِيْظًا ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف نهم وَلَا تَسُبُّوا الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ
فَيَسُبُّوا اللّٰهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ گویند منسوخ ست بآیه سیف در فتح القدیر گفته جمهور بآن رفته اند که این آیت
محکم ثابت غیر منسوخ ست و اصل اصیل ست در سد ذرائع وقطع تطرق بسوی شبهه و دروی دلیل ست بر آنکه داعی بسوی حق
و ناهی از باطل چون بترسد که ازین دعوت و نهی متسبب شود بانچه اشد ازان ست از انتهاک حرم ومخالفت حق و وقوع
در باطل ترکش اولی باشد بلکه واجب ست بروی وچه انفع ست این آیه واجل ست فائده او برای حاملین حجج خدا و متصدین
بیان او برای مردم چون باشند در قومی صم بکم که ترک میکنند او را وقت امر نمودن وی بمعروف و میگذارند معروف دیگر ازین
امر میکنند منکری را که نهی مینماید ایشان او را ازان و خبر او را از منکرات بنا بر عناد حق و بغض اتباع محققین و جرأت
بر خدا و اثر نمیکند در ایشان مگر تیغ و کیف که سیف حکم عدل ست در حق معاند شریعت مطهره که مخالفت دین و تجری بر
اهل شرع عادت و خوی خود ساخته است چنانکه در اهل بدع مشاهده می افتد که چون ایشان را بسوی حق خوانده شود در
باطل کثیر می افتند و چون بسوی سنت راه نموده شوند مقابله اش ببدع خود می نمایند پس ایشان اند متلاعبین بدین متهاون
بشرائع و بدتر اند از زنادقه انتهی کلامه دهم فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُوْنَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف
یازدهم وَلَا تَاْكُلُوْا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ گفته اند منسوخ ست بقوله اَلْيَوْمَ اُحِلَّ
لَكُمُ الطَّيِّبٰتُ وَطَعَامُ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ و باین رفته است ابن عباس لیکن در حقیقت این از
باب تخصیص یا استثنا ست نه از باب نسخ شوکانی در فتح القدیر نوشته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه مذهب
ابن عمر و نافع و شعبی و ابن سیرین و مذهب مالک در روایتی از وی و احمد بن حنبل و ابو ثور و داؤد ظاهری آنست که
بر هر حیوان ذبح نام خدا مذکور نشده حرام ست بدون فرق میان عامد و ناسی بموجب این آیه و مؤید این ست استدلال
قوله اِنَّهٗ لَفِسْقٌ و ثابت شده است در احادیث صحیحه امر بتسمیه در صید وغیره و مذهب شافعی و اصحاب او و مالک
در روایتی و احمد آنست که تسمیه مستحب ست نه واجب و این مروی ست از ابن عباس و ابی هریره و عطا بن ابی رباح وتا

آیه را حمل بر ذبح لغیر الله کرده و این تخصیص آیه بغیر مخصص ست و در مراسیل ابو داود آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ذبیحهٔ مسلم حلال ست نام خدا بروی ذکر کرده شود یا نه و این صالح تخصیص آیه نمی تواند شد آری حدیث عائشه که وی گفت
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که قومی می آرند گوشتها را و ما نمیدانیم که ذکر کرده اند بر آن نام خدا یا نه فرمود شما نام برید
و بخورید افادهٔ آن میکند که تسمیه نزد اکل مجزی ست با التباس وقوع او نزد ذبح و مذهب مالک و احمد در مشهور از وی
و ابو حنیفه و صاحبانش و اسحق بن راهویه آنست که ترک تسمیه نسیانا مضر نیست و اگر عمدا ترک کرده ذبیحه غیر حلال باشد و این
مروی ست از علی و ابن عباس و سعید بن المسیب و عطا و طاوس و حسن بصری و ابی مالک و عبد الرحمن بن ابی لیلی و جعفر
بن محمد و ربیعه و استدلال کرده اند بروایت بیهقی از ابن عباس از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اگر فراموش کرد تسمیه نزدیک ذبح
پس باید که یاد کند نام خدا را و بخورد و در رفع این حدیث خطا ست زیرا که از قول ابن عباس ست و کذا اخرجه من قوله
عبد الرزاق و سعید بن منصور و عبد بن حمید و ابن المنذر آری ممکن ست استدلال برای این مذهب بمثل قوله تعالی
رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا و بقوله صلی الله علیه وسلم رفع عن امتی الخطاء و النسیان
انتهی کلامه دوازدهم يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ
لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف سیزدهم قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ
گفته اند منسوخ ست حکم انتظار در حق کفار بآیه سیف چهاردهم إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ
وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یعنی ترک ایشان تا مجازات الهی در فتح القدیر گفته این آیه منجمله منسوخ بآیه سیف ست
و مراد بدان گفته اند یهود و نصاری اند و گفته اند مشرکین و گفته اند عام ست در جمیع کفار و مبتدعین و همین ست صواب

سورهٔ اعراف

این سوره مکی ست مگر هشت آیه و هی قوله وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الی قوله
وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ و در وی یک آیه یا دو آیه منسوخ ست باقی همه محکم ست اول خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ
بِالْعُرْفِ دوم وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ گفته اند اول منسوخ ست بآیه وَآتُوا الزَّكَاةَ و ثانی بآیه سیف و کلام در مثال این آیات گذشت

سورهٔ انفال

بسیاری از مفسرین این سوره را مدنی گفته اند بلا استثنا و به قال الحسن و عکرمه و جابر
بن زید و عطا و روی مثل هذا عن ابن عباس و قرطبی از وی آورده که مگر هفت آیه من قوله وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ
كَفَرُوا الی آخر سبع آیات منها و از منسوخات در وی نزد بعضی دو آیه و نزد بعضی شش آیه و نزد بعضی زیاده ست
اول يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ گفته اند منسوخ ست بآیه وَاعْلَمُوا
أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ یعنی در آیه اول نفل خاص بود برای خدا و رسول و درین آیه چهار خمس
برای غانمان مقرر کردند و یک خمس برای خدا و رسول و غیرهما و این گفته است مجاهد و عکرمه و ابن عباس و نزد جمعی
از باب تخصیص ست نه نسخ پس محکم خواهد بود دوم وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ ط وَمَا كَانَ اللَّهُ
مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ گفته اند منسوخ ست بقوله وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ

عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و این عذاب روز بدر و بعد او بود و نزد جمعی از اهل علم محکم ست یعنی نفی عذاب استیصال ست
و گفته اند استغفار راجع بمسلمین ست که در میان ایشان اند مراد آنکه تا مستغفرین از مسلمین در ایشان موجود اند
خدا عذاب نخواهد کرد یا آنکه عذاب ایشان بنابر بودن مسلمانان در اصلاب ایشان نیست ابن عباس گفته دو امان بود
در ایشان یکی آنحضرت صلی الله علیه وسلم که رفت دوم استغفار و آن باقی ست سوم قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا
إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ گفته اند منسوخ ست بآیه وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ
یعنی در آیه اول وعدهٔ مغفرت بر باز ماندن از عداوت و قتال رسول کردند بعده حکم قتال با ایشان دادند و نزد جمعی
محکم ست و مراد انتها از قتال بدخول در اسلام ست یا از کفر و در وی دلیل ست بر آنکه اسلام قاطع و هادم
چیزی ست که پیش از وی بوده چهارم وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ گویند منسوخ ست
بآیه سیف و این در حقیقت از باب تخصیص بغایت ست نه از باب نسخ پنجم وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ
فَاجْنَحْ لَهَا گفته اند منسوخ ست بقوله قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ
الی قوله حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ○ یعنی در آیه اول ذکر مصالحت با یهود بود بعده
نسخ پذیرفت ششم إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ گفته اند منسوخ ست
بقوله اَلْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا
مِائَتَيْنِ یعنی پیشتر حکم بود که یک مسلمان در غزو از ده کافر مقابله کند و نگریزد بعده حکم شد که از دو کس فرار نکند
و در فوز الکبیر گفته قلت هی کما قال منسوخة انتهی و در حقیقت تخفیف تشدید ست نه نسخ اصل حکم هفتم وَالَّذِينَ
آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ گفته اند منسوخ ست بقوله وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ
أَوْلَى بِبَعْضٍ یعنی مهاجرین و انصار وارث یکدیگر میشدند بهجرت و نصرت پس منسوخ شد این حکم بذوی القربی
هشتم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا گفته اند منسوخ ست
بقوله وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ یعنی اول میراث باسلام مع الهجرة بود و بعده بموالات و نصرت شد
سپس باولی الارحام منسوخ شده بر عصبه قرار یافت و بعضی گویند محکم ست و در آیه اخبار ست بآنکه بعض قرابات
اولی تر ببعض ست نه آنکه میراث بموالات و نصرت منسوخ باشد اما ابن عباس بنسخ رفته و گفته مهاجر متولی
اعرابی وارث او نمیشد حال آنکه مومن می بود و همچنین اعرابی وارث مهاجر نمیشد پس نسخ کرد آنرا آیه ارحام ○

سُورَةُ بَرَاءَتْ و آنرا سورهٔ توبه هم خوانند مدنی ست قرطبی گفته باتفاق و نزولش بعد فتح مکه ست
و در وی از آیات منسوخه یک آیه و نزد بعضی سه و نزد بعضی شش آیه یا زیاده ست اول بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ
وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف دوم وَإِنْ
أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ضحاک گفته منسوخ ست بآیه سیف
و حسن گفته محکم ست سوم وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

گفته اند منسوخ ست بآیهٔ زکوة خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً قاله عراک بن مالک عمر بن عبد العزیز و گفت
ابن عمر بود این قبل نزول زکوة و چون فرود آمد زکوة گردانید آنرا خدای تعالی طهارت برای اموال و پروا نیست مرا
اگر باشد نزد من برابر اُحُد زر و بشمارم آنرا و بدهم زکوة آن و بجا آرم در وی طاعت خدا و ابن عباس فرموده
که این آیه در حق یهود ست و خاص ست و عام ست انتهی و در حقیقت از باب تخصیص ست نه از تنسیخ علی همدانی
گفته اصح آنست که منسوخ نیست چهارم اِلَّا تَنْفِرُوْا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ لَيْسَ
عَلَى الْاَعْمٰى حَرَجٌ و لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَآءِ و این در حقیقت تخصیص ست نه تنسیخ پنجم اِنْفِرُوْا خِفَافًا وَّثِقَالًا
گفته اند منسوخ ست بقوله مَا كَانَ الْمُؤْمِنُوْنَ لِيَنْفِرُوْا كَآفَّةً و بآیهٔ عذر کما تقدم در فوز الکبیر گفته
معنی خفاف آنست که اقل آنچه حاصل شود بدان جهاد از مرکوب و عبد خدمت و نفقه که بدان قناعت کند و ثقال
بمعنی خدم کثیر و مراکب بسیار ست پس نیست نسخ در آیه یا گوئیم که نیست نسخ متعین انتهی و در فتح القدیر گفته معنی
آیه آنست که نفور کنید در حال بودن شما خفاف و ثقال و گفته اند مراد منفرد و مجتمع اند و قیل نشاطًا و غیر نشاط
و قیل فقراء او اغنیاء و قیل شبابًا او شیوخًا و قیل رجالًا و فرسانًا و قیل من لا عیال له و من له عیال و گفته اند
هر که سابق شده است بسوی حرب مانند طلائع و هر که متاخر ست مانند جیش و قیل غیر ذلک و نیست مانع از حمل آیه
بر جمیع این معانی زیرا که معنیش آنست که نفور کنید سبک آید بر شما یا گران و گفته اند که این آیه منسوخ ست بقوله تعالی
لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضٰى و گفته اند ناسخ او قوله تعالی ست فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ
فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ الآیه و گفته اند محکم ست نه منسوخ و اخراج اعمی و اعرج بقوله وَلَيْسَ عَلَى الْاَعْمٰى
حَرَجٌ وَّلَا عَلَى الْاَعْرَجِ حَرَجٌ و اخراج ضعیف و مریض بقوله لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَآءِ وَلَا عَلَى
الْمَرْضٰى از باب تخصیص ست نه از باب نسخ بر فرض دخول ایشان زیر قول وی خِفَافًا وَّثِقَالًا و ظاهر عدم
دخول اینهاست زیر عموم انتهی ششم عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ گفته اند منسوخ ست بقوله
فَاِذَا اسْتَاْذَنُوْكَ لِبَعْضِ شَاْنِهِمْ گوئیم جمع میان هر دو آیه ممکن ست باین طور که عتاب متوجه باشد
بسوی اذن قبل استثبات تا تبیّن صادق از کاذب و اذن در اینجا بسوی اذن بعد استثبات والله اعلم هفتم
اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ گفته اند
منسوخ ست اول او بآخر او یعنی لن یغفر الله لهم و گفته اند بقوله تعالی وَلَا تُصَلِّ عَلٰٓى اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ
اَبَدًا وَّلَا تَقُمْ عَلٰى قَبْرِهٖ گفته اند آیهٔ اولی در حق قومی ست و این دیگر در حق قومی دیگر و بعضی گفته اند اول
در حق منافقان ست و این در حق یهود و قیل غیر ذلک و نزد اکثر اهل علم محکم ست معنی آنکه او تعالی رسول را خبر کرد
که صدور استغفار در حق ایشان و عدم او برابر ست زیرا که اینها نه اهل استغفار اند و نه اهل مغفرت من الله
پس گویا مثل قوله تعالی ست قُلْ اَنْفِقُوْا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا لَّنْ يُّتَقَبَّلَ مِنْكُمْ هشتم اَلْاَعْرَابُ
اَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا گفته اند منسوخ ست بقوله وَمِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يُّؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ

این در نفس الامر تخصیص عام ست نه نسخ احکام و همچنین در آیه وَمِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يَّتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا الخ
گفته اند منسوخ ست بآیه مذکوره و در حقیقت درین آیات بیان تنویع اعراب ست که بعضی چنین اند
و بعضی چنان نه نسخ یکی بدیگری و لهذا جمعی از اهل آنرا داخل محکم داشته اند و هو الحق *

سورۂ یونس مکی ست مگر سه آیه من قوله فَاِنْ كُنْتَ فِيْ شَكٍّ الی آخرها همچنین روایت کرده است
قرطبی در تفسیر خود از ابن عباس و از مقاتل آورده که همگی مکی ست الا دو آیه و از کلبی یک آیه نقل
کرده و محکی ست از حسن و عطاء و عکرمه و جابر که مکی ست بلا استثنا و دروی از منسوخات نزد بعضی پنج
آیه است و نزد اکثر دران و در مائده هیچ نه اول اِنِّيْٓ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ
عَظِيْمٍ ۝ گفته اند منسوخ ست بقوله لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْۢبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ
و کلام در مثل این آیات گذشته دوم فَانْتَظِرُوْٓا اِنِّيْ مَعَكُمْ مِّنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ ۝
گفته اند منسوخ ست بآیه سیف سوم وَاِنْ كَذَّبُوْكَ فَقُلْ لِّيْ عَمَلِيْ وَلَكُمْ
عَمَلُكُمْ ج منسوخ ست بآیه سیف چهارم فَمَنِ اهْتَدٰى فَاِنَّمَا يَهْتَدِيْ لِنَفْسِهٖ الخ
منسوخ ست بآیه قتال پنجم حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ منسوخ ست بآیه سیف

سورۂ هود مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و گفت ابن عباس و قتاده الا یک آیه و هی قوله
اَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ و دروی نزد اکثر هیچ آیه منسوخ نیست و نزد بعضی سه آیه است اول
مَنْ كَانَ يُرِيْدُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَزِيْنَتَهَا نُوَفِّ اِلَيْهِمْ اَعْمَالَهُمْ فِيْهَا وَهُمْ فِيْهَا لَا يُبْخَسُوْنَ گفته اند
منسوخ ست بآیه سورۂ بنی اسرائیل مَنْ كَانَ يُرِيْدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهٗ فِيْهَا مَا نَشَآءُ لِمَنْ نُّرِيْدُ
و این در حقیقت از باب تقیید اطلاق ست نه نسخ دوم قُلْ لِّلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ اعْمَلُوْا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنَّا
عٰمِلُوْنَ گویند منسوخ ست بآیه سیف سوم وَانْتَظِرُوْا اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ ۝ نسخ این آیه هم بآیه سیف
کما تقدم و چون این آیات در کتاب عزیز مکرر وارد شده جدا شمردن آن در باب نسخ وجهی چندان ندارد والله اعلم

سورۂ یوسف علیه السلام تمام او مکی ست گفته اند مابین مکه و مدینه وقت هجرت نازل شده و ابن عباس گفته مگر چهار آیت و نیست دران ناسخ و نه منسوخ

سورۂ رعد دروی اختلاف ست که مکی ست یا مدنی سعید بن جبیر و حسن و عکرمه و عطا و جابر بن زید مکی گفته اند
و ابن الزبیر و کلبی و مقاتل گفته مدنی ست و قول سوم آنست که مدنی ست مگر دو آیت و دروی دو آیت منسوخ ست اول
وَاِنَّ رَبَّكَ لَذُوْ مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلٰى ظُلْمِهِمْ گفته اند منسوخ ست بآیه اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُّشْرَكَ
بهٖ قاله الضحاک و این در صورتی ست که ظلم بمعنی کفر یا شرک باشد کما قال تعالی اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ ۝
و نزد اکثر اهل علم بمعنی معصیت ست و مغفرت مومن عاصی مذهب اهل سنت و جماعت ست و درین صورت آیه محکم باشد
نه منسوخ شوکانی گفته دروی بشارت عظیم ست و رجای کبیر زیرا که انسان بحال اشتغال بظلم تائب نمی باشد و لهذا
گفته اند که این آیه در حق عصات موحدین ست خاصةً یا مراد بمغفرت درینجا تاخیر عقاب ست تا آخرت تا مطابق شود

بحکایت او تعالی استعجال کفار را برای عقوبت ومفید اوست جملهٔ مابعد وَاِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيْدُ الْعِقَابِ ○
یعنی معاقب عصات مکذبین از کافرین ست حسب اقتضای مشیت خود در دار آخرت انتهی دوم فَاِنَّمَا عَلَيْكَ
الْبَلٰغُ منسوخ ست بآیهٔ سیف زیرا که مفاد آیهٔ اولی صرف تبلیغ رسالت ست بدون مقاتله ودر
آیهٔ ثانی بدان حکم کردند ودر حقیقت نسخ نیست بلکه ترقی ست در حکم چه تبلیغ در قتال بر وجه ابلغ موجودست والله اعلم
سورهٔ ابراهیم مکی ست کما اخرجه ابن مردویه عن ابن عباس وابن الزبیر وحکاه القرطبی عن الحسن وعکرمه وجابر
بن زید وقتاده مگر دو آیه یا سه آیه وهی قوله اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا الی قوله فَاِنَّ
مَصِيْرَكُمْ اِلَى النَّارِ ودرین سوره از ناسخ ومنسوخ هیچ نیست بلکه تمام او محکم ثابت ست
سورهٔ حجر مکی ست بالاتفاق قاله القرطبی وروی نحوه عن ابن عباس وعبد الله بن الزبیر ودران سه
یا چهار آیه منسوخ ست اول ذَرْهُمْ يَاْكُلُوْا وَيَتَمَتَّعُوْا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف دوم فَاصْفَحِ
الصَّفْحَ الْجَمِيْلَ منسوخ ست بآیهٔ سیف عکرمه ومجاهد گفته این آیه پیش از قتال ست سوم لَا تَمُدَّنَّ
عَيْنَيْكَ اِلٰى مَا مَتَّعْنَا بِهٖۤ اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف ووجه نسخ درین آیه غیر ظاهر ست
زیرا که در وی نهی کرده اند از التفات بسوی زخارف دنیا وادامت نظر بسوی آن وعدم حزن بر تمتع ایشان ودرین دار
وخفض جناح ولین جانب برای مومنین ونهی از قتال که آیهٔ سیف ناسخش باشد ولهذا اکثر اهل علم آنرا محکم داشته اند
چهارم فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ ○ منسوخ ست بآیهٔ سیف قال ابن عباس
ودر حقیقت محکم ست معنی آنکه جهر کن بکار خود واعراض کن از ملامت ایشان وملتفت مشو بسوی
مشرکین که سرزنش می نمایند ترا بر دعوت اسلام ومؤکد این معنی ست جملهٔ مابعد اِنَّا كَفَيْنٰكَ الْمُسْتَهْزِءِيْنَ
سورهٔ نحل مکی ست بتمامها در قول حسن وعطا وعکرمه وجابر وابن عباس وابن الزبیر ودر روایتی از ابن عباس آمده
مگر سه آیه از آخر او که میان مکه ومدینه در منصرف آنحضرت صلی الله علیه وسلم از احد فرود آمده واین سوره را سورهٔ نعم هم نامند
در وی دو یا سه حکم منسوخ ست ونزد بعضی تمام او محکم ست اول وَمِنْ ثَمَرٰتِ النَّخِيْلِ وَالْاَعْنَابِ تَتَّخِذُوْنَ
مِنْهُ سَكَرًا وَّرِزْقًا حَسَنًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا
وَمَا بَطَنَ وَالْاِثْمَ واثم بمعنی خمر ست در فتح القدیر گفته نزول این آیه قبل تحریم خمر بود وسکر در لغت حبش سرکه باشد ورزق حسن
طعام واهل لغت گویند سکر نام خمر ست وابن عباس گفته سکر آنچه حرام ست از ثمرهٔ او ورزق حسن آنچه حلال ست ابو داود
در ناسخ وابن منذر وابن ابی حاتم از وی روایت کرده اند که سکر نبیذ ست ورزق حسن مویز پس نسخ کرد آنرا قوله
اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ انتهی وبعضی معنی آیه چنین گفته اند که ثمرات نخیل واعناب رزق حسن بود وشما از وی اخذ
سکر کردید پس برین تقدیر منسوخ نباشد دوم فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلٰغُ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ قتال
ودر حقیقت دران تسلیهٔ آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم بر تولی آنها وتمهید عذر ست که نیست بر تو مگر رسانیدن
پس محکم باشد سوم وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف وصحیح آنست که محکم ست

زیرا که این مجادله بلسان ست بحجج قطعیه مفیده یقین یا حجج ظنیه اقناعیه موجبه تصدیق بمقدمات مقبوله و آن مجادله بسیف و سنان ست و دعوت را همین دو طریق ست پس بس و این جمع ست میان هر دو آیه والله اعلم

سورۂ بنی اسرائیل مکی ست مگر سه آیه در وی نزد بعضی دو آیه منسوخ ست اول وَقُلْ رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ابن عباس گفته نازل شد بعد ازین مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ و در حقیقت این از باب تخصیص ست نه تنسیخ دوم وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ○ منسوخ ست بآیهٔ سیف و در فتح القدیر گفته ما وکلناک فی منعهم عن الکفر و قسرهم علی الایمان و قیل ماجعلناک کفیلا لهم تؤخذ بهم انتهی و برین معنی آیه محکم ست نه منسوخ

سورۂ کهف قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع مفسرین و به قال ابن عباس و ابن الزبیر تمام او محکم ست در وی هیچ آیه منسوخ نیست

سورۂ مریم علیها السلام ابن عباس و ابن الزبیر و عایشه گفته نازل شده است بمکه و در وی نزد بعض چهار آیه منسوخ ست اول وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ گویند منسوخ ست بآیهٔ سیف و نزد اکثر مفسرین محکم ست زیرا که جمع میان هر دو آیه ممکن ست چه در وی حکایت غفلت اهل دنیاست در دنیا نه حکم ترک قتال با ایشان دوم فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ ما بعد إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا و این از باب تخصیص عموم ست نه نسخ سوم قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و نزد اکثر اهل علم محکم ست معنی آنکه حق تعالی رسول خود را حکم کرد که جواب دهد کسانی را که افتخار میکنند بحظوظ دنیویه خود که هر که مستقر در ضلالت باشد رحمن او را در ضلالتش امداد کند و اگرچه فلیمدد صیغهٔ امر ست اما خارج مخرج خبر ست برای بیان امهال او تعالی عصات را تا مهاد بر ایشان منقطع نشود و روز قیامت بآنها گفته آید اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ یا برای استدراج كقوله إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا و گفته اند مراد بآیه دعاست بمد و تنفیس زجاج گفته تاویلش آنست که حق تعالی جزای ضلالت ایشان ترک ایشان و تمدید در دنیا گردانیده و نیست در آیه امر بعدم تعرض بآنها که بآیهٔ سیف منسوخ باشد چهارم فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ گویند منسوخ ست بآیهٔ سیف

سورۂ طٰه قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع و به قال ابن عباس و ابن الزبیر و دران از منسوخات دو یا سه آیه ست اول وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ منسوخ ست بقوله سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَىٰ ○ دوم فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ منسوخ ست بآیهٔ سیف و این در صورتی ست که مراد بصبر ترک قتال باشد و اگر صبر بر ملامت و عداوت و شتم و ایذا رسانی ایشان ست پس آیه محکم باشد و هو الصواب در فتح القدیر گفته ای ساحر کذاب و نحو ذلک من مطاعنهم الباطلة سوم قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا منسوخ ست بآیهٔ سیف

سورهٔ انبیا علیهم السلام مکی ست در قول همگنان قاله القرطبی و در وی نزد بعض یک یا دو آیه منسوخ ست
اول إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ۝ گفته اند منسوخ ست
بقوله إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ۝ و این در حقیقت از باب
تخصیص ست نه تنسیخ دوم فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ
مَّا تُوعَدُونَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ قتال یعنی در آیهٔ اول فرموده نمیدانم که چه اذن شود ما را در محاربهٔ شما
پس آیهٔ سیف نسخ آن حکم کرد و نزد اکثر اهل علم معنیش آنست که اگر اعراض کنند ایشان از
اسلام پس بگو آگاهانیدم شما را که ما و شما برابریم یعنی در حرب و نیست صلح میان ما پس آیه محکم باشد
سورهٔ حج در وی اختلاف ست ابن عباس و ابن الزبیر و قتاده گفته اند مدنی ست مگر چهار آیه وَمَا أَرْسَلْنَا
مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ الی قوله عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ و جمهور گویند مختلط ست بعض مکی و بعض مدنی و گفته اند از اول سوره
تا سی آیت مدنی ست باقی مکی و پنج آیه از ان لیلی مدنی ست و منسوخ در ان دو یا سه حکم ست اول وَمَا أَرْسَلْنَا
مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ گفته اند منسوخ ست
بقوله سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ اما نزد اکثر اهل علم محکم ست و در ان تسلی ست برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم که
القای شیطان غلط و نسیان او در تلاوت و قرات شما چیزی جدید نیست با پیغمبران سابق نیز این چنین کرده لیکن
او تعالی القای او را منسوخ و آیات خود را محکم ساخته و آنحضرت ص مامون ست از قبول القای شیطان بحکم وَمَا يَنطِقُ
عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ و قصه که در سبب نزول این آیه در اکثر تفاسیر نوشته اند از جریان این
عبارت که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد محققین اهل حدیث بهیچ وجه
صحیح نشده و باسنادی متصل مروی نگشته بیهقی گفته این قصه غیر ثابت ست از جهت نقل بعده در راویان او تکلم کرده و گفته
مطعون اند و امام الائمه ابن خزیمه فرموده این قصه از وضع زنادقه ست و مجدد سرهندی شیخ احمد فاروقی که در مکاتیب خود
بدان تمسک نموده گویا بر بطلانش مطلع نشده قاضی عیاض در شفا گفته اجماع کرده است امت که در انچه طریق او بلاغ ست
از اخبار بچیزی بخلاف ما هو علیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی معصوم ست قصدا و عمدا و سهوا و غلطا ابن کثیر گوید
بسیار مفسرین قصه غرانیق ذکر کرده اند و لیکن همه طرق او مرسل ست و ندیدم آنرا مسند بهیچ وجه صحیح انتهی دوم اللَّهُ
يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و در نفس الامر
تعلیم ست امت را که این چنین جواب دهند مجادل بالباطل را پس آیه محکم ست نه منسوخ سوم وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ
حَقَّ جِهَادِهِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ اما اکثر اهل علم برانند که محکم ست و معنی حق جهاد
آنست که نترسند در راه خدا از لومت لائم یا استفراغ جهد در احیای دین الهی ست در فتح القدیر گفته مقاتل و کلبی گفته اند
آیه منسوخ ست بآیهٔ مذکوره و رد کرده اند این را بآنکه تکلیف مشروط ست بقدرت پس نیست حاجت بسوی مصیر بنسخ
سورهٔ مؤمنون مکی ست بلا اختلاف در قول جمیع قاله القرطبی و در وی نزد بعضی دو آیه منسوخ ست اول

ن ذرهم في غمرتهم حتى حين ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف وگفته اند محکم ست معنیش آنکه ترک کن
یشان را در جهل ایشان که نیستند اهل هدایت و تنگ نشود سینهٔ تو از تاخیر عذاب ایشان زیراکه هر چیز را وقتی مقرر ست
وم ادفع بالتي هي احسن منسوخ ست بآیه سیف وگفته اند محکم ست در حق این امت و در حق کفار
نسوخ ست زیراکه مراد صفح و اعراض ست از خصلت سیئهٔ کفار که شرک باشد وگفته اند محکم ست
على الاطلاق زیراکه مدارات محبوب علیها ست تا وقتی که مؤدی نشود بثلم دین ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

سورة نور ابن عباس و ابن الزبیر گفته مدنی ست و در وی دو یا هفت آیه منسوخ ست اول الزاني
لا ينكح الا زانية او مشركة والزانية لا ينكحها الا زان او مشرك وحرم ذلك
على المؤمنين ○ گفته اند منسوخ ست بقوله وانكحوا الايامى منكم وقيل بقوله فانكحوا ما طاب
لكم من النساء و سعید بن المسیب گفته باجماع در فوز الکبیر گفته احمد موافق ظاهر آیه است و معنیش نزد غیر وی
آنست که نیست کفو مرتکب کبیره مگر زانیه را یا اختیار زانیه مستحب نیست و قوله حرم ذلک اشاره بسوی زنا و شرک ست
پس منسوخ نیست و قوله وانكحوا الايامى عام ست ناسخ خاص نمی تواند شد انتهى شوکانی در فتح القدیر گفته اختلاف
کرده اند اهل علم در معنی این آیه بر اقوال یکی آنکه مقصود از ان تشنیع زنا و اهل اوست و آنکه زنا محرم ست بر مؤمنین و معنیش
آنست که زنا نمیکند زانی مگر بزانیه و بالعکس پس نکاح در وی بمعنی وطی ست نه بمعنی عقد و زیادت شرک جهت
عموم اوست در معاصی از زنا و غیره و زجاج این جهرا رد کرده و گفته شناخته نمیشود نکاح در کتاب خدا مگر بمعنی تزویج
و رد کرده اند برین رد بآنکه نکاح بمعنی وطی در کتاب الله ثابت ست و منه قوله حتى تنكح زوجا غيره و آنحضرت
بیان فرموده که مراد بدان وطی ست و از جمله قائلین بمعنی وطی در آیهٔ مذکوره سعید بن جبیر و ابن عباس و عکرمه اند دوم آنکه
این آیه در حق زنی خاص فرود آمده پس خاص باشد بدان کما قال الخطابی سوم آنکه در مردی از مسلمین نازل شده
پس مخصوص باشد بوی قاله مجاهد چهارم آنکه در اهل صفه فرود آمده و مخصوص بایشان ست قاله ابو صالح پنجم
آنکه مراد بزانی و زانیه محدود اند حکاه الزجاج و غیره عن الحسن و گفته که این حکم خدا ست که تزویج نکند زانی محدود مگر
زانیهٔ محدوده را و مثل آن مرویست از ابراهیم نخعی و باین قائل اند بعض اصحاب شافعی ابن عربی گفته و این صحیح نیست
نظرا چنانکه ثابت نیست نقلا ششم آنکه این آیه منسوخ ست بآیه ایامی نحاس گفته و برین قول اند اکثر علما هفتم
آنکه این حکم موسس بر غالب ست و معنی آنست که غالب زانیان رغبت نمیکنند مگر در ازدواج زانیه مثل خود و غالب
زنان زانیه راغب نمیشوند مگر بزانیان امثال خویش و مقصود زجر مومنین ست از نکاح زوانی بعد زجر ایشان
از زنا و این ارجح اقوال ست و سبب نزول شاهد اوست و اختلاف کرده اند در جواز تزوج زنی که این کس با وی
زنا کرده ست شافعی و ابوحنیفه جائز گویند و مروی ست از ابن عباس و روایت کرده اند از عمر و ابن مسعود و جابر عدم جواز
و گویند آن هر دو زانی اند ابدا و باین قائل ست مالک و معنی حرم ذلك على المؤمنين ○ نزد ایشان
آنست که نکاح زوانی محرم ست بنابر آنچه در وست از تشبه بفساق و تعرض بتهمت و طعن در نسب و گفته اند مکروه ست

فقط و تعبیر از ان بتحریم برای مبالغه در زجر ست انتهی کلام الشوکانی و بسط سخن درین مسئله در مسک الختام
شرح بلوغ المرام و تفسیر آیات احکام کرده ایم فلیرجع الیهما دوم وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا
گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا ولیکن اصل دران تخصیص باستثنا ست نه نسخ سوم وَالَّذِينَ
يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ
بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ○ منسوخ ست بدو آیه یکی وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ
إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ○ دیگر وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ
چهارم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا
گفته اند منسوخ ست بقوله لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ
قاله ابن عباس و این نیز تخصیص ست نه نسخ پنجم قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ
وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا الآیه منسوخ ست بقوله وَالْقَوَاعِدُ
مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ
مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ الآیه و این در حقیقت تخصیص ست از عموم نه نسخ مفهوم ششم فَإِنْ تَوَلَّوْا
فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف زیرا که معنی آیه اولی آنست
که نیست بر رسول مگر آنچه امر کرده شد بدان از تبلیغ و وی آنرا بجا آورد پس آیه قتال نسخ وی نمود هفتم
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ
مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ الآیه گفته اند منسوخ ست بقوله وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا
كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ در اتقان گفته گویند منسوخ ست و گویند نیست ولیکن تهاون کردند مردم
در عمل بدان انتهی در فوز الکبیر گفته مذهب ابن عباس آنست که منسوخ نیست و این اوجه و اولی باعتماد ست انتهی
در فتح القدیر نوشته اختلاف کرده اند در مراد بقول وی لیستأذنکم بر اقوال اول آنکه منسوخ ست قاله سعید بن المسیب
و سعید بن جبیر گفته امر در وی برای ندب ست نه برای وجوب و گفته اند واجب بود آنجا که ابواب نبودند پس اگر آن حال عود کند
وجوب هم عائد شود حکاه المهدوی عن ابن عباس و گفته اند که امر درینجا برای وجوب ست و آیه محکم غیر منسوخ ست و حکمش ثابت ست
بر مردان و زنان قرطبی گوید همین ست قول اکثر علما و ابو عبدالرحمن سلمی گفته آیه خاص ست بزنان و ابن عمر گفته خاص
بمردان و مراد بقول وی ملکت ایمانکم غلامان و کنیزان اند و بقول وی لم یبلغوا الحلم صبیان احرار انتهی کلام

سورهٔ فرقان مکی ست تمامها در قول جمهور و ابن عباس و قتاده گفته مگر سه آیه که در مدینه نازل شد
وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ الآیات و در وی یک یا دو آیه منسوخ ست اول وَإِذَا خَاطَبَهُمُ
الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و نزد اکثر اهل علم محکم ست و نیست سلام در
از تسلیم بلکه از تسلم بمعنی برائت معنی آنکه تحمل میکنند مومنین ایذای اهل جهل و سفه را و جهل نمیکنند با جاهل و سفه با

در فتح القدیر گفته سیبویه گوید مامور نشده ند مسلمین آنروز بسلام بر مشرکین ولیکن برین قول که تسلیم ست از شما ونیست خیر و نه شر میان ما و شما مبرد گفته لائق آن بود که چنین میگفت امر کرده نشده ند مسلمانان انروز بحرب ایشان سپس مامور شده ند بدان محمد بن یزید گوید خطا کرد سیبویه درین آیه و بد عبارت آورد نحاس گفته معلوم نیست برای سیبویه کلامی در معنی ناسخ و منسوخ مگر درین آیه زیرا که در آخر کلام خود گفته فنسختها آیة السیف گویم همچنین می باشد کلام متکلم در غیر علم خود و مشی او در غیر طریق خود و امر کرده نشده ند مسلمانان بسلام بر مشرکان و نه نهی کرده شده ند از آن بلکه مامور گردیده ند بصفح و هجر جمیل پس نیست حاجت بسوی دعوی نسخ انتهی دوم وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا منسوخ ست بقوله اِلَّا مَنْ تَابَ وَاٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وقیل بقوله يَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ یعنی در آیه اول حکم خلود نار برای عصات مسلمین کرده بود ند بعده تائبین را از آنها استثنا فرمود ند پس حکم اول منسوخ گشت و در حقیقت مخصوص گشت نه منسوخ

سورهٔ شعرا مکی ست نزد جمهور و ابن عباس گفته مگر چهار آیه از آخر او که بمدینه نازل گشته وهی اَلشُّعَرَاۗءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوٗنَ الخ ونیست در وی ناسخ و نه منسوخ بلکه مجموع وی محکم ست مگر یک آیه نزد بعض که آن اَلشُّعَرَاۗءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوٗنَ باشد گویند منسوخ ست بقوله اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و در حقیقت مخصوص باستثنا ست نه منسوخ ❖

سورهٔ نمل قرطبی گفته همه آن مکی ست در قول همگنان و تمام او محکم ست نیست در وی منسوخ مگر یک آیه نزد بعض اهل علم که آن قوله تعالی ست اِنَّمَآ اَنَا مِنَ الْمُنْذِرِيْنَ ○ یعنی نیست بر من مگر انذار که اعلام ست مع التخویف باشد و آن منسوخ ست بآیهٔ سیف و سعهٔ انظم آیه غیر منسوخ ست زیرا که وی ﷺ منذر و بشیر ست

سورهٔ قصص تمام او مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و ابن عباس گفته نازل شد میان مکه و مدینه و ابن سلام گفته در جحفه وقت هجرت و در وی یک حکم منسوخ ست لَنَآ اَعْمَالُنَا وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ و ناسخش آیهٔ سیف ست قال الزجاج و نزد اکثر اهل علم محکم ست مراد آنکه ضرر کفر شما نه بما لاحق میشود و نه نفع ایمان ما بشما لاحق شدنی ست ❖

سورهٔ عنکبوت در وی اختلاف ست ابن عباس و ابن الزبیر و حسن و عکرمه و عطا و جابر بن یزید گفته تمام او مکی ست و قتاده و ابن عباس در روایتی گفته تمام او مدنی ست و علی بن ابی طالب گفته نازل شد میان مکه و مدینه و در وی یک حکم منسوخ ست برای بعض اهل علم و هو قوله تعالی وَلَا تُجَادِلُوْٓا اَهْلَ الْكِتٰبِ اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ و ناسخش آیهٔ سیف ست قاله قتاده و مقاتل و گفت نحاس هر که قائل بنسخ اوست احتجاج میکند بآنکه آیه مکی ست و در آن وقت قتال مفروض نبود و نه طلب جزیه و جز آن انتهی و نزد اکثر اهل علم محکم ست معنی وی آنست که مجادله مکنید بکسانیکه ایمان آورده اند از یهود و نصاری بمحمد صلی الله علیه وسلم مثل عبدالله بن سلام مگر بخصلت احسن یعنی بموافقت در انچه حدیث میکنند شمارا از اخبار اهل کتاب و مراد به اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا در بنصورت کسانی اند که باقی هستند بر کفر خود و یا مراد آنست که در دعوت ایشان بسوی اسلام مجادله احسن کنید و بتنبیه ایشان بر حجج و براهین [illegible] مگر با کسانیکه ظلم میکنند [illegible] با ایشان [illegible] و اکثر مفسرین [illegible]

سورهٔ روم بلا خلاف مکی ست قاله القرطبی در وی یک حکم منسوخ ست فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ گفته اند نسخ آن بآیهٔ سیف ست و نزد جمهور محکم ست زیرا که معنیش آنکه صبر کن بر ایذاء ایشان و منتظر باش وعدهٔ خدا را که در باب نصر بر آنها و اعلای حجت تو و اظهار دعوت تو کرده ست و نیست خلاف در آن

سورهٔ لقمان مکی ست مگر سه آیه وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ الی آخرها قاله ابن عباس و قتاده گفته مگر دو آیه و در روایتی از ابن عباس مکی ست بلا استثنا گویند در وی یک حکم منسوخ ست وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهٗ اِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ و ناسخش آیهٔ سیف ست و نزد اکثر اهل علم محکم ست معنی آنکه کفر کافر ترا هیچ ضرر نمیکند

سورهٔ سجده مکی ست قاله ابن الزبیر و گفت ابن عباس مگر سه آیه اَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا الی آخر الثلث در وی یک حکم منسوخ ست قال تعالی فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ اِنَّهُمْ مُّنْتَظِرُوْنَ ○ گویند ناسخش آیهٔ سیف ست گفته اند محکم ست زیرا که گاهی واقع میشود اعراض با امر بقتال و مراد انتظار یوم هلاک ایشان ست بقتل و آن روز بدر بود یا انتظار فتح روز قیامت

سورهٔ احزاب مدنی ست قاله ابن عباس در وی دو آیت منسوخ ست یکی وَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِيْنَ وَالْمُنٰفِقِيْنَ وَدَعْ اَذٰىهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و نزد جمهور محکم ست و در وی تعریض ست بغیر وی صلی الله علیه وسلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم ست از اینکه طاعت ایشان کند در چیزی از آنچه میخواهند و اشارت میکنند بدان از مداهنت در دین و در وی امر ست بعدم مبالات بایذا ایشان بنا بر تصلب آنحضرت در دین و شدت وی بر اعدا دوم لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَآءُ مِنْۢ بَعْدُ وَلَاۤ اَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ وَّلَوْ اَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ اِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ گفته اند منسوخ ست بقوله يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ اِنَّاۤ اَحْلَلْنَا لَكَ اَزْوَاجَكَ الّٰتِيْۤ اٰتَيْتَ اُجُوْرَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ الآیه در فوز الکبیر گفته یحتمل که ناسخ مقدم باشد در تلاوت و همین ست اظهر نزد من انتهی در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در تفسیر این آیه بر اقوال اول آنکه محکم ست و حرام ست بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم تزوج بر زنان خود برای مکافات فعل آنها که اختیار خدا و رسول و دار آخرت ست وقتی که مخیر کرد آنها را رسول خدا صلی الله علیه وسلم و این قول ابن عباس و مجاهد و ضحاک و قتاده و حسن و ابن سیرین و ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام و ابن زید و ابن جریر ست و ابو امامه بن سهل بن حنیف گفته چون حرام کرد خدا بر زنان آنحضرت تزوج بغیر او بعد از وی حرام کرد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم تزوج غیر این زنان نیز و ابی بن کعب و عکرمه و ابو رزین گفته اند معنی آنست که حلال نیست ترا زنان بعد اصناف مذکوره که نام برده شد آنها را قرطبی گوید و این اختیار ابن جریر ست و گفته اند معنی آنست که حلال نمیشد ترا یهودیات و نه نصرانیات زیرا که صحیح نیست اتصاف آنها با مهات المومنین و درین قول بعد ست زیرا که درینصورت تقدیر عبارت چنین میشود که لا یحل لک النساء من بعد المسلمات حال آنکه ذکر مسلمات پیشتر نبوده است و گفته اند این آیه منسوخ ست بسنت و بقوله تُرْجِيْ مَنْ تَشَآءُ مِنْهُنَّ وَتُـْٔوِيْۤ اِلَيْكَ مَنْ تَشَآءُ و باین قائل ست عائشه و ام سلمه و علی بن ابی طالب

...ی بن حصین و غیرهم و همین بیت راجح و تبدیل نیز از آنجمله است که او تعالی در حق رسول خود صلی الله علیه و آله و سلم
...سوخ کرده علی قول الراجح انتهی کلامه ابی بن کعب گفته خوانده‌ایم درین سوره الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة
...الا من الله والله عزیز حکیم پس مرفوع شد اخرجه النسائی وعبد الرزاق والطیالسی وسعید بن منصور وابن المنذر
...و غیرهم وابن کثیر گفته اسناده حسن و بخاری و مسلم و غیرهما از ابن عباس آورده‌اند که استاد عمر بن الخطاب
...حمد کرد خدا را و ثنا گفت بروی بعده گفت اما بعد ای مردمان بدرستیکه برانگیخت خدا محمد را بحق و فرود آورد
...روی کتاب پس بود در آنچه نازل شد بروی آیهٔ رجم پس خواندیم ما آنرا و یاد گرفتیم الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة
...در جم کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و رجم کردیم ما بعد او پس می‌ترسم که دراز شود بمردم زمان و بگوید گوینده نمی‌یابیم آیهٔ رجم
...در کتاب خدا و گمراه شوند مردم بترک فریضه که فرود آورده است آنرا خدای تعالی و مروی ست این روایت بطرق انتهی پس این از آن
جنس ست که تلاوت او منسوخ شده و حکمش باقی ست تا روز قیامت و لیکن تهاون کردند مردم در عمل نمودن بران
چنانکه تهاون کردند در ترک بسیاری از احکام و حدود شرع و نیست این نخستین آبگینه که شکست در اسلام

سورهٔ سبا مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع الا آیهٔ واحده که در وی اختلاف ست و هی قوله وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ فرقهٔ گوید مکی ست و فرقهٔ گوید مدنی ست و در وی یک حکم منسوخ ست وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ○ و ناسخش آیهٔ سیف ست و جمهور برانند که محکم ست یعنی خبرین نیست که میخواهم شمار السوی ایجاد دره خیر و نفع شماست و نمیرسد مرا از کفر شما و ترک شما اجابت مرا هیچ ضرر و نقصان و در فتح القدیر گفته این آیه و امثال آن منسوخ ست بآیهٔ سیف

سورهٔ فاطر مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی واخرجه البخاری والبیهقی وغیرهما عن ابن عباس و تمام وی محکم ست نیست از منسوخ در وی چیزی و نزد بعضی این آیه إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ ○ نسخ پذیرفته است بآیهٔ سیف و کلام در امثال وی گذشته و این سوره را سورهٔ ملائکه هم گویند ✽ ✽ ✽ ✽ ✽

سورهٔ یس مکی ست قرطبی گفته بالاجماع مگر آنکه گروهی یک آیه را از آن مدنی گفته و هی وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ که در حق بنی سلمه از انصار فرود آمده وقتیکه اراده نقل مکان بجوار مسجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند و تمام وی محکم ست نیست در وی ناسخ و نه منسوخ

سورهٔ صافات مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع در وی چهار آیه منسوخ ست اول فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ ○ دوم وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ○ سوم وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ ○ چهارم وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ○ گفته‌اند این هر چهار آیه منسوخ اند بآیهٔ سیف و نزد اکثر محکم اند و مراد بدان مدت معلوم ست مجاهد گفته یعنی تا آنکه امر کنیم ما ترا بقتال و قتاده گفته تا موت و گفته‌اند تا یوم بدر و گفته‌اند تا یوم فتح مکه و بنا بر بعض این اقوال منسوخ ست

سورهٔ ص مکی ست در قول همگنان قاله القرطبی و نیست در وی منسوخ مگر دو آیه یکی إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ○ دوم وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ○ و ناسخش آیهٔ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ ست و نزد اکثر علما محکم ست زیرا که جمع میان هر دو ممکن ست یعنی ای کفار خواهید دانست آنچه خبر میدهم شما را از وعده‌الهی الله و وعید وی

و ترغیب بسوی جنت و تحذیر از نار بعد چندی قتاده و زجاج و فرا گفته بعد موت و عکرمه و ابن زید گفته روز قیامت و کلبی گفته هر که باقی ماند دانست روزی که ظاهر شد امر وی صلی الله علیه وسلم و هر که مرد دانست بعد موت و سدی گفته این دانستن روز بدر بود

سورهٔ زمر مکی ست در قول حسن و عکرمه و جابر بن زید و نحاس از ابن عباس آورده که مگر سه آیه که در مدینه نازل شده در حق وحشی قاتل حمزه قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ و بعضی هفت آیه گفته اند در وی شش آیه منسوخ شده یکی إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ○ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف زیرا که در وی مضمون ترک آنها تا حکم کردن خدا میان شان روز قیامت مضمر ست گویم این قسم آیات در قرآن شریف بسیارست در همه احتمال مذکور موجودست پس همه منسوخ باشند ولیکن ارجح عدم نسخ اوست زیرا که تحکیم الهی درمیان آنها روز قیامت منافی قتال در دنیا نیست دوم إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ○ گفته اند حکم خوف وقوع در معصیت منسوخ شده بآیه سورهٔ فتح لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ قاله ابوحمزة الیمانی و ابن المسیب و کلام در مثل این آیه پیشتر گذشته سوم فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یا بقوله إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ و این وقتی صحیح شود که مراد بآیه اذن باشد در عبادت غیر خدا حال آنکه امر دران برای تهدید و تقریع و توبیخ ست و دران منع از عبادت غیر خدا ست پس آیه محکم باشد و برین اند اکثر مفسرین و در فتح القدیر گفته همین ست اولی چهارم أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ط گفته اند درین آیه اضمار ترک کفارست پس منسوخ باشد بآیه سیف و نزد جمهور محکم ست و معنی آنست که کافی ست خدا عبد مومن را بثواب و عبد کافر را بعقاب و بر تقدیر قرارت عبده بصیغهٔ افراد مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند یا جنس و آنحضرت دران داخل باشند بدخول اولی و بر قرارت عباده بصیغهٔ جمع مراد انبیا و مومنین اند یا همگنان پنجم قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف ششم وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ○ این نیز منسوخ ست بآیه سیف زیرا که حاصل این آیات آنست که نیست بر تو مگر بلاغ و کار کردن بنفس خود و نبردن حساب از کفار بعده حق سبحانه رسول خود را امر فرمود بقتال ایشان تا آنکه بگویند لا اله الا الله و عمل کنند باحکام اسلام

سورهٔ غافر و آنرا سورهٔ مومن هم گویند مکی ست در قول حسن و عطاء و عکرمه و جابر و حسن گفته الا قوله وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ زیرا که صلوات در مدینه نازل شده و ابن عباس و قتاده گفته مگر دو آیت که بمدینه فرود آمده و همان إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ و آیتی که بعد اوست و در وی یک حکم منسوخ ست فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ گفته اند ناسخش آیه سیف ست قاله الکلبی و این وقتی درست می نشیند که مراد بصبر ترک قتال باشد حال آنکه مراد دران تسلیهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست بر ایذا رسانی مشرکین با تحاق وعدهٔ نصر خود با وی پس آیه محکم باشد

سورهٔ فصلت و آنرا حم سجده هم نامند مکی ست در قول جمیع قال القرطبی تمامه و محکم ست جز یک حکم ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و ناسخش آیه سیف ست و کلام در مثل این آیه گذشته

سورهٔ شوری تمام او مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر مروی ست از ابن عباس و قتاده که مگر چهار آیه که در مدینه نازل شده قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ الی آخرها و در وی پنج یا نه آیه منسوخ ست اول يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ منسوخ ست بقوله لِلَّذِينَ آمَنُوا و حقیقت از باب تخصیص ست نه تنسیخ دوم وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ الآیه منسوخ ست بآیه سیف و کلام در مثل آن سابق گذشته سوم فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ منسوخ ست بقوله قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نیست در استقامت آنحضرت بر دعوت مردم بسوی اسلام آنچه دال باشد بر نسخ پس آیه محکم ست نزد جمهور چهارم لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ منسوخ ست بآیه سیف و خطاب بیهود است یا کفار را علی العموم پنجم مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ گفته اند منسوخ ست بقوله مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ و نیست نزدیک تحقیق از نسخ در چیزی زیرا که معنی آیه آنست که بدهد خدا بر نیت آخرت آنچه میخواهد از دنیا و نمیدهد بر نیت دنیا مگر دنیا قاله قتاده و قشیری گفته ظاهر آنست که آیه در حق کافر ست و این تخصیص بغیر مخصص باشد ششم قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ گفته اند منسوخ ست قاله الحسن بن الفضل و رواه ابن جریر عن الضحاک و نزول او در مکه بود چون مشرکان رسول خدا را ایذا دادند حق تعالی امر کرد بمودت او و هرگاه هجرت کرد انصار نصرت وی نمودند و جای دادند این آیه فرود آمد وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ و قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ و این ناسخ اول باشد ابن عباس گفته آنحضرت واسطة النسب بود در قریش هیچ بطنی از بطون ایشان نیست مگر وی را صلی الله علیه وسلم در ان قرابت ست پس فرمود او تعالی بگو ایشان را نمیخواهم از شما هیچ اجر بر دعوت و تبلیغ رسالت مگر مودت در قربی که دوست دارید مرا بسبب قرابت که با شما ست و نگاه دارید مرا بنا بر قرابت مذکوره اخرجه عنه سعید بن منصور و ابن سعد و عبد بن حمید و الحاکم و صححه و ابن مردویه و البیهقی فی الدلائل وله طرق و در روایتی دیگر از ابن عباس نزد ابو نعیم و دیلمی از طریق مجاهد آمده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شما را بران چیزی مگر دوستی در قرابت که نگاه دارید مرا در اهل بیت من و دوست دارید آنها را برای من و سندش ضعیف ست شوکانی در فتح القدیر گفته صحیح از وی همان معنی اول ست و روایت کرده آنرا از وی جمع جم از تلامذهٔ وی و من بعدهم و منافی نیست آنرا آنچه مروی ست از وی از نسخ آن زیرا که نیست مانع ازین که نازل شده باشد این آیه در مکه بعده استثنای مذکور نسخ پذیرفته چه وی علی الاطلاق خواستگار اجر بر تبلیغ نشد انتهی هفتم وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ○ گفته اند منسوخ ست بقوله وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ○ یعنی در آیه اولی مدح انتصار نزد بغی کرده بودند و طریق عدل در ان المود

که جزای سیئه سیئه است مثل آن بعده حکم صبر و عفو فرمودند پس حکم انتصار نسخ پذیرفت و در حقیقت نسخ نیست
بلکه هدایت ست بسوی معالی امور که باوجود جواز انتصار و انتقام عفو و صبر را فضیلت ست آری مصرع در عفو
لذتی ست که در انتقام نیست هشتم وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ
مِّنْ سَبِيْلٍ ○ گفته اند منسوخ ست بقوله وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ اِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ○
در فتح القدیر گفته ابن زید گوید این همه نسخ پذیرفته است بجهاد و خاص ست بمشرکین و قتاده گفته عام ست همین ست ظاهر نظم قرآنی نهم فَاِنْ اَعْرَضُوْا
فَمَا اَرْسَلْنٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا اِنْ عَلَيْكَ اِلَّا الْبَلٰغُ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و سخن در مانند این آیه مکرر گذشته

سورهٔ زخرف قرطبی گفته مکی ست بالاجماع و دران دو حکم منسوخ ست اول فَذَرْهُمْ يَخُوْضُوْا
وَيَلْعَبُوْا حَتّٰى يُلٰقُوْا يَوْمَهُمُ الَّذِيْ يُوْعَدُوْنَ ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و مراد بیوم موعود
روز قیامت ست یا عذاب در دنیا و گفته اند منسوخ نیست بلکه خارج مخرج تهدید ست دوم فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ
سَلٰمٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و قیل بقوله وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ
الْهُدٰى ○ در فتح القدیر گفته گفته اند محکم ست منسوخ نیست در وی تهدید شدید و وعید عظیم ست از او تعالے

سورهٔ دخان مکی ست بالاتفاق قرطبی گفته الاقوله اِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِيْلًا و در وی
یک حکم منسوخ ست فَارْتَقِبْ اِنَّهُمْ مُّرْتَقِبُوْنَ ○ و ناسخش آیه سیف ست و گفته اند محکم ست یعنی آنکه منتظر باش
چیزی که وعده کرده ایم باتو از نصر و فتح بر ایشان و هلاک آنها بر دست تو زیرا که ایشان نیز منتظر مرگ تو هستند و گفته اند
معنیش آنکه منتظر باش تا چه حکم میکند خدا میان تو و اینها که ایشان هم انتظار نوائب دهر تو میکنند و معنی قریب بیکدیگر اند

سورهٔ جاثیه تمام او مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع ایشان و نیست در وی منسوخ مگر یک آیه قُلْ لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا
يَغْفِرُوْا لِلَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ اَيَّامَ اللّٰهِ گفته اند ناسخش آیه سیف ست ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم اعراض میکرد از ایذای مشرکین و آنها استهزا و تکذیب وی میکردند پس امر کرد خدا
رسول خود را بقتال ایشان پس گویا این حکم نسخ پذیرفته اخرجه عنه ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه

سورهٔ احقاف مکی ست در قول حسن و جابر و عکرمه و از ابن عباس و قتاده آمده که مگر یک آیه مدنی ست
و هی قوله وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الی آخرها و در وی دو آیت منسوخ ست اول
قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا اَدْرِيْ مَا يُفْعَلُ بِيْ وَلَا بِكُمْ اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوْحٰى
اِلَيَّ وَمَا اَنَا اِلَّا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ○ گفته اند منسوخ ست بقوله لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ
وَمَا تَاَخَّرَ قاله ابن عباس و در فتح القدیر یعنی آیه چنین گفته نمیدانم چه کار کرده شود با من در زمان مستقبل یا نم
در مکه یا بیرون روم از انجا و بمیرم یا کشته شوم و شتاب کرده شود عقوبت برای شما یا مهلت داده شوید و این همه
در دنیاست و اما در آخرت پس معلوم ست که وی و امت وی در جنت ست و کافرین در نار اند و گفته اند یعنی آیت
نمیدانم چه کرده شود با من روز قیامت و چون این فرود آمد قدح کردند مشرکان و گفتند چه قسم اتباع کنیم پیغمبری را

که بمیدانند چه معامله کرده شود باوی و با ما و نیست او را فصل بر ما پس فرود آمد لیغفر لک الله الخ و اول اولی ست دوم
فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و صواب عدم نسخ اوست زیرا که معنی آنست که صبر کن
بر مجاهده ایشان چنانکه اولوا العزم از انبیا و رسل کردند و توهم از ایشانی شعبی و کلبی گفته مراد باولی العزم کسانی اند که امر کرده شدند بقتال

سورة محمد صلی الله علیه و آله وسلم مدنی ست ماوردی گفته در قول جمیع مگر ابن عباس و قتاده که ایشان
یک آیه را از آن مکی گفته اند که وقت خروج از مکه و نظر بسوی بیت بعد حجة الوداع نازل شده و آنحضرت از غم بر فراق مکه
گریستند و هی قوله وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ
و ضحاک و سعید بن جبیر گفته اند مکی بودن آن غلط ست بلکه تمام او مدنی ست و بالجمله در وی نه ناسخ ست و نه منسوخ و نزد
بعضی یک آیت منسوخ ست فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً گویند منسوخ ست بآیه سیف و صحیح عدم نسخ اوست
زیرا که این تخییر بعد اسر در قتال ست نه قبل آن چنانکه سیاق آیت بران دال ست فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ
الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ و اثخان مبالغه ست در قتل و اکثار دران در فتح القدیر نوشته
اختلاف کرده اند علما درین آیه که محکم ست یا منسوخ گفته شد منسوخ ست در اهل اوثان و جائز نیست فدیه و منت بر ایشان
و ناسخش آیه سیف ست و قوله فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ و قوله قَاتِلُوا
الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً و باین قائل ست قتاده و ضحاک و سدی و ابن جریج و بسیاری از کوفیان گویند مائده
آخر چیزی ست که نازل شده پس واجب ست قتل هر مشرک مگر کسیکه قائم شد دلیل بر ترک قتل او چون زنان و کودکان
و هر که ستانده شود از وی جزیه و همین ست مشهور از مذهب ابی حنیفه و گفته اند این آیت ناسخ ست لقوله فَاقْتُلُوا
الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و این مروی ست از عطا و غیره و بسیاری از علما گفته اند آیت محکم ست و امام مخیر
در قتل و اسر و بعد اسر در من و فدا و باین قائل ست مالک و شافعی و ثوری و اوزاعی و ابو عبید و غیرهم و همین ست راجح
زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین بعد از وی این را کردند و سعید بن جبیر گفته نمی باشد فدا و نه اسر
مگر بعد اثخان و قتل بسیف لقوله تعالی مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ
فِي الْأَرْضِ پس چون قید کنند بعد خونریختن پس دران رای امام ست قتل کند یا غیر او انتهی کلامه

سورة فتح مدنی ست نزد ابن عباس و مسور بن مخرمه و مروان گفته اند نازل شد میان مکه و مدینه در شان حدیبیه از اول تا آخر
در فتح القدیر گفته و نیست اینجا فی اجماع بر بودن آن مدنی زیرا که مراد بسوره مدنیه نازله بعد هجرت از مکه مکرمه ست و نیست درین منسوخ انتهی کلامه

سورة حجرات مدنی ست قرطبی گفته باجماع و به قال ابن عباس و ابن الزبیر و نیست دران ناسخ و نه منسوخ

سورة ق همه آن مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مروی ست از ابن عباس و قتاده که مگر یک آیت
و هی قوله وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ
لُغُوبٍ ○ و نیست در وی منسوخ مگر و حکم اول فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ و ناسخش آیه سیف ست و گفته اند
معنیش تسلیه آنحضرت ست در صبر بر اقوال و ایذای مشرکین و عدم حزن بر رد و طرد آنها بر وی صلی الله علیه وسلم

وابن ناظر در محکم بودن اوست دوم وما انت علیهم بجبار و ناسخ وے
آیه سیف ست زیرا که معنیش آنست که نیستی تو مسلط بر ایشان تا جبر و قهر کنی آنحضرت را بر ایمان

سورهٔ ذاریات مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع در وی آیه واحده منسوخ ست فتولّ عنهم فما انت
بملوم ○ بعده حکم تولی و اعراض از کفار بآیه سیف منسوخ گشته و قیل بقوله وذکّر فانّ الذکری تنفع المؤمنین
مقاتل گفته یعنی وعظ کن کفار مکه را زیرا که نفع ذکر بهمان را ست که در علم خدا ایمان آرنده ست و گفته اند تذکیر
ایشان بعقوبت و ایام الله کن و مومنین را مخصوص ساز بذکر زیرا که منتفع بدان همین ایشان اند

سورهٔ طور قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع در وی یک حکم منسوخ ست واصبر لحکم
ربک فانک باعیننا و ناسخش آیه سیف ست و اگر مراد بصبر درینجا صبر بر جهاد باشد
چنانکه سیاق آیه که تو در حفظ و حمایت مائی و پیش چشمان مابوده بران دلالت دارد پس آیه محکم خواهد بود

سورهٔ نجم مکی ست تمام او در قول جمهور و ابن عباس گفته مگر یک آیه الذین یجتنبون کبائر
الاثم والفواحش الخ و دران دو آیه منسوخ ست یکی فاعرض عن من تولی عن ذکرنا و ناسخش آیه سیف ست
و مراد بذکر ایمان ست یا قرآن یا ذکر خدا علی العموم دوم وان لیس للانسان الا ما سعی گفته اند منسوخ ست
بقوله والذین امنوا واتبعتهم ذریتهم در فتح القدیر گفته معنی آیه آنست که نیست انسان را اگر اجر سعی و جزا
عمل خود و نفع نمیکند هیچ یکی را عمل هیچ یکی و این عموم مخصوص ست بمثل قوله سبحانه الحقنا بهم ذریتهم و بمثل انچه
وارد ست در شفاعت انبیاء و ملائکه برای عباد و مشروعیت دعای احیا برای اموات و نحو آن و نرسید صواب آنکه
گفت این آیه منسوخ ست بمثل این امور زیرا که خاص ناسخ عام نمی تواند شد بلکه مخصص او باشد بهر انچه
قائم شده ست دلیل بر آنکه انسان منتفع میشود بکذا و کذا و آن از سعی او ست پس مخصص عموم این آیه باشد

سورهٔ قمر تمام او مکی ست در قول جمهور و مقاتل گفته مگر سه آیه من قوله ام یقولون نحن جمیع
منتصر ○ الی قوله والساعة ادهی وامرّ ○ قرطبی گفته و این صحیح نیست و در وی یک حکم منسوخ ست
فتولّ عنهم یوم یدع الداع الی شیء نکر و ناسخش آیه سیف ست زیرا که معنی او آنست که اعراض کن از ایشان چون انکار میکنند و بینا اند انذار

سورهٔ رحمن مکی ست قرطبی گفته در قول حسن و عروه بن الزبیر و عکرمه و عطا و جابر و ابن عباس گفته مگر یک آیه وهی قوله یسئله
من فی السموات والارض ○ مدنی ست و اول اصح ست و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ علی الاصح

سورهٔ واقعه مکی ست در قول حسن و عکرمه و جابر و عطا و ابن عباس و قتاده یک آیه را از ان مدنی گفته
وهی قوله تعالی وتجعلون رزقکم انکم تکذبون ○ و نیست دران ناسخ و نه منسوخ بر اصح اقوال

سورهٔ حدید مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی سیوطی بسند ضعیف از ابن عمر آورده که فرود آمد این
سوره یوم الثلثاء و پیدا کرد خدا حدید را یوم الثلثاء و قتل کرد ابن آدم برادر خود را یوم الثلثاء و نهی کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حجامت یوم الثلثاء و نیست درین سوره از ناسخ و منسوخ چیزے ** **

سورهٔ مجادله مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع مگر در روایتی از عطا که ده آیت از اولش مدنی ست باقی مکی
کلبی گفته تمام او مدنی ست جز این آیت مَا یَکُوْنُ مِنْ نَّجْوٰی ثَلٰثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ که در مکه مکرمه فرود آمد
و در وی یک حکم منسوخ ست یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا اِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُوْلَ فَقَدِّمُوْا بَیْنَ یَدَیْ
نَجْوٰىكُمْ صَدَقَةً و ناسخش قوله فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوْا وَتَابَ اللّٰهُ عَلَیْكُمْ ست و گفته اند آیهٔ زکوة و صواب
آنست که ناسخش قول وی ست فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ست و در سبب نزولش گفته اند که
قومی از مسلمانان با آنحضرت تخلیه میکردند قوم دیگر را از ایشان گمان شد که مگر درین خلوت تنقیص ما میکنند پس حکم
صدقه پیش از نجوی صادر شد و باین تدبیر قطع استخلای شان صورت بست و بعضی گفته اند اهل نجوی یهود و منافقین بودند
و عادت شریف چنین بود که هیچکس را از سخن و مشورت منع نمی فرمود بر مسلمانان این امر شاق شد و آیهٔ صدقه نازل شد
و اهل باطل تقدیم صدقه پیش از نجوی نتوانستند و مسلمانان هم از ان باز ماندند پس حق تعالی از ایشان تخفیف کرد
در فتح القدیر گفته استدلال کرده است باین آیت هر که قائل ست بجواز نسخ قبل امکان فعل اما استدلال صحیح نیست زیرا که
واقع نشد نسخ مگر بعد امکان فعل و نیز بعض آنرا کردند انتهی گویم از علی بن ابی طالب مروی ست که روزی در خطبهٔ خود گفت
در قرآن سوره ایست و دران سوره آیتی ست که عمل نکرد بران هیچکس پیش از من و عمل نکند بعد از من بران هیچکی تا روز قیامت گفتند
آن کدام آیت ست فرمود این آیت و ظاهر آنست که امر درین آیت برای ندب بود نه وجوب و مقاتل بن حیان گفته این حکم
ده شب ماند بعده منسوخ شد و کلبی گفته یک شب و قتاده گفته ساعتی از نهار و ازینجا ظاهر شود که آنچه در رسائل زیارت مدینه
علی صاحبها الصلوة والسلام نوشته اند که پیش از رسیدن بر مزار مبارک صدقه دهد و تمسک کرده اند باین آیت بنا بر مسئله
حیات انبیا ساقط از اعتبار ست زیرا که این آیت منسوخ شده در فوز الکبیر گفته هذه الآیة منسوخة بالآیة بعدها قلت هذا کما قال انتهی

سورهٔ حشر مدنی ست در قول جمیع کما قال القرطبی و نیست در وی منسوخ و یک آیت دران ناسخ ست و هی
قوله تعالی مَاۤ اَفَآءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی فَلِلّٰهِ وَلِلرَّسُوْلِ وَلِذِی الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی
وَالْمَسٰكِیْنِ وَابْنِ السَّبِیْلِ الآیة زیرا که در وی بیان مصارف فیٔ ست بعد از بیان آنکه فیٔ خاص ست
برای رسول پس منسوخ باشد قوله یَسْـَٔلُوْنَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ الی آخرها در فتح القدیر گفته کلام کرده اند اهل علم
درین آیت و در آیتی که قبل اوست که معنی این هر دو متفق ست یا مختلف بعضی متفق گفته اند و بعضی مختلف و در وی
کلام طویل ست ابن العربی گفته نیست اشکال زیرا که درینجا سه معنی ست در سه آیت اما آیت اول وَمَاۤ اَفَآءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ
مِنْهُمْ پس خالص ست برسول خدا صلی الله علیه وسلم و این اموال بنی النضیر ست و هرچه مثل آن باشد و آیت دوم
مَاۤ اَفَآءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی کلام مبتدا غیر اول ست برای مستحق غیر اول اگرچه این آیت و آیت اولی
مشترک ست در آنکه هر واحد ازان هر دو متضمن چیزی ست که فیٔ کرد خدا بر رسول خود و مقتضای آیهٔ اولی حصول اوست
بغیر قتال و مقتضای آیهٔ ثالثه حصول اوست بقتال و آیهٔ ثانیه مَاۤ اَفَآءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی
عاری ست از ذکر حصول بقتال یا بغیر قتال منشأ خلاف ازینجا ست پس گروهی گفته این ملحق باولی ست که مال صلح ست

وگروهی گفته ملحق بتالثه است که آیهٔ انفال باشد و آنانکه ملحق بآیهٔ انفال گویند اختلاف کنند در انکه این آیه منسوخ ست یا محکم انتهی لمالک گفته آیهٔ اولی ازین سوره خاص برسول خدا است صلی الله علیه وآله وسلم و آیهٔ ثانی در بنی قریظه یعنی معنی آن عائدست بسوی آیهٔ انفال و مذهب شافعی آنست که سبیل خمس فئ همان سبیل خمس غنیمت ست و اربع اخماس او برای آنحضرت بود و این بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای مصالح مسلمین باشد

سورهٔ ممتحنه مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع و در وی سه آیت منسوخ ست اول لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ قتال در فتح القدیر گفته معنی آیت آنست که او تعالی نهی نمیکند شما را از بر اهل عهد از کفار که عهد کرده اند مومنین را بر ترک قتال و بر انکه مظاهرت کفار بر ایشان نمایند و نهی نمیکند از معامله با ایشان بعدل ابن زید گفته این در اول اسلام بود و نزد موادعت و ترک امر بقتال بعده منسوخ شد قتاده گفته نسخ کرد آنرا فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وگفته اند این حکم ثابت بود در صلح میان آنحضرت صلعم و میان قریش چون بفتح مکه صلح زائل شد این حکم هم منسوخ گشت وگفته اند این آیت خاص ست در حلفای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هر که میان او عهد باشد قاله الحسن و کلبی گفته و ایشان خزاعه و بنو الحارث بن عبد مناف اند وگفته اند خاص ست در کسانیکه ایمان آوردند و هجرت نکردند وگفته مخصوص بنسا و صبیان ست و حکایت کرده است قرطبی از اکثر اهل تاویل که این آیت محکم ست دوم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ الآیه گفته اند منسوخ ست بقوله بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ الی قوله نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ و این در وقت مصالحه آنحضرت صلی الله علیه وسلم با قریش روز حدیبیه بود بر اینکه هر که مسلمان شده بیاید او را باز پس گردانند چون زنان هجرت نموده رسیدند رد ایشان بسوی مشرکین مرضی رب العالمین نشد حکم امتحان ایشان نازل گردید در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در انکه داخل اند زنان درین عهد هدنه و مصالحه یا نه بر دو قول پس بر قول اول این آیه مخصص آن عهد باشد و به قال الاکثر و بر قول دوم ناسخ ست و تخصیص سوم وَإِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُم مِّثْلَ مَا أَنفَقُوا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و قیل بقوله بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ الآیات در فتح القدیر گفته این آیت منسوخ ست منقطع شد حکم او بعد فتح در فوز الکبیر گفته گفته اند منسوخ ست بآیهٔ غنیمت وگفته اند محکم ست گویم اظهر همین ست که محکم ست ولیکن حکم در معاهدت نزد قوت کفار ست انتهی

سورهٔ صف مدنی ست ماوردی گفته در قول جمیع نیست در وی ناسخ و نه منسوخ ✻

سورهٔ جمعه مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع در وی هم ناسخ و منسوخ نیست

سورهٔ منافقون مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی در وی ناسخ ست نه منسوخ و هی قوله سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ و کلام در ان گذشت

[illegible]

ونیست دران منسوخ اما ناسخ هست وهی قوله تعالی فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ

سورهٔ طلاق مدنی ست در قول همه قاله القرطبی وی ناسخ هست نا منسوخ نیست وهی قوله وَاَشْهِدُوْا ذَوَيْ عَدْلٍ مِّنْكُمْ

سورهٔ تحریم وآنرا سورهٔ نبی صلی الله علیه وسلم هم خوانند مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی دروی یکی ناسخ ست ونیست منسوخ دران وهی قوله تعالی یَاۤ اَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَاۤ اَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ الآیة

سورهٔ ملک مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی واین سوره را نامهاست منها سورهٔ تبارک والواقیه والمنجیه والمانعه وغیر ذلک ودروی نه ناسخ ست ونه منسوخ ※

سورهٔ ن مکی ست در قول حسن وعکرمه وعطا وجابر ومروی ست از ابن عباس وقتاده که اولش تا قوله سَنَسِمُهٗ عَلَی الْخُرْطُوْمِ مکی ست وبعد آن تا قوله من الصالحین مدنی ست باقی همه مکی کذا قال الماوردی ودروی دو حکم منسوخ ست یکی فَذَرْنِيْ وَمَنْ يُّكَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِيْثِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف ومراد بحدیث قرآن ست قاله السدی وگفته اند روز قیامت ودروی تسلیهٔ آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم دوم فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف زیراکه بحکم رب درینجا امهال کفار و تاخیر نصرت رسول مختار ست صلی الله علیه وآله وسلم برایشان وگفته اند مراد بدان تبلیغ رسالت ست ※

سورهٔ حاقه مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی ونیست دروی ناسخ ونه منسوخ

سورهٔ معارج قرطبی گفته مکی ست بالاتفاق ودروی دو حکم منسوخ ست یکی فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيْلًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف قاله ابن زید وغیره زیراکه دروی حکم ست بصبر بتکذیب وکفر ایشان بدین اسلام بدون جزع وشکوی بسوی غیر خدا وهمین ست معنی صبر جمیل دوم فَذَرْهُمْ يَخُوْضُوْا وَيَلْعَبُوْا وناسخش آیهٔ سیف ست زیراکه معنی آنست که بگذار ایشانرا خوض کنند در باطل خود ولعب کنند در دنیای خویش ومشغول باش تو بآنچه امر کرده شده ونیست بر تو مگر بلاغ

سورهٔ نوح مکی ست قاله ابن الزبیر ونیست دروی ناسخ ونه منسوخ

سورهٔ جن مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی ونیست دروی ناسخ ونه منسوخ

سورهٔ مزمل مکی ست در قول حسن وعکرمه وجابر ونزد ابن عباس دو آیت ازوی مدنی ست وَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُوْلُوْنَ ودیگر آیه که متصل اوست وثعلبی گفته الا قوله اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰی الی آخر السورة ودروی پنج آیت منسوخ ست اول قُمِ الَّيْلَ اِلَّا قَلِيْلًا در فتح القدیر گفته اختلاف ست در ناسخ این امر گفته اند قوله وی ست اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰی مِنْ ثُلُثَيِ الَّيْلِ وَنِصْفَهٗ وَثُلُثَهٗ الی آخر السورة وگفته اند قوله عَلِمَ اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ وگفته اند عَلِمَ اَنْ سَيَكُوْنُ مِنْكُمْ مَّرْضٰی وگفته اند منسوخ ست بصلوات خمس وباین قائل ست مقاتل وشافعی وابن کیسان وگفته اند فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ انتهی در فوز الکبیر گفته گویند منسوخ ست بآخر سوره وآخر منسوخ ست بصلوات خمسه گویم دعوی نسخ بصلوات خمسه متجه نیست بلکه حق آنست که اول سوره در تاکید ندب بسوی قیام لیل ست وآخر او نسخ تاکید بسوی مجرد ندب انتهی دوم اَوِ انْقُصْ

مِنْهُ قَلِيلًا منسوخ ست بقوله عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ و مراد نقصان قیام ست از
نصف بثلث سوم أَوْ زِدْ عَلَيْهِ گفته اند منسوخ ست بقوله فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ سدی گفته
ما تیسر صد آیت ست و سعید گفته پنجاه آیت ست و حسن گفته آنچه در نماز مغرب و عشا خوانده میشود و گفته مراد بقرآن
درین آیت نماز ست کقوله وَقُرْآنَ الْفَجْرِ یعنی بخوانید آنچه میسر شود شمار او در فتح القدیر نوشته گفته اند این آیت یعنی
فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ نسخ کرده است قیام لیل و نصف و نقصان از نصف و زیادت را بران
پس محتمل ست که آنچه بران این آیت متضمن ست فرض ثانی باشد یا منسوخ بقوله فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى
أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ○ شافعی گفته واجب طلب استدلال ست بسنت بر یکی از دو معنی
پس یافتیم سنت را که دلالت میکند برانکه نیست واجب از نماز مگر صلوات خمسه و رفته است قومی بسوی آنکه قیام لیل
منسوخ ست در حق آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در حق امت وی و گفته اند تقدیر بمقدار منسوخ شده و اصل وجوب
باقی ست و گفته اند در حق آنحضرت فرض ست و در حق امت منسوخ و اولی قول بنسخ قیام لیل ست علی العموم در
حق وی صلی الله علیه وسلم و حق امت وی و نیست در قول وی فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ آنچه دال باشد
بر بقای چیزی از وجوب زیرا که مراد بدان اگر قرائت قرآن ست پس در مغرب و عشا و نوافل که بعد اوست موجود ست
و اگر مراد بدان نماز شب ست پس یافته شد این نماز بصلوة مغرب و عشا و بانچه تابع اوست از تطوع و نیز احادیث
صحیحه مصرح ست بقول سائل از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آیا هست بر من غیر آن یعنی نماز پنجگانه فرمودند مگر آنکه تطوع کنی
و این دال ست بر عدم وجوب غیر صلوات خمسه پس مرتفع باشد باین وجوب قیام لیل و صلوة او برامت چنانکه مرفوع شده است
وجوب آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقوله وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ واحدی گوید گفته اند مفسران
در قول وی فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ که این در صدر اسلام بود بعده بصلوات خمسه بر مومنین منسوخ گشت و ثابت ماند
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاصة چهارم وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ○
گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یعنی صبر کن بر اذی و دشنام و استهزای کفار و تعرض مکن با ایشان و مشتغل مشو
بمکافات آنها و گفته اند هجر جمیل آنست که نباشد در وی جزع و این حکم قبل امر بقتال بود پنجم إِنَّ هَذِهِ
تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و صحیح عدم نسخ اوست
زیرا که مفهوم مخالف آیه مراد نیست بلکه معنی آنست که این همه آیات و موعظات که گذشته در همه قرآن و درین سوره فقط
تذکره است هر که بخواهد بگیرد بطاعت که اهم انواع او توحید اوست بسوی رب خود راهی رساننده بجنت و نیست آن اینکه هر که بخواهد دوزخ
سورۂ مدثر مکی ست بلا خلاف در وی یک آیه منسوخ ست ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ○
و ناسخش آیه سیف ست و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که ورود آن بطریق تهدید و وعید ست و مراد بوحید ولید بن مغیره است
یعنی آنکه بگذار مرا تنها که در انتقام از وی ترا کافی ام یا بگذار مرا و کسی که آفریدم تنها در بطن مادر او که نه مال داشت و نه اولاد
سورۂ قیامه مکی ست بلا خلاف در وی نزد بعضی یک آیه منسوخ ست لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ

وناسخش قوله ست سنقرئك فلا تنسى وصحیح آنست که نیست درین سوره ناسخ ونه منسوخ ومعنی آیه کریمه
آنست که عجلت مکن در اخذ وحی نزد القای او که جمع واثبات قراءت او بر زبان تو بر ماست پس موافق باشد معنی
این آیة با آیه سنقرئك فلا تنسى ولهذا اکثر اهل علم بدان تعرض در باب نسخ نکرده اند ومثل
اوست قوله تعالى ولا تعجل بالقرآن من قبل ان يقضى اليك وحيه الآية
سورهٔ انسان جمهور گویند مدنی ست ومقاتل وکلبی گفته مکی ست وگفته از قوله وانا نحن
نزلنا عليك القرآن تنزيلا تا آخر سوره مکی ست وما قبل او مدنی ست ودر وی سه آیه منسوخ ست
اول ويطعمون الطعام على حبه مسكينا ويتيما واسيرا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف
قاله سعید بن جبیر یعنی این اطعام در حق اسیر کافر بآیه سیف یا آیه صدقات نسخ پذیرفته وغیر وی گفته بلکه آیت
محکم ست واطعام مسکین ویتیم تطوع ست واطعام اسیر برای حفظ نفس او تا آنکه اختیار کند امام در حق وی
رائی وهمین راجح ست وابن عباس گفته نزول این آیه در حق امیر المومنین علی بن ابی طالب وفاطمه بنت
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بوده است اخرجه عنه ابن مردویه دوم فاصبر لحكم ربك ولا تطع
منهم آثما او كفورا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف وصحیح عدم نسخ اوست زیرا که مراد بحکم دران
رضا بقضای او سبحانه در تاخیر نصر تا اجل معین ست ودر وی نهی کرد از موافقت کفار بقوله لا تطع سوم فمن
شاء اتخذ الى ربه سبيلا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف ونیست مر او مفهوم مخالف تا آنکه نسخش صحیح شود کما تقدم
سورهٔ مرسلت مکی ست در قول حسن وعکرمه وعطا وجابر وقتاده گفته مگر یک آیت
از ان مدنی ست وهی قوله واذا قيل لهم اركعوا لا يركعون ونیست در وی ناسخ ونه منسوخ
سورهٔ نبأ مکی ست نزد همه ونیست در وی ناسخ ونه منسوخ **سورهٔ نازعت** مکی ست بلا اختلاف
ونیست دران ناسخ ونه منسوخ **سورهٔ عبس** مکی ست در قول جمیع ودر وی یک آیه منسوخ ست
فمن شاء ذكره وناسخش آیه سیف ست وکلام در مثل این آیه گذشته **سورهٔ تکویر** مکی ست
بلا اختلاف ودر وی یک آیه منسوخ ست لمن شاء منكم ان يستقيم وناسخش قوله ست وما تشاؤن
الا ان يشاء الله رب العلمين وصحیح عدم نسخ اوست زیرا که معنیش آنست که مشیت در توفیق
استقامت بر حق وایمان وطاعت بدست اختیار وی سبحانه ست ونیست شما را قدرت بران مگر بمشیت او
واین مثل قول وی سبحانه ست وما كان لنفس ان تموت الا باذن الله وقوله ولو اننا نزلنا
اليهم الملئكة وكلمهم الموتى وحشرنا عليهم كل شئ قبلا ما كانوا ليؤمنوا
الا ان يشاء الله وقوله انك لا تهدى من احببت ولكن الله يهدى من يشاء وآیات قرآنیه درین معنی بسیار
وهمه محکمات **سورهٔ انفطار** مکی ست بلا اختلاف ونیست دران منسوخ **سورهٔ مطففين**
مکی ست در قول ابن مسعود وضحاک ومقاتل ومدنی ست در قول حسن وعکرمه ومقاتل گفته اول سورتست که در

مدینه نازل شده و ابن عباس و قتاده گفته مگر هشت آیت من قوله اِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرَمُوْا تا آخر و کلبی و جابر بن زید
گفته نازل شد میان مکه و مدینه و نیست دروی منسوخ **سورهٔ انشقاق** مکی ست بلا خلاف نیست دروی ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ بروج مکی ست بلا خلاف نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ طارق** مکی ست بلا خلاف
دروی یک آیت منسوخ ست فَمَهِّلِ الْكٰفِرِيْنَ اَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا منسوخ ست بآیهٔ سیف
و معنی رویدا قلیلا یا قریبا ست و مراد بدان یوم بدر ست و آنچه دروی از قتل و اسر بوجود آمده و برین معنی
محکم خواهد بود و مقصود دران تسلی خاطر وی صلی الله علیه و سلم ست **سورهٔ اعلی** مکی ست در قول جمهور
و ضحاک گفته مدنی ست و نیست دروی منسوخ و یک آیت او ناسخ ست سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰی و صحیح آنست
که نیست ناسخ زیرا که این جمله مستانفه برای بیان هدایت آنحضرت ست صلی الله علیه و سلم خاصةً بعد بیان هدایت
عامه و آن هدایت اوست صلی الله علیه و سلم برای حفظ قرآن مراد آنکه ما ترا قاری کنیم بالهام قرات و الا ما شاء الله
استثنای مفرغ ست از اعم مفاعیل یعنی فراموش نکنی مگر آنچه خواهد خدا که فراموشش سازی فرا گفته و خدا نخواست
که فراموش کند آنحضرت چیزی را کقوله خٰلِدِيْنَ فِيْهَا مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ اِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ
و گفته اند نسیان درینجا بمعنی نسخ ست یعنی آنچه خواهد خدا نسخ آن تلاوةً و غیر ذلک ✣ ✣ ✣
سورهٔ غاشیه مکی ست بلا خلاف و نیست دران منسوخ مگر یک آیت لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ
و ناسخش آیهٔ سیف ست و معنی مصیطر مسلط ست مراد عدم اکراه آنها بر ایمانست **سورهٔ فجر**
مکی ست بلا خلاف و نیست دروی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ بلد** مکی ست بلا خلاف نیست دران
منسوخ و نه ناسخ **سورهٔ والشمس** مکی ست بلا خلاف دروی از ناسخ و منسوخ هیچ نیست
سورهٔ لیل مکی ست نزد جمهور و گفته اند مدنی ست نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ الضحی**
مکی ست بلا خلاف و نیست دروی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ الم نشرح** مکی ست بلا خلاف نیست
دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ والتین** مکی ست در قول جمهور و نیست دروی ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ علق مکی ست بلا خلاف و اول چیزی ست که نازل شد از قرآن کریم و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ القدر مکی ست نزد اکثر مفسرین کذا قال الماوردی و ثعلبی گفته مدنی ست در قول اکثر مفسرین
و واقدی ذکر کرده که آن اول سوره ایست که نازل شد در مدینه و ابن عباس و ابن الزبیر گفته نازل شد بمکه و نیست
دروی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ لم یکن** مدنی ست در قول جمهور و گفته اند مکی ست قاله ابن عباس و نیست
دروی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ زلزلت** مدنی ست در قول ابن عباس و قتاده و مکی ست در قول ابن مسعود
و عطا و جابر و نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ عادیات** مکی ست در قول ابن مسعود و جابر و حسن
و عکرمه و عطا و مدنی ست در قول ابن عباس و انس بن مالک و قتاده و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ قارعه مکی ست بلا خلاف اخرجه ابن مردویه عن ابن عباس و نیست دران ناسخ و نه منسوخ

سورهٔ تکاثر مکی ست نزد جمیع و بخاری روایت کرده که مدنی ست و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ والعصر مکی ست نزد جمهور و قتاده گفته مدنی ست و در وی یک آیت منسوخ ست إِنَّ الْإِنسَانَ
لَفِي خُسْرٍ ○ و ناسخش قوله ست إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الخ و در حقیقت نسخ نیست
بلکه استثنا ست از عموم پس از باب تخصیص عام باشد نه خاص ناسخ عام نمیشود چنانکه در اصول مقرر شده
سورهٔ همزه مکی ست بلاخلاف و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ سورهٔ فیل مکی ست بلاخلاف
و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ سورهٔ قریش مکی ست نزد جمهور و ضحاک و کلبی گفته اند مدنی ست
و نیست دران از ناسخ و منسوخ چیزی سورهٔ ماعون مکی ست در قول عطا و جابر و در قولے
از ابن عباس و مدنی ست در قول قتاده و دیگران و نیست در وی منسوخ و نه ناسخ سورهٔ کوثر
مکی ست در قول ابن عباس و کلبی و مقاتل و مدنی ست در قول حسن و عکرمه و مجاهد و قتاده و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ کافرون مکی ست در قول ابن مسعود و حسن و عکرمه و مدنی ست در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده
و ضحاک و در وی یک حکم منسوخ ست و هی قوله لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ○ ناسخش آیهٔ سیف ست در فتح القدیر
گفته گفته اند این آیه منسوخ ست و گفته اند منسوخ نیست زیراکه اخبار ست و در اخبار دخل نسخ نیست انتهی و در تفسیر
فتح العزیز نیست مشهور آنست که این سوره منسوخ ست بآیهٔ قتال لیکن تحقیق آنست که منسوخ نیست زیراکه مضمون
این سوره بیان کمال تباعد دین کافران و دین مسلمانان ست نه عدم تعرض بلکه در دین مسلمانان جهاد و قتال
نیز داخل ست پس منسوخ بودن آن بآیهٔ قتال وجهی ندارد انتهی سورهٔ نصر و آنرا سورهٔ تودیع هم گویند
مدنی ست بلاخلاف و نیست دران ناسخ و نه منسوخ سورهٔ تبّت مکی ست بلاخلاف و نیست دران
ناسخ و نه منسوخ سورهٔ اخلاص مکی ست در قول ابن مسعود و حسن و عطا و عکرمه و جابر و مدنی ست
در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و سدی و نیست دران ناسخ و نه منسوخ سورهٔ فلق مکی ست
در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مدنی ست در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ ناس خلاف در بودن وی مکی یا مدنی مثل خلاف در سورهٔ فلق ست و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
احمد و بزار و طبرانی و ابن مردویه بطرق صحیحه چنانکه سیوطی گفته از ابن مسعود روایت کرده اند که وی حک میکرد معوذتین
از مصحف و میگفت نیامیزید بقرآن آنچه نیست ازان و نیستند این دو سوره از کتاب الله جز این نیست که امر کرد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بتعوذ نمودن بآنها و بود وی رضی الله عنه که نمیخواند این دو سوره را بزار گفته
متابعت نکرده اند او را هیچیکی از صحابه درین امر و صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم قراءت آن هر دو
در نماز و ثابت داشته شده اند در مصحف و روایت کرده اند احمد و بخاری و نسائی و غیرهم از زر بن حبیش گفت آمدم
مدینه را و ملاقات نمودم بابی بن کعب و گفتم ای ابا منذر دیدم ابن مسعود را که نمی نویسد معوذتین را در مصحف گفت سوگند
بکسیکه برانگیخت محمد را بحق پرسیدم او را ازین هر دو سوره و نپرسید هیچیکی از جمال آنها مرا از روزیکه پرسیدم پیش تو

فرمود آنحضرت گفته شد مرا که بگو پس گفتم من و بگویید شما نیز پس میگوییم ما چنانکه گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
وطبرانی مثل این روایت از ابن مسعود هم آورده ولفظ وی این ست که گفت ابن مسعود پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ازین هردو سوره پس فرمود گفته شد مرا که بگو پس گفتم من و بگویید شما نیز چنانکه من گفتم و شاید ابن مسعود این را حمل بر تعوذ نموده نفی
صرف کرده و نه بودن این هردو سوره از تنزیل ظاهرتر از آفتاب ست و بعضی از اهل علم انکار ابن مسعود را حمل بر فراموش
نموده اند و مواضع نسیان او را تا هفت عدد رسانیده و از آن جمله رفع یدین ست در غیر تکبیر تحریمه و نزد مسلم و ترمذی
ونسائی وغیرهم از عقبه بن عامر ست گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرود آمده بر من امشب آیتها که ندیدم
مانند آن گاهی قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و درین باب احادیث صحیحه وارد ست
و در تفسیر فتح القدیر و جز آن مذکور این ست مجموع آیات منسوخه برای اکثرین و در بسیاری از آن کلام ست چنانکه
در مطاوی تعدادش اشارت بدان رفته سیوطی در اتقان نوع چهل و هفتم درهمین بیان جهد نموده حاصل کلام او
درینجا نوشته می آید میگوید نسخ اقسام ست یکی نسخ مامور به قبل از امتثال او ست و نسخ در حقیقت همین ست همچو
آیه نجوی دوم نسخ شرع من قبلنا چون آیه قصاص و دیت یا نسخ امر جملی چون نسخ توجه بسوی بیت مقدس بکعبه
وصوم عاشورا برمضان و این را تجوز النسخ نامند و سوم آنچه مامور به بود بسببی بعده آن سبب زائل شد چنانکه
امر بصبر و صفح در حین ضعف و قلت که بایجاب قتال منسوخ شده و این در حقیقت نسخ نیست بلکه از قسم منسی ست
کما قال تعالی أَوْ نُنْسِهَا پس منسی امر بقتال بود تا قوت مسلمین و در حال ضعف حکم وجوب صبر بر اذی ست و از ینجا
ضعیف شد قول اکثرین که آیات وارده درین باب منسوخ اند بآیه سیف زیرا که این نسخ نیست بلکه منسی ست بمعنی آنکه
امتثال هر امر وارد در وقتی واجب ست بنابر علتی که مقتضی آن حکم ست بعده منتقل میشود امر بانتقال آن علت بسوی
حکمی دیگر و این نسخ نشد چه نسخ ازاله حکم ست تا آنکه امتثالش جائز نیست مکی گفته جماعتی ذکر کرده است که خطابهای
وارد مشعر بتوقیت و غایت مثل قوله فی البقرة فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ محکم غیر منسوخ ست
زیرا که موجل باجل ست و موجل باجل نسخ نباشد و سور قرآن باعتبار ناسخ و منسوخ چندگونه است قسمی ست که
نه دروی ناسخ ست و نه منسوخ و آن چهل و سه سوره است فاتحه و یوسف و یس و حجرات و رحمن و حدید و صف
و جمعه و تحریم و ملک و حاقه و نوح و جن و مرسلات و عم و نازعات و انفطار و سه سوره بعد او و فجر و ما بعد او تا آخر قرآن
مگر تین و عصر و کافرون و قسمی ست که دروی ناسخ و منسوخ هر دو ست و آن بیست و پنج سوره است بقره و سه سوره
بعد آن و حج و نور و سورة تالیه اینها و احزاب و سبا و مومن و شوری و ذاریات و طور و واقعه و مجادله و مزمل و مدثر
و کورت و عصر و قسمی ست که دروی ناسخ ست فقط و آن شش سوره است فتح و حشر و منافقون و تغابن و طلاق
و اعلی و قسمی ست که دروی منسوخ ست فقط و آن چهل سوره باقیه است و دروی نظر ست چنانکه بیاید و ناسخ چند قسم ست
یکی فرض منسوخ بفرض با عدم جواز عمل بر اول همچو نسخ حبس برای زوانی بعد دیگر فرض منسوخ بفرض اما با جواز عمل
بر اول همچو نسخ آیه مصابرت دیگر فرض منسوخ بندب همچو قتال که اول مندوب بود بعده فرض شد دیگر ندب منسوخ بفرض

همچو قیام لیل که بقرائت منسوخ شده بقوله فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ وکتب مؤلفه در بیان نسخ در قسمی ست
که حکم آن منسوخ شده نه تلاوت واین در حقیقت خیلی قلیل ست اگرچه مردم در شمار آیات درین قسم اکثار کرده اند زیراکه
محققین دران تمییز واتقان نموده منهم القاضی ابوبکر بن العربی وما میگوییم که آنچه مکثرین ایراد کرده اند چند قسم ست
قسمی ست که نیست از نسخ در چیزی ونه از تخصیص ونه آنرا باین هر دو علاقه هست بوجه من الوجوه مثل قوله تعالی
وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ يُنْفِقُوْنَ ○ وکذا قوله تعالی اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَحْكَمِ الْحٰكِمِيْنَ ○ واین منسوخ گفته اند
بآیه سیف حال آنکه چنین نیست چه او تعالی همیشه ابد الآباد احکم حاکمین ست این کلام نسخ پذیر نیست اگر چه معنی
آن امر بتفویض وترک معاقبت باشد وقوله فی البقرة وَقُوْلُوْا لِلنَّاسِ حُسْنًا وعلی هذا القیاس وقسمی ست که
از جنس مخصوص ست نه از قبیل منسوخ وابن عربی آنرا تحریر کرده واجاده نموده کقوله اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِيْ خُسْرٍ ○
اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَالشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوٗنَ ○ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فَاعْفُوْا وَاصْفَحُوْا
حَتّٰى يَاْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ وغیر ذلک من الآیات که این مخصوص باستثنا یا غایت ست وادخالش در منسوخ خطا
ومنه قوله وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكٰتِ حَتّٰى يُؤْمِنَّ گفته اند منسوخ ست بقوله وَالْمُحْصَنٰتُ مِنَ الَّذِيْنَ
اُوْتُوا الْكِتٰبَ حال آنکه مخصوص ست وقسمی ست که دران رفع امر جاهلیت یا شرائع من قبلنا یا اول اسلام
ودر قرآن نازل نشده همچو ابطال نکاح نساء آبا ومشروعیت قصاص ودیت وحصر طلاق در ثلاث وادخالش در قسم ناسخ
قریب ست اما عدم ادخال اقرب وهمین را مکی وغیره ترجیح داده اند باین وجه که اگر این را در ناسخ شمار کنند باید که تمام
قرآن از همین قسم باشد زیراکه کل یا اکثرش رافع چیزی ست که بران کفار یا اهل کتاب بودند حال آنکه حق ناسخ
ومنسوخ آنست که آیتی ناسخ آیتی باشد آری آنچه در اول اسلام بود وبعده مرفوع شده ادخالش اوجه از هر دو قسم
مذکور ست وچون این معنی دانستی پس بیرون رفت جم غفیر از آیات که وارد کرده اند آنرا مکثرین مع آیات صفح وعفو
زیراکه آیت سیف ناسخ آنها نیست وباقی ماند از آنچه صالح نسخ ست عدد یسیر وآنرا در تالیفی لطیف با دلته جداگانه
نوشته ایم واین بیست ویک آیت ست برخلافی که در بعض او ست وصحیح نیست دعوی نسخ در غیر آن واصح درایت
استیذان وقسمت احکام ست پس این نوزده آیت شد ومضموم ست بسوی آن قوله تعالی فَاَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ
برای ابن عباس که منسوخ ست بقوله فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس تمام بست آیت شد وما آنرا
در ابیات نظم کرده ایم

ابیات

قد اکثر الناس فی المنسوخ من عدد — وادخلوا فیه آیا لیس تنحصر
وهاک تحریر آي لا مزید لها — عشرین حررها الحذاق والکبر
آي التوجه حیث المرء کان وان — یوصي لاهلیه عند الموت محتضر
وحرمة الاکل بعد النوم مع رفث — وفدیة لمطیق الصوم مشتهر
وحق تقواه فیما صح في اثر — وفی الحرام قتال للاُلی کفروا
والاعتداد بحول مع وصیتها — وان یدان حدیث النفس والفکر
والحلف والحبس للزانی وترک اولی — کفر واشهادهم والصبر والنفر
ومنع عقد لزان او لزانیة — وما علی المصطفی فی العقد محتظر
ودفع مهر لمن جاءت وآیة نجوا

وآية القسمة الفضل لمن حضروا	وزيد آية الاستيذان من ملكت	كذالك قيام الليل مستطر

انتهى كلام السيوطي و شاه ولي الله محدث دهلوي در فوز الكبير في اصول التفسير اين بست آيت را بترتيب سور ذكر نموده تعقب آنها كرده گفته است و على ما حررنا لا يتعين النسخ الا في خمس آيات انتهى و اين تعقبات در مطاوي آيات مذكوره درين رساله ذكر يافته فليرجع اليه بعده سيوطي در اتقان نوشته اگر گوئي كه حكمت در رفع حكم و بقاي تلاوت چيست پس جواب بدو وجه ست يكي آنكه قرآن چنانكه براي معرفت حكم و عمل نمودن بدان تلاوت كرده ميشود همچنين تلاوت كرده ميشود بجهت آنكه كلام خداست و بران ثواب داده ميشود پس بقاي تلاوت ازينجاست دوم آنكه نسخ غالبا براي تخفيف ست پس تلاوت را از براي اين حكمت بطور تذكير نعمت و رفع مشقت باقي داشته آمد و انچه در قرآن ناسخ طريقه جاهليت ست يا شرع من قبلنا يا انچه در اول اسلام بود پس اين نيز قليل العدد ست همچو نسخ استقبال بيت المقدس بآيت قبله و صوم عاشورا بصوم رمضان بعض ايشان گفته اند نيست در قرآن هيچ ناسخ مگر آنكه منسوخ قبل وست در ترتيب مگر در دو آيت يكي آيه عدت در بقره دوم قوله لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ كما تقدم و بعضي آيه سوم زياده كرده اند و آن آيه حشر ست در فئ براي كسيكه آنرا منسوخ بآيه انفال ميگويد وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ و زياده كرد قومي آيه چهارم و هي قوله خُذِ الْعَفْوَ براي كسيكه آنرا بآيه زكوة منسوخ ميگويد ابن العربي گفته هرچه در قرآن ست از صفح از كفار و تولي و اعراض و كف از انها پس آن منسوخ ست بآيه سيف و منسوخ شده است بآيه سيف يكصد و بست و چهار آيت بعده آخرش اول را نسخ نمود انتهى و گذشت انچه دروي ست يعني از نظر و بحث و نيز گفته از عجائب منسوخ ست قوله تعالى خذ العفو الآيه زيراكه اول و آخر او كه وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ست منسوخ ست و وسط او محكم ست و آن وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ باشد و از عجائب او ست كه اول منسوخ و آخر ناسخ ست و نظيرش نيست و هي قوله عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ يعني بالامر بالمعروف و النهي عن المنكر و اين ناسخ قول او ست عليكم انفسكم سعيدي گفته مكث نكرد هيچ منسوخ زياده تر در مدت ازين آيه قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ الى آخرها كه شانزده سال مكث نمود تا آنكه نسخ كرد او را اول فتح سال حديبيه و هبة الله بن سلامة الضرير ذكر كرده كه وي در آيه وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا گفته كه منسوخ دران لفظ و اسيرا ست زيراكه مراد اسير مشركين ست و دختر او مي شنيد چون باين موضع رسيد گفت اي پدر خطا كردي گفت چگونه گفت مسلمانان اجماع كرده اند برانكه اسير طعام داده شود و قتل كرده نشود بگرسنگي گفت راست گفتي و شيذله در برهان گفته جائز ست نسخ ناسخ پس ناسخ منسوخ شود كقوله لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ زيراكه قوله اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ ناسخ او ست بعده اين ناسخ منسوخ شد بقوله حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ و دروي نظر ست بدو وجه يكي همان ست كه اشارت بدان رفته ديگر آنكه قوله حتى يعطوا الجزية مخصص آيه است نه ناسخ آري مثالش بآخر سوره مزمل ميتوان داد زيراكه وي ناسخ اول خود ست منسوخ ست بفرض صلوات خمس و قوله انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا ناسخ ست براي آيات كف منسوخ ست بآيات عذر و ابو عبيد از حسن و ابي ميسره آورده كه گفتند نيست در مائده منسوخ و اين مشكل ست بانچه

در مستدرک از ابن عباس روایت کرده که قوله فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ منسوخ ست بقوله وَاَنِ احْكُمْ
بَيْنَهُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ و ابو عبید وغیره از ابن عباس آورده اند که اول آنچه منسوخ شد از قرآن شان قبله است
و ابو داؤد در ناسخ بوجه دیگر آورده که اول آیه منسوخ از قرآن شان قبله است پس تر صیام اول مکی گفته و برین تقدیر
واقع نشده است در مکی ناسخ حال آنکه ذکر کرده اند که در وی آیتهاست از انجمله است قوله تعالی در سورهٔ غافر
يُسَبِّحُوْنَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُوْنَ بِهٖ وَيَسْتَغْفِرُوْنَ لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا که این ناسخ
قول اوست وَيَسْتَغْفِرُوْنَ لِمَنْ فِي الْاَرْضِ گویم احسن ازین نسخ قیام لیل ست در اول سورهٔ مزمل
باخر او یا بایجاب صلوات خمس و این در مکه بود بالاتفاق ابن الحصار گفته مرجع در نسخ بسوی نقل صریح از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یا از صحابی ست که گوید فلان آیه منسوخ شد بفلان آیه و گاهی حکم کنند بدان بوجود تعارض
مقطوع به با علم تاریخ تا متقدم و متاخر شناخته شود و اعتماد کرده نمیشود در نسخ بر قول عوام مفسرین بلکه بر اجتهاد
مجتهدین بغیر نقل صحیح و معارضهٔ بینه زیرا که نسخ متضمن رفع حکم و اثبات حکم متقرر در عهد آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم ست پس معتمد دران نقل و تاریخ ست نه رای و اجتهاد و مردم درین باب میان دو طرف نقیض اند بعضی
گویند مقبول نیست در نسخ اخبار آحاد عدول و بعضی تساهل اکتفا میکنند دران بقول مفسر یا مجتهد و صواب
خلاف قول این هر دو ست انتهی و قسم سوم که نسخ تلاوت و بقای حکم باشد پس حکمت دران چنانکه صاحب فنون گفته
اظهار مقدار طاعت این امت ست در مسارعت بسوی بذل نفوس بطریق ظن بغیر استفصال برای طلب طریق
مقطوع به چه سرعت میکنند بایسر شیء چنانکه خلیل علیه السلام در ذبح ولد بمنام سرعت فرمود و منام ادنای طریق
وحی ست و امثلهٔ این قسم بسیارست و از ابن عمر آمده که بود سورهٔ احزاب در زمان آنحضرت ص دو صد آیه وقت
کتابت عثمان رض اینقدر ماند که الآن ست و از زر بن حبیش آمده که گفت ابی بن کعب را چه قدر میشماری سورهٔ احزاب را
گفت هفتاد و دو یا سه آیه گفت وی برابر بقره بود و ما در وی آیهٔ رجم میخواندیم و از حمیده بنت ابی یونس آمده که
گفت خواند بر من پدر من و وی هشتاد ساله بود در مصحف عایشه رض اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ
الی قوله و علی الصفوف الاول و این پیش ازان بود که عثمان تغییر مصاحف کرد و از ابی واقد لیثی آمده که گفت بود
آنحضرت ص چون وحی کرده میشد بسوی او می آمدیم او را پس می آموخت ما را روزی نزد وی آمدم گفت ان الله یقول
انا انزلنا المال لاقام الصلوة و ایتاء الزکوة و لو ان لابن آدم وادیا من ذهب لاحب ان یکون الیه الثانی
و لو کان له الثانی لاحب ان یکون الیهما الثالث و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب و گفت
ابی بن کعب گفت مرا رسول خدا که خدا حکم کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن پس خواند لَمْ يَكُنِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ وَالْمُشْرِكِيْنَ و از بقیهٔ آن این بود لو ان ابن آدم سال وادیا من مال فاعطیه سال
ثانیا و ان سال ثانیا فاعطیه سال ثالثا و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب و ان ذات الدین
عند الله الحنیفیة غیر الیهودیة و النصرانیة و من یعمل خیرا فلن یکفره و از ابی موسی اشعری آمده که گفت نازل شد سوره

لهما بیرا اتباشتر مرفوع شد ویاد ماند ازان این آیه آن الله سیؤید هذا الدین باقوام لاخلاق لهم ولو ان لابن آدم
وادیان من مال لتمنی وادیا ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ویتوب الله علی من تاب وهم ازوی آمده که گفت
میخواندیم ما سورتی مشابه یکی از مسبحات وفراموش گردانیده شدیم آنرا جز آنکه یاد داریم ازان اینقدر
یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتکتب شهادة فی اعناقکم فتسالون عنها یوم
القیمة وعدی گفته عمر گفت میخواندیم ما لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر بکم بعده زید بن ثابت را گفت همچنین ست
گفت آری وگفت عمر عبد الرحمن بن عوف را نیافتی در انچه نازل شد بر ما ان جاهدوا کما جاهدتم اول مرة که ما این را
نمی یابیم گفت ساقط کرده شد در انچه ساقط شد از قرآن وابو سفیان کلاعی گفته مسلمه بن مخلد انصاری با ایشان روزی
گفت خبر دهید مرا از دو آیهٔ قرآن که ننوشتیم آنرا در مصحف پس خبر ندادند او را و ابو سعد بن مالک هم حاضر بود پس گفت
مسلمه ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم الا ابشروا انتم المفلحون والذین
آووهم ونصروا وجادلوا عنهم القوم الذین غضب الله علیهم اولئک لا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
جزاء بما کانوا یعملون ودر صحیحین ست از انس در قصهٔ اصحاب بیر معونه که کشته شدند وقنوت کرد رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم وبد دعا نمود بر قاتلین آنها گفت انس نازل شد در شان آنها قرآن که خواندیم ما آنرا باز مرفوع شد آن بلغوا
عنا قومنا انا لقینا ربنا فرضی عنا وارضانا ابو الحسن بن المنادی در کتاب ناسخ ومنسوخ گفته از انچه مرفوع شد رسم او
از قرآن ومرفوع نشد از دل حفظ او دو سورهٔ قنوت ست در وتر ونامیده میشوند سورهٔ خلع وسورهٔ حفد تنبیه قاضی ابو بکر
در انتصار انکار این قسم از قومی حکایت کرده زیرا که اخبار وارده دران آحاد ست وجائز نیست قطع بر انزال قرآن
ونسخ آن باخبار آحاد که نیست حجت دران وابو بکر رازی گفته نسخ رسم وتلاوت نمی باشد مگر باین طور که فراموش گرداند
خدا ایشان را او بردارد آنرا از اوهام ایشان وامر کند باعراض از تلاوت وی وکتابت آن در مصحف ومندرس شود
بر ایام همچو سائر کتب قدیمهٔ او تعالی که ذکر کرده است آنرا در کتاب خود فی قوله اِنَّ هٰذَا لَفِی الصُّحُفِ الْاُوْلٰی
صُحُفِ اِبْرَاهِیْمَ وَمُوْسٰی وشناخته نمیشود امروز ازان چیزی ونیز خالی نیست از دو حال یا بود در زمانه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه چون وفات فرمود نبود متلو در قرآن یا بمرد آنحضرت وبود متلو موجود برسم باز فراموش
گردانید خدا مردم را وبرداشت آنرا از اذهان ایشان ونیست جائز نسخ چیزی از قرآن بعد وفات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم انتهی ودر برهان گفته قول عمر که اگر نمی بود این معنی که بگویند مردم زیاده کرد عمر در کتاب خدا البته
می نوشتم آیهٔ رجم را دران پس ظاهرش آنست که کتابت وی جائز ست قول مردم ازان مانع شده وگاهی چیزی
در نفس خود جائز می باشد واز خارج مانعی ازان قائم میشود وچون جائز باشد لازم آید که ثابت بود زیرا که شان مکتوب
همین ست وگاه میگویند که اگر تلاوتش باقی می بود عمر مبادرت میکرد وبر قول مردم تعریج نمی نمود زیرا که مقال مردم صالح
منع نیست وبالجمله این ملازمت مشکل ست وشاید که وی اعتقاد آن داشت که این خبر واحد ست وقرآن بخبر واحد ثابت
نمی شود اگرچه حکم ثابت شود وازینجا انکار کرده است ابن ظفر در ینبوع شمردن این را از انچه تلاوتش منسوخ شده است گفته زیرا که

خبر واحد مثبت قرآن نیست بلکه این مناسب است نه نسخ و این هر دو باهم ملتبس میشوند و فرق میان هر دو آنست که حکم
لفظ او منساست حکمش گاهی معلوم میشود انتهی قول او که شاید اعتقاد بودن او خبر واحد داشت مردود ست زیرا که
بصحت رسیده که عمر آنرا از رسول خدا صلی الله علیه وسلم تلقی نموده حاکم از کثیر بن الصلت آورده که زید بن ثابت و سعید
بن العاص مصحف می نوشتند چون برین آیه گذشتند زید گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت الشیخ
والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة عمر گفت چون این آیه فرود آمد نزد آنحضرت آمدم و گفتم بنویسم این را پس گویا مکروه داشت
این را عمر گفت نمی بینی که شیخ چون زنا کند و محصن نباشد تازیانه زده شود و جوان چون زنا کند و محصن باشد رجم نموده آید
حافظ ابن حجر در شرح بخاری گفته ازین حدیث سبب نسخ تلاوت این آیه مستفاد میشود و سبب بودن عمل بر غیر ظاهر
از عموم او گویم در خاطر من نکتهٔ خوب گذشته و آن این ست که سبب آن تخفیف بر امت ست بعدم اشتهار تلاوتش
و کتابتش در مصحف اگرچه حکمش باقی ست زیرا که این حکم اثقل و اشد احکام و اغلظ حدود ست و در وی اشارت ست
بسوی ندب ستر و نسائی روایت کرده که مروان بن الحکم زید بن ثابت را گفت نمی نویسی این را در مصحف گفت نمی بینی
که دو شاب ثیب رجم کرده میشوند و ما ذکر کردیم این را پس گفت عمر من کفایت میکنم شما را پس گفت ای رسول خدا بنویسان
مرا آیهٔ رجم گفت نمیتوانم قول او که بنویسان مرا یعنی اذن ده مرا در کتابت آن و قادر گردان مرا بر آن و از زید بن اسلم
آمده که خطبه خواند عمر مردم را و گفت شک نکنید در رجم که آن حق ست و الله قصد کردم که بنویسم آنرا در مصحف و پرسیدم
ابی بن کعب را پس گفت آیا نیامدی تو مرا و من استقرای آن میکردم رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس زدی در سینهٔ من
و گفتی استقرای میکنی آیهٔ رجم را و ایشان تسافد میکنند تسافد حمر ابن حجر گفته در وی اشاره است بسوی بیان سبب رفع تلاوت
و هو الاختلاف **تنبیه** ابن حصار درین نوع گفته اگر گویند چه قسم واقع میشود نسخ بغیر بدل حال آنکه او تعالی فرموده
مَا نَنْسَخْ مِنْ اٰیَةٍ اَوْ نُنْسِهَا نَاْتِ بِخَیْرٍ مِّنْهَا اَوْ مِثْلِهَا و درین اخبار دخل خلف نیست جوابش آنست
که هر آنچه ثابت ست الآن از قرآن و منسوخ نشده پس آن بدل ست از آنچه تلاوت او نسخ پذیرفته پس هرچه او تعالی از
قرآن نسخ فرموده که تو آنرا نمیدانی الآن پس آنرا بدل ساخته ست بآنچه ما را آموخته و لفظ و معنی او بسوی ما متواتر شده است
انتهی کلام السیوطی فی الاتقان و ما درین کتاب همه آنچه مکثرین آنرا در نسخ شمرده بودند برای
بیان حقیقت حال و تکلم علما در آن ایراد ساختیم تا طالب راغب در دریافت این علم محتاج بکتاب
دیگر نشود و الا نیست نسخ مگر در مقدار قلیل که بیست آیه بلکه پنج آیه باشد کما تقدم والله اعلم بالصواب

باب دوم در ناسخ و منسوخ حدیث

و مجموع آن بحسب استقرای شیخ امام ابی الفرج عبد الرحمن بن علی الجوزی و دیگر اجلهٔ اهل حدیث و اکابر این فن
بیست و یک حدیث ست و نزد شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام الحرانی رضی الله عنهم اجمعین
ده حدیث و ابو الفرج جوزی در اخبار اهل الرسوخ که درین باب نوشته گفته که چون تخلیط ایشان در ناسخ و منسوخ
حدیث دیدم کتابی مهذب از زلل سلیم از تخلیط جمع نمودم بعده چون آن کتاب دراز شده خواستم که هر قدر

احادیث که نسخ آن بصحت رسیده یا در وی احتمال نسخ بوده جدا گانه بنویسیم و از انچه وجهی برای نسخ و احتما
آن ندارد اعراض کنم پس هر که مخبری را بشنود که دعوی نسخ میکند و آن منسوخ درین مختصر نیست بداند که
دعوی او سست ست و تمام این احادیث بست و یک حدیث ست انتهی **حدیث اول** عن حذیفة رضی الله عنه
قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم سباطة قوم فبال و هو قائم متفق علیه یعنی آمد آنحضرت مزبله و کناسهٔ قوم را پس
شاشید و وی استاده بود گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عمر رضی الله عنه که گفت رآنی النبی صلی الله علیه وسلم
وانا ابول قائما فقال یا عمر لا تبل قائما فما بلت قائما بعد رواه الترمذی وابن ماجة یعنی دید مرا رسول خدا و من بول میکردم
استاده پس گفت ای عمر بول مکن استاده پس نشاشیدم استاده هنوز و نیست این ادعا صحیح بلکه نهی از استاده شاشیدن
برای آنست که رشاشهٔ آن بر بائل نیفتد و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب مرضی بود که از نشستن منع کرده
و بدان استشفا ازان مرض بر عادت عرب نموده و بنا بر کثرت نجاست قادر بر نشستن نشد حسین بن عبد الرحمن اهدل
در عدة المنسوخ گفته ذکر کرده اند علما در سبب بول نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم استاده پنج وجه یکی استشفا از
وجع صلب بر عادت عرب و وی دران وقت این درد داشت پس شفا یافت دوم بنا بر مرضی که در باطن کبه داشت گویند
زخمی بود در پای بسبب آن نشستن نتوانست چنانکه در روایتی ضعیف آمده که علت مابضه بود و مابض همان باطن کبه است
سوم آنکه جای نشستن نیافت زیرا که آن طرف سباطه که بروی آنحضرت صلعم استاده بود بلند بود چهارم آنکه این فعل وی برای امن بود
از خروج حدث از سبیل دیگر زیرا که غالب همین ست عمر رضی الله عنه گفته بول استاده کردن نگاهدارنده تر ست برای دبر
پنجم آنکه برای بیان جواز کرد زیرا که عادت وی قعود بود چنانکه در حدیث عایشه رض آمده که من حدثکم ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم
کان یبول قائما فلا تصدقوه ما کان یبول الا قاعدا رواه احمد والترمذی والنسائی علما گفته اند مکروه هست بول استاده کردن
مگر بعذر و این کراهت تحریم ست نه تحریم ابن منذر بعد حکایت خلاف درین امر گفته نشسته شاشیدن اولی ست و استاده
بول کردن مباح و این همه ثابت ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بودند اهل سباطه که ناخوش نمیداشتند آنرا بلکه
همان اختیار ایشان بود و نبود این سباطه مختص بانها بلکه در صحن خانهای جمیع ایشان بود والله اعلم انتهی کلامه گویم
وجه وجیه فعل آن برای بیان جواز ست پس بقیه وجوه احتمالاتی بیش نیست مگر دلیلی بران قائم شود **حدیث دوم**
از ابو ایوب انصاری ست که گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا اتیتم الغائط فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها
ولکن شرقوا او غربوا متفق علیه یعنی چون بیایید شما حاجت انسانی را پس رو مکنید بسوی قبله و نه پشت دهید بجانب آن ولیکن
روی بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب و این مخصوص ست بمدینهٔ منوره زیرا که قبلهٔ او جنوبی ست و درین دیار قبله غربی ست
لهذا اگر روی بمشرق و مغرب آرند روی و پشت بقبله می افتد و غرض نهی ست ازان مگر کسی را که قبله در استقبال یا استدبار
می آید پس گفته اند که این حدیث منسوخ ست بحدیث ابن عمر رضی الله عنه که گفت ارتقیت فوق بیت حفصة لبعض حاجتی
فرایت النبی صلی الله علیه وسلم یقضی حاجته مستدبر القبلة مستقبل الشام متفق علیه و بحدیث جابر که وی دید آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم بعد یکسال ازین نهی که بول میکرد رو بقبله پس جماعه گمان کرد که اول منسوخ ست بنا بر خیال آنکه چنین نیست

زیرا که اول در صحرا است و ثانی در بنیان گوئیم درین باب مذهبها ست تفرقه میان هر دو مذهب مالک و شافعی و احمد
و غیر ایشان ست دوم عدم جواز استقبال مطلقا سوم جواز هر دو مطلقا چهارم عدم جواز استقبال مطلقا و جواز
استدبار مطلقا و شافعی و غیره احتجاج کرده اند بر تفرقه باحادیث صحیحه مصرحه بجواز در بنیان پس محمول باشد نهی بر صحرا
جمعا بین الروایات و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین مسئله بر هشت قول و استیفا کرده ایم آنرا در شرح منتقی
انتهی و در مختصر خود بعدم استقبال و استدبار قبله رفته و در شرح آن جواب از ادله مجوزین و مفرقین داده و تمام بحث درین مسئله
در مسک الختام شرح بلوغ المرام مذکور ست فلیرجع الیه حدیث سوم از ابن عباس مروی ست که گفت تصدق
علی مولاة لمیمونة بشاة فمر بها رسول الله صلعم فقال هلا اخذتم اهابها فدبغتموه فانتفعتم به فقالوا انها میتة فقال انما
حرم اکلها متفق علیه یعنی گذشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگوسفندی مرده که از آن کنیز میمونه بود پس فرمود
چرا نگرفتید چرم او را و دباغت کردید آنرا پس منتفع میشدید بدان گفتند این مردار ست فرمود جزین نیست که حرام
خوردن اوست گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عبد الله بن عکیم تابعی که گفت آمد مرا کتاب رسول خدا صلی الله
علیه وسلم قبل وفات او بیکماه که منتفع نشوید از مردار به چرم و به پی رواه الترمذی و ابو داؤد و النسائی و ابن ماجة
اثرم گفته گویا این ناسخ اول ست و غیر وی گفته جائز ست که باشد حدیث اباحت قبل موت او بیکروز و این در صحیحین ست
و حدیث ابن عکیم مضطرب ست جدا و الحبر سطور رضی الله عنه گفته ممکن ست جمع میان هر دو حدیث باین طریق که
اهاب نام جلد غیر مدبوغ ست و چون دباغت کرده شد اهاب نماند پس ممنوع استمتاع باهاب میته است بی دباغت
و چون مدبوغ شد لا باس به ست چنانکه از آخر حدیث اول ظاهر ست و در حدیث دیگر آمده تطهرها الماء و القرظ و در لفظی نزد مسلم از ابن عباس
این ست اذا دبغ الاهاب فقد طهر و در عدة المنسوخ گفته در طهارت جلود میته بدباغ هفت مذاهب ست و هر صاحب مذهب
احتجاج باحادیث و غیرها بران کرده و بعضی از دلیل بعضی جواب گفته نووی توضیح دلائل ایشان در شرح مهذب کرده و در
شرح مسلم بر ذکر مذاهب بغیر ادله اقتصار نموده انتهی گوئیم بعض ادله آن در مسک الختام ذکر کرده ایم و نیز از حدیث
مذکور که انما حرم اکلها باشد ثابت شد که هر حرام نجس نیست و باین رفته اند شوکانی و محمد بن اسمٰعیل الامیر الیمانی و غیر هما در
دراری مضیه و سبل السلام و جز آن و همین ست راجح و صواب چنانکه در شرح بلوغ المرام ظاهر کرده ایم و الله اعلم بالصواب
حدیث چهارم از ابو هریره مروی ست که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول توضؤا مما مست النار
رواه مسلم یعنی شنیدم آنحضرت را میفرمود وضو کنید از آنچه سوده ست آنرا آتش گفته اند این حدیث منسوخ ست
بحدیث ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة ثم صلی فلم یتوضا متفق علیه یعنی خورد آنحضرت
بازوی گوسفند پستر نماز گذارد و وضو نکرد و گفت جابر بود آخر الامرین از آنحضرت ترک وضو از آنچه مس کرده است
آنرا نار گوئیم اختلاف کرده اند علما در وضو از ان جماهیر بر عدم وجوب اند و گروهی بوجوب رفته و جمهور جواب ایشان
بدو وجه داده اند یکی آنکه منسوخ ست بحدیث ابن عباس و جابر دیگر آنکه مراد بوضو شستن دهن و هر دو کف ست
[illegible] در صدر اول بود و لیکن اجماع کردند بر عدم وجوب وضو از ان و الله اعلم آری در وضو از اکل لحوم ابل باقی

اکثر بر عدم انتقاض وضو اند و رفته است بانتقاض از آن احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر
و ابن خزیمه و اختیار کرده است آنرا بیهقی و نووی بنا بر صحت حدیث درین باب خاصةً و حدیث وضو از مس کرده نار
عام ست و خاص مقدم ست بر عام و در مالا بد منه بعد ذکر آن گفته و احتیاط از بهر همه اولی ست و در حجة الله البالغه
نوشته اما لحم ابل پس کار درین دشوار ست قائل نیست بدان احدی از فقهای صحابه و تابعین و نیست راهی بسوی حکم
بنسخ آن و لهذا قائل نشد بدان کسیکه غالب ست بر وی تخریج و قائل ست بدان احمد و اسحق و نزد من احتیاط انسان
دران لائق ست انتهی و تمام بحث درین هر دو مسئله در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم حدیث پنجم مروی ست از بسره
که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضا رواه مالک و احمد و ابوداود و الترمذی و النسائی
و ابن ماجه و الدارمی یعنی چون دست رساند یکی از شما آلهٔ مردی خود را پس باید که وضو کند گفته اند این حدیث منسوخ ست
بحدیث طلق بن علی قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضا قال و هل هو الا بضعة منه
رواه ابوداود و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجه نحوه یعنی پرسیده شد رسول خدا از سودن مرد ذکر خود را بعد وضو
فرمود نیست ذکر مگر پارهٔ گوشت از وی بغوی گفته این منسوخ ست زیرا که ابو هریره اسلام آورد بعد قدوم طلق
و وی روایت کرده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود چون دست رساند یکی از شما بذکر خود و نیست میان او
و عورت او چیزی پس باید که وضو کند رواه الشافعی و الدارقطنی انتهی و الحبر سطور گفته پس ممکن ست جمع میان
هر دو بحمل النقض بر مس بدون حیلولت ثوب و عدم نقض بر تقدیر حیلولت چنانچه حدیث ابو هریره مشعر ست بدان انتهی
در عدة المنسوخ گفته ادعا کرده است قومی نسخ حدیث طلق بقدوم او بر آنحضرت و حین تاسیس مسجد و ابو هریره
مسلم مهاجر ست و این قول محتمل ست گویم بعض محققین گفته اند نیست خلاف درانکه حدیث ابو هریره راجح ست در
متن و سند خود از حدیث طلق بوجوه یکی تاخیر اسلام راوی دوم احفظ و احوط بودن او سوم بودن او ناقل از عادت
بسوی عبادت چهارم آنکه مثبت ست و برای ترجیح وجوه دیگر هم هست انتهی شوکانی در شرح مختصر گفته تنها حدیث
بسره ارجح ست از حدیث طلق تا بانضمام احادیث کثیره دیگر بسوی او چه رسد زیرا که درین باب ست از جماعتی از صحابه
که از ایشان ست جابر و ام حبیبه و ابن عمر و زید بن خالد و سعید بن ابی وقاص و عائشه و ابن عباس و نعمان بن بشیر
و انس و ابی بن کعب و معاویه و قبیصه و اروی بنت انیس و روایت کرده اند حدیث بسره را احمد و اهل سنن و مالک
و شافعی و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم و ابن الجارود و صحیح احمد و الترمذی و الدارقطنی و یحیی بن معین و البیهقی
و الحازمی و ابن حبان و ابن خزیمه و هر که مائل شده است بسوی ترجیح حدیث طلق نیاورده طائلی و رفته است بسوی
انتقاض وضو بمس ذکر جماعتی از صحابه و تابعین و ائمه و بسوی خلاف آن هم جماعتی رفته و حق انتقاض ست و وارد شده است
انچه دال ست بر شکستن وضو از مس فرج و آن اعم ست از قبل و دبر چنانکه ابن ماجه از حدیث ام حبیبه آورده که گفت شنیدم
آنحضرت را میفرمود هر که مس کند فرج خود را پس باید که وضو کند و صحیح احمد و ابو زرعه و ابن السکن گفته نمیدانم این حدیث را
علتی و در حجة الله البالغه گفته این از آن جنس ست که سلف دران مختلف اند و روایت از آنحضرت متعارض و نیا در

ثلج بیودن یکی ازین دو امر منسوخ انتهی وتمام بحث در شرح بلوغ المرام وشروح دررهبیه نوشته ایم حدیث ششم
از ابی سعید خدری ست گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء رواه مسلم وابو داؤد وابن خزیمة
وابن حبان واصله فی البخاری ورواه احمد من حدیث رافع وعتبان و الطحاوی من حدیث ابی هریرة وابن شاهین
فی ناسخه من حدیث انس یعنی آنکه آب یعنی استعمال او ووجوب غسل از آب یعنی خروج منی بشهوت ست این حکم این حدیث
غسل بی انزال واجب نگردد گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث ابی هریره که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا جلس بین شعبها الاربع ثم جهدها فقد وجب الغسل متفق علیه وزیاده کرد مسلم وان لم ینزل یعنی چون نشست مرد
درمیان چهار شعبه زن بستر در تعب ومشقت انداخت او را پس واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن هر دو واگرچه انزال نکنند
وگفت ابی بن کعب که این رخصتی بود در اول اسلام بعد از ان نهی کرده شد از ان ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری
از صحابه که این در ابتدای اسلام بود وبعده منسوخ شد وحکم شد که چون آلت در فرج زن فرو رفت والتقای ختانین شد
غسل واجب گشت انزال شود یا نه نووی گفته امت مجتمع ست بر وجوب غسل بجماع اگرچه با وی انزال نباشد وبر وجوب
بانزال بود جماعتی از صحابه بعده رجوع کردند بعض ایشان ومنعقد شد اجماع بعد الآخرین بنا بر احادیث صحیحه بر وجوب
غسل بالتقای ختانین انتهی گویم جمهور گویند حدیث الماء من الماء منسوخ ست وابن عباس گفته منسوخ نیست بلکه مراد
نفی وجوب غسل بروئیت در نوم ست چون منزل نشود اما حق آنست که حدیث مطلق ست در احتلام وغیر احتلام ولهذا
حافظ ابن حجر در تلخیص گفته درین باب چند حدیث ست در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع در اخیر بر ایجاب غسل قاله
القاضی ابوبکر بن العربی انتهی واما حدیث ابی بن کعب که فرمود آنحضرت در حق مردی که می آید اهل خود را وانزال نمیکند
بشوید ذکر خود و وضو کند پس منسوخ ست یا محمول بر مباشرت در ماسوای فرج ورفته ست داؤد وجمعی قلیل از صحابه
وتابعین بعدم وجوب در عدم انزال وبه قال عثمان وعلی والزبیر وطلحة وابو ایوب وابی بن کعب وگفت بخاری غسل احوط ست
شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه ومن بعدهم وحق غسل ست ودر حجة الله البالغه گفته آنچه صحیح شد روایت
وبر آنند جمهور فقها همین ست که هر که جهد کرد غسل بر وی واجب گشت گو انزال نکند انتهی وتمام بحث آن در شرح بلوغ المرام
وشروح دررهبیه است حدیث هفتم حدیث ابن عمر ست در صحیحین وغیرهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند درین حدیث وجوب غسل این روز ست
گفته اند منسوخ ست بحدیث سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من توضأ للجمعة فبها ونعمت ومن اغتسل فذلک افضل
اخرجه ابو داؤد والنسائی والترمذی یعنی هر که وضو کرد برای جمعه خوب کرد و هر که غسل کرد پس غسل افضل ست لیکن صحیح
عدم نسخ اوست زیرا که حدیث ابن عمر را امت تلقی بقبول کرده وقریب سه صد تن آنرا از نافع روایت نموده وبست وچهار
صحابی جز ابن عمر راوی او هستند وجماعتی بوجوبش رفته یعنی از سلف وبه قال اهل الظاهر وحکایت کرده است آنرا ابن منذر
از ابوهریره وعمار ومالک وخطابی از حسن بصری وابن حزم از جمعی از صحابه ومن بعدهم وجمهور مستحب گویند بحدیث سمره
ودر وی مقال ست زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد وبحدیث ابی هریره نزد مسلم بلفظ من توضأ فاحسن الوضوء ثم

الی الجمعة الخ و جز آن و گفته اند این احادیث صارف امر اند بسوی ندب شوکانی گفته اگر صارف امر اند باشند اما صالح
صرف مثل قوله صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ایام یوما یغسل فیه راسه وجسده که در صحیحین
وغیرهما از حدیث ابی هریره است نیستند که این صریح در وجوب ست و تمام بحث را در نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار استیفا کرده
حدیث هشتم روایت ابو هریره است که ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الصلوة بعد العصر حتی تغرب الشمس
و این در صحیحین ست یعنی نهی کرد از نماز بعد عصر تا آنکه فرو رود آفتاب گفته اند منسوخ ست بحدیث عایشه رض که گفت
ما دخل علیّ رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد العصر قط الا صلی رکعتین و این نزد نسائی و ابو داود و غیرهما ست اثرم
گفته حدیث عایشه رض خطا ست زیرا که مروی ست از وی که این دو رکعت را بعد ظهر میگذارد پس مشغول کرد او را قومی و گذارد
بعد عصر یکبار انتهی گوییم و مثل آن در صحیح بخاری ست از سلمه و در سفر السعادة گفته این از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم
و در حق غیر وی مکروه انتهی چنانکه در روایت ابی داود گفته که میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر
و نهی میکرد از آن و میداشت صوم وصال و نهی میکرد از آن شیخ در شرح سفر السعادة گفته بالجمله احادیث و آثار نهی
از مطلق نماز بعد از عصر غالب و قوی ست و مختار جمهور علما نیز همین ست پس حق آن می نماید که از خصائص آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بوده و در حق غیر وی مکروه چنانکه مصنف گفت انتهی و ابن عقیل گفته بود آنحضرت مخصوص بجواز صلوة
در اوقات منهی عنها بنا بر جواز وصال مر او را و در عدة المنسوخ گفته درینجا وجهی دیگر نیز هست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
غیر مختص ست باین بلکه سنت راتبه از هر که فوت شود وی آنرا در اوقات نهی میتواند گذارد اما اصح و اشهر همان اول است انتهی
محرر سطور گوید مخصوص ست ازین نهی گذاردن دو رکعت طواف بعد صبح و بعد عصر در کعبه بحدیثی که درین باب وارد ست
نزد ابن ماجه و غیر او **حدیث نهم** روایت وائل بن حجر ست که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یضع یدیه علی
رکبتیه اذا رکع یعنی بود آنحضرت می نهاد هر دو دست خود بر سر دو زانوی خود در رکوع سعد بن ابی وقاص گفته بودیم ما
که میکردیم این را پس امر کرده شدیم برکب و این صریح ست در نسخ و همین ست مذهب کافه علما که سنت وضع یدین ست
بر رکبتین و تطبیق مکروه الا ابن مسعود و صاحبین او علقمه و اسود که سنت نزدیک ایشان تطبیق ست زیرا که ناسخ بایشان نرسیده
و آن حدیث سعد ست و صواب همان ست که بران جمهور اند **حدیث دهم** روایت زید بن ارقم ست در صحیحین و غیرهما
که گفت بودیم ما که سخن میکردیم در نماز کلام میکرد مردی از ما صاحب خود را تا آنکه نازل شد وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِيْنَ
پس امر کرده شدیم بسکوت و منهی شدیم از کلام و همچنین حدیث ابن مسعود در صحیحین و غیرهما بلفظ ان فی الصلوة لشغلا
و در روایت احمد و نسائی و ابی داود و ابن حبان در صحیح ست ان الله یحدث من امره ما شاء و انه قد احدث من امره ان
لا یتکلم فی الصلوة و این صریح ست در نسخ حسین اهدل گفته مذهب مالک و ابو حنیفه و احمد و جمهور سلف و خلف تحریم کلام ست
در نماز اگرچه برای حاجت و مصلحت نماز باشد و اینکه کلام باطل میکند نماز را و اوزاعی و گروهی گفته جائز ست برای مصلحت صلوة
بحدیث ذو الیدین و این مروی ست از اصحاب مالک و الله اعلم انتهی شوکانی در شرح مختصر خود گفته خلاف در کلام ساهی
و غیر عالم بمنع ست و اما عالم پس ظاهر حدیث معاویه بن الحکم السلمی که در صحیح ست آنست که اعاده نکند و بود

از شان وی صلی الله علیه وسلم عدم حرج بر جاهل و عدم امر او بقضا در غالب احوال بلکه اقتصار میفرمود بر تعلیم او و بر اخبارش بعدم جواز چیزی که از وی وقوع یافته وگاهی امر باعاده هم میکرد چنانکه در حدیث مسیء ست ظاهر نشد فرق میان ساهی و ناسی و میان عالم در ابطال صلوة ولیکن حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم در اعلام الموقعین بصحت صلوة متکلم جاهل و ناسی رفته و گفت ابو حنیفه کلام ناسی مبطل صلوة ست و حدیث ابو هریره قبل تحریم کلام بود پس منسوخ شد و در وی بحث ست زیرا که تحریم کلام بمکه بود و این قصه بمدینه اتفاق افتاد و شافعی گفته کلام ناسی غیر مبطل ست و کلام عامد مبطل اگرچه قلیل باشد و تاویل حدیث نزد ایشان آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ناسی بود بنا کرد کلام خود را بر آنکه نماز تمام شده و این نسیان ست و کلام ذی الیدین بر توهم قصر صلوة بود پس حکم او حکم ناسی باشد و کلام قوم جواب رسول بود و اجابت رسول مبطل صلوة نیست و گفت مالک اگر کلام عمد یسیر برای اصلاح نماز باشد مبطل نیست مثل آنکه بگوید نماز کامل نشد و دیگری گوید من کامل کردم و این نوع کلام از حدیث نهینا عن الکلام ولا تکلموا مخصوص ست کذا فی المسوی شرح الموطا

حدیث یازدهم روایت ابو سعید ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم اذا رایتم الجنازة فقوموا لها و این در صحیحین و غیرهما ست گفته اند منسوخ ست بحدیث علی علیه السلام که قام النبی صلی الله علیه وسلم ثم قعد رواه مسلم یعنی ایستاد آنحضرت در جنازه پس تر نشست و در روایتی از وی باین لفظ ست کان رسول الله صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنازة ثم جلس بعد ذلک و امرنا بالجلوس رواه احمد و ابو داؤد و این صریح ست در نسخ قیام قاضی عیاض گفته رفته اند جمعی از سلف بسوی آنکه امر بقیام منسوخ ست باین حدیث علی رضی الله عنه انتهی و ابن عقیل گفته ممکن ست جمع باینکه قیام مستحب و قعود جائز و نیست نسخ گویم نووی گفته مردم درین مسئله مختلف اند مالک و ابو حنیفه و شافعی قیام را منسوخ گفته اند و احمد و اسحق و ابن حبیب و ابن ماجشون گفته مخیر ست و اختلاف ست در قیام کسیکه مشایعت کند تا قبر جماعتی از صحابه و سلف گفته نشیند تا آنکه نهاده شود جنازه بر زمین و گفته اند نسخ برای قیام کسی ست که جنازه بر وی گذشته و باین قائل ست اوزاعی و احمد و اسحق و محمد بن حسن و اختلاف ست در قیام بر قبر تا آنکه دفن کرده شود قومی مکروه گفته و دیگران بران عمل نموده و این مروی ست از عثمان و علی و ابن عمر و غیرهم رضی الله عنهم در عدة المنسوخ گفته این کلام قاضی پس تر کلام نووی ست و مشهور در مذهب ما آنست که قیام مستحب نیست و این حدیث را بحدیث علی منسوخ گفته اند و نووی گفته مختار همین ست پس امر بدان ندب باشد و قعود برای بیان جواز بود و مقاوم نمیشود دعوی نسخ در مثل این زیرا که نسخ نمی باشد مگر نزد تعذر جمع میان احادیث و درینجا متعذر نیست و الله اعلم

حدیث دوازدهم ابو هریره گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرکه الصبح و هو جنب فلا صوم له یعنی هر که دریافت او را صبح و او جنب ست پس نیست صوم برای او گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عائشه رض گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدرکه الفجر فی رمضان و هو جنب من غیر حلم فیغتسل و یصوم متفق علیه یعنی بود آنحضرت که می دریافت او را فجر در رمضان و وی جنب می بود بغیر حلم پس غسل میکرد و روزه میداشت ابو الفرج گفته حدیث ابی هریره احتمال دو امر دارد یکی آنکه در اول اسلام همچنان بود بعده منسوخ شد چنانکه عائشه رض گفت دوم آنکه اشاره باشد بسوی کسیکه جنب شد از جماع بعد طلوع فجر پس وی امر کرده شود بامساک و شمرده نشود برای او

صوم این یوم انتهی گویم جواب از حدیث ابوهریره بسه وجه ست دو از ان همین هر دو احتمال ست که اول آن جواب ابن منذر ست که از بیهقی روایت کرده و نووی حکایتش نموده که این حدیث در اول اسلام بود در حینی که حرام بود جماع در شب بعد نوم چنانکه طعام و شراب حرام بود بعده منسوخ شد و ابوهریره ازان رجوع نمود چون رسید او را خبر نسخ آن ابن منذر گفته هو احسن ما سمعت فیه والله اعلم و عبارت نووی در وجه ثانی این ست که شاید حدیث ابوهریره محمول ست بر کسیکه دریافت او را فجر در حال مجامعت و وی بران مستدیم ماند با وجود علم پس وی مفطر شد امساک کند و نیست او را صوم و سوم آنکه ارشاد ست بسوی افضل که غسل کند قبل فجر و اگر خلاف آن نماید جائز ست و این مذهب اصحاب ما و اخوان ایشان از اهل حدیث ست و اجماع کرده اند اهل این اعصار بر صحت صوم جنب از احتلام و جماع و بدان قائل اند جماهیر صحابه و تابعین و حسن بن صالح ابطال آن حکایت کرده و برین بود ابوهریره و صحیح آنست که وی رجوع کرده و گفته اند مکروه و مروی ست از طاوس و عروه و نخعی که اگر عالم ست بجنابت خود صحیح نیست و الا صحیح ست و محکی ست از حسن بصری و نخعی که حرام ست در صوم تطوع نه فرض و حکایت کرده اند از سالم بن عبدالله و حسن بن صالح که روزه دارد و قضا کند پستر این خلاف مرتفع شد و علما اجماع کردند بعد ازان بر صحتش و در صحت اجماع بعد خلاف خلافی مشهور ست مر اهل اصول را و حدیث عایشه و ام سلمه حجت ست بر هر مخالف والله اعلم کذا فی عدة المنسوخ حدیث سیزدهم این ست افطر الحاجم والمحجوم رواه احمد و ابوداؤد والنسائی و ابن ماجه عن شداد بن اوس و صححه البخاری و احمد و ابن خزیمة و ابن حبان و حافظ ابن حجر در تلخیص طرق این حدیث را از جماعتی از صحابه آورده و در سبل السلام شرح بلوغ المرام گفته اخرجه الائمة عن ستة عشر من الصحابة و سیوطی در جامع صغیر گفته متواتر ست و بالجمله در وی دلیل ست بر انکه حجامت مفطر صوم ست هر دو را از حاجم و محجوم و باین رفته گروهی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور و واجب ست قضا و کفاره و به قال ابن خزیمة و ابن المنذر و ابن حبان گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث انس بن مالک که ثم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رخص فی الحجامة للصائم و در حدیث ابی سعید ست ثلثة لا یفطرن الصائم القیء والحلم والحجامة رواه الترمذی و گفت این حدیث غیر محفوظ ست و عبدالرحمن بن زید راوی او ضعیف ست در حدیث ابن الجوزی گفته حدیث اول اثبت ست ازین حدیث زیراکه بر تضعیف عبدالرحمن بن زید اجماع ست و حدیث انس را خالد بن البجلی روایت کرده و احمد بن حنبل در خالد طعن نموده و فرموده او را احادیث مناکیر ست پس اگر صحیح شود نص صریح باشد در نسخ انتهی گویم حدیث افطار ما نا متواتر ست و عکرمه از ابن عباس آورده که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم احتجم و هو صائم یعنی آنحضرت حجامت کرد و وی روزه دار بود پس فعل وی صلی الله علیه وسلم دال ست بر انکه مراد کراهت ست و روایت کرده ست ابوداؤد از ثابت که گفت انس نبودیم ما که ترک کنیم حجامت را برای صائم مگر از کراهت جهد و اخرجه البخاری و گفته اند که فعل او ناسخ قول او ست نیز زیراکه قول در عام فتح بود و فعل در عام حجة الوداع سنه دهم این چنین گفتگو کرده ست ابن الرفعه برین حدیث و ابن صلاح در کتاب علوم الحدیث گفته بیان کرد شافعی که حدیث ابن عباس ناسخ حدیث شداد و غیر او ست زیراکه در حدیث شداد مروی شده که وی همراه آنحضرت الا ایکت بود در زمان فتح پس دید آنحضرت مردی را که حجامت میکند در رمضان فرمود افطر کرد

حاجم و محجوم و در حدیث ابن عباس ست که احتجام کرد آنحضرت و وی محرم و صائم بود پس ظاهر شد که آن اول بود در سنه
هشت و این آخر ست در سنه ده انتهی و تمام بحث این مسئله در شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیرجع الیه
حدیث چهاردهم از ابن عباس ست گفت صام رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم عاشورا وامر بصیامه رواه مسلم
یعنی روزه داشت آنحضرت این روز و امر کرد بروزه داشتن دران گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عائشه که فلما
نزلت فریضة رمضان ترک یوم عاشورا فمن شاء صامه ومن شاء افطره یعنی چون فرض رمضان نازل شد روز عاشورا
ترک گردید هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند گویم اهل علم اختلاف کرده اند در صوم این یوم ابو حنیفه گفته واجب بود
در اول اسلام بعده نسخ پذیرفت و شافعی را دو روی دو وجه ست اشهر وی آنست که این روزه سنت ست از روز یکه
مشروع شده و نبود واجب گاهی درین امت ولیکن استحبابش متاکد بود چون صوم رمضان نازل شد مستحب ماند
دوم آنکه واجب بود و حجت شافعی این حدیث ست هذا یوم عاشوراء ولم یکتب علیکم صیامه وانا صائم فمن شاء صام
ومن شاء فلیفطر و بر هر دو مذهب صوم این یوم سنت مستحبه است بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلام ارشاد فرمود
و حاصل شد اجماع بر آنکه فرض نیست و قائلین فرضیت وی منقرض شدند گویم درین باب حدیثها ست که شیخ عبد الحق
دهلوی در ما ثبت بالسنه ایراد کرده و شوکانی این صوم را آکد صیام ماه محرم گفته و در مسوی ست که نزد اکثر مستحب ست که
با تاسع روز عاشر هم نهد والله اعلم بالصواب حدیث پانزدهم از سبره جهنی ست نزد مسلم وغیره که وی غزا کرد همراه
رسول خدا صلی الله علیه وسلم در فتح مکه پس اذن داد ایشان را در متعه زنان بیشتر بیرون نیامد از مکه تا آنکه حرام کرد آنرا تا
روز قیامت و مروی ست مثل آن از ابی هریره و در حدیث علی ست نهی عن المتعة یوم خیبر و این در صحیحین ست ترمذی
از ابن عباس آورده که گفت بود متعه در اول اسلام تا آنکه نازل شد این آیه اِلَّا عَلٰٓى اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَكَتْ
اَيْمَانُهُمْ و درین باب احادیث بسیار ست و خلاف طویل شوکانی در نیل الاوطار استیفای این بحث نموده
و در مختصر گفته نکاح متعه منسوخ ست و در شرح آن گفته روایت کسیکه تحریم آن تا یوم القیامة روایت نموده حجت ست
درین باب و در حجة الله البالغه گفته رخصت داده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی چند روز بعده نهی کرد ازان و بود ترخیص
بنابر وجود حاجت داعیه و بود نهی بجهت ارتفاع آن حاجت در غالب اوقات و نیز در جریان رسم بدان اختلاط انساب ست
چه نزد انقضای مدت مذکوره بیرون میرود از حیز وی و شود اختیار امر بدست زن و نمیدانند که چه کند و ضبط عهده در
نکاح صحیح که بنائش بر تابید ست در غایت عسر ست تا بمتعه چه رسد انتهی و در شرح السنه گفته اتفاق کرده اند علما بر
تحریم متعه و آن همچو اجماع ست بین المسلمین و بود مباح در اول اسلام پس منسوخ شد و ابو الفرج گفته احادیث متفق اند
بر نسخ متعه و دو حدیث اول دال اند بر وقوع تحریم آن در مکه معظمه و حدیث علی رض دال ست بر آنکه تحریمش در خیبر بود و این
مقدم ست بسه وجه یکی آنکه صحتش متفق علیه ست و حدیث سبره از افراد مسلم ست دوم آنکه علی رض اعلم ست باحوال نبی
صلی الله علیه وسلم از غیر او سوم آنکه مثبت تقدیم زمان وقت خفای آن بر غیر او گویا ایشان استحلال کردند نزد فتح مکه آنچه
مباحش میدانستند بدون علم ناسخ پس نهی کرد ایشان را و مخفی بماند بعض وی بر جماعه که از ایشان ست ابن عباس رضی الله عنه

انتهی گویم قاضی عیاض شرح این باب بر وجه شافی کرده و اشیای نفیسه آورده و نووی بروی استدراک چیزها نموده و ترجمهٔ این باب چنان نموده بیان نکاح المتعة و بیان انه ابیح ثم نسخ ثم ابیح ثم نسخ بعده کلام ماوردی و قاضی ابو الطیب ذکر نموده و گفته صواب مختار تحریم ست و اباحت دو بار بود و حلت قبل خیبر یعنی در اول اسلام پس حرام شد روز خیبر باز مباح شد بسال فتح مکه و آن روز اوطاس ست پس حرام شد بعد سه روز بتحریم موبد الی یوم القیامة کما رواه مسلم و نتوان گفت که اباحت مختص بود بانچه گفته شده و تحریم یوم خیبر برای تاکید ست و انچه روز فتح مکه فرمود مجرد تاکید تحریم بغیر تقدم اباحت روز فتح مکه ست چنانکه ماوردی و قاضی عیاض اختیار کرده اند زیرا که روایات مذکوره مسلم در اباحت روز فتح صریح دران ست جایز نیست اسقاط آن و نیست مانع از تکریر اباحت و اتفاق کرده اند علما بر آنکه این متعه نکاحی بود تا اجلی مسمی نیست دران میراث و نه نفقه و حاصل میشد فراق آن بانقضای اجل بغیر طلاق و واقع شده ست اجماع بعد ازان بر تحریم او از جمیع علما و نیست مخالف دران مگر فرقهٔ روافض و بود ابن عباس قائل باباحتش قبل رسیدن ناسخش بوی پس تر رجوع نمود ازان و روایت کرده ست سعید بن جبیر که وی گفت ابن عباس اچه کردی با جان خود دوست میداری نکاح متعه را و برد این خبر را سواران آفاق گفت پس بیرون آمد و برهنه کرد سر خود و گفت هر که شناخت مرا پس شناخت و هر که نشناخته پس منم ابن عباس بدرستیکه نکاح متعه حرام ست همچو میته و دم الحدیث کذا فی عدة المنسوخ حدیث شانزدهم مروی ست از ابن عمر که گفت نهی کرد رسول خدا ازینکه خورده شود لحوم اضاحی بعد سه روز گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث ابوسعید که بود رسول خدا نهی میکرد ما را ازینکه حبس کنیم او را زیاده بر سه روز پس تر رخصت داد ما را در آنکه بخوریم و ذخیره سازیم گویم و در حدیث جابر ست کنا لا ناکل من لحوم بدننا فوق ثلث فرخص لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال کلوا و تزودوا فاکلنا و تزودنا متفق علیه و در حدیث سلمة بن الاکوع ست فرمود آنحضرت صلعم کلوا و اطعموا و ادخروا فان ذلک العام کان بالناس جهد فاردت ان تعینوا فیهم متفق علیه درین باب حدیثها ست نووی از قاضی عیاض نقل کرده که گفت اختلاف کرده اند علما در نهی از اکل لحوم اضاحی بعد ثلاث قومی گفته امساک حرام و اکل ازان بعد ثلاث حرام ست و حکم تحریم باقی ست کما قاله علی و ابن عمر و جمهور علما گویند مباح ست اکل و امساک بعد ثلاث و نهی منسوخ ست باحادیث مصرحه بنسخ لاسیما حدیث بریده و بعضی گفته آنکه این نسخ نیست بلکه تحریم بعلتی بود چون آن علت زائل شد تحریم هم زائل گردید و آن علت رافت بود یعنی برای اعراب وارد ین در مصر و مقصود ازان مواسات ایشان بود و گفته اند نهی اول برای کراهت بود و این باقی ست امروز و لیکن حرام نیست و اگر مثل علت مذکوره امروز واقع شود ثابت شود حکم اول برای مواسات مردم و برین حمل کرده اند مذهب علی و ابن عمر رضی الله عنهم والله اعلم حدیث هفدهم صحیح شده ست از آنحضرت صلی الله علیه و سلم نهی از انتباذ در دبا و مزفت و نقیر و صحیح شده است از وی صلی الله علیه و سلم که فرمود نهیتکم عن الظروف ان ظرفا لا یحل شیئا و لا یحرمه و کل مسکر حرام و در لفظی از مسلم ست در حدیث بریده کنت نهیتکم عن الاشربة

الا فی ظروف الادم فاشربوا فی کل وعاء غیر ان لا تشربوا مسکرا نووی گفته بود نبیذ ساختن درین اوعیه منهی عنه در
اول اسلام بخوف آنکه مبادا مسکر گردد و بسبب کثافت حالش معلوم نشود والنسائی بگمان عدم مسکر آنرا بنوشد پس
شارب مسکر گردد و بود عهد قریب باباحت مسکر بعده چون زمانه دراز گشت و تحریم مسکر شهرت پذیرفت و در نفوس
ایشان مستقر گردید آن حکم منسوخ شد و انتباذ در هر ظرف مباح شد بشرط آنکه مسکر ننوشند انتهی شوکانی در شرح منتقی گفته
و درین باب ست احادیث مصرحه بنسخ چیزی که بود از نهی انتباذ در ... و باوجود آن انتهی گویم مردم هنوز دران مختلف اند
قومی بمقتضای ظاهر دران رفته و به قال مالک و احمد و قومی بنسخ تحریم قائل گشته و همین ست راجح **حدیث هیجدهم**
از ابو سعید مروی ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تکتبوا عنی شیئا الا القرآن و من کتب عنی شیئا فلیمحه یعنی
ننویسید از من چیزی بگر قرآن و هر که نوشته باشد از من چیزی یعنی از احادیث پس باید که محو کند آنرا و مروی ست از
انس بن مالک رضی الله عنه که گفت قیدوا العلم بالکتابة مقید سازید علم را بنوشتن ابن قتیبه گفته نهی فرمود در اول اسلام
و چون دانست که سنن بسیار شود و حفظ فوت شود اختیار کرد کتابت را انتهی گویم نووی در حدیث تحریم مکه در قول
وی صلی الله علیه وسلم اکتبوا لابی شاه گفته این صریح ست بجواز کتابت علم غیر قرآن و مثل اوست حدیث علی علیه السلام
ما عندنا الا ما فی هذه الصحیفة و مانند اوست حدیث ابی هریره کان عبد الله بن عمرو یکتب و لا اکتب و آمده ست احادیث
در نهی از کتابت غیر قرآن پس بعضی از سلف منع کرده اند از کتابت علم و جمهور سلف بجواز قائل شده بعده اجماع کردند
بعد ایشان بر استحبابش و جواب داده اند از احادیث نهی بدو طریق یکی آنکه منسوخ اند و بود نهی در اول امر اسلام قبل
اشتهار قرآن بهر واحد و نهی از کتابت غیر وی بخوف اختلاط و اشتباه او بود بغیر او و چون اشتهار گرفت و ازین
مفسده آمن صورت بست اذن داده اند دران دوم آنکه نهی تنزیه بود برای کسیکه وثوق دارد بر حفظ و بروی خوف اتکال ست
بر کتابت و اذن برای کسی ست که وثوق ندارد انتهی و مثل آن ذکر کرده ست در آخر شرح در باب التثبیت فی الحدیث
و حکم کتابة العلم و این معنی را در مواضع دیگر از شرح هم مکرر نموده و از ادله جواز کتابت ست حدیث ابن عمر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حق امرء مسلم له شئ یوصی فیه یبیت لیلتین الا و وصیته مکتوبة عنده متفق علیه گویند
وی رضی الله عنه بموجب این حدیث وصیت نوشته پیش خود میداشت و ازینجا ظاهر شد که هر که کتابت علم و تصانیف
را دران از بدعات شمرده خوب نکرده و اقل دلالت قول وی صلی الله علیه وسلم اکتبوا لابی شاه اباحت بلکه استحباب ست او
و الا صیغه امر بی صارف محمول بر وجوب ست والله اعلم **حدیث نوزدهم** صحیح شده ست از آنحضرت صلی الله علیه
وسلم نهی از قتل نسا و ولدان و صبیان در صحیحین و غیره از حدیث ابن عمر و در حدیث صعب بن جثامه آمده که پرسیده شد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم از شبخون زدن بر مشرکین و رسیده شدن دران بر زنان و ذراری ایشان فرمود هم منهم و این
در صحیحین ست و درین باب حدیثها ست و بود زهری چون روایت میکرد این حدیث را میگفت منسوخ ست ابن الجوزی
گفته این قول او صحیح نیست و حجت نیست که نهی از تعمد نسا و صبیان بقتل ست و در حدیث صعب تعمد نیست پس تناقض
نباشد انتهی گویم شوکانی در دراری مضیه گفته واقع ست اتفاق بر منع از قتل زنان و کودکان مگر نزد ضرورت چنانکه

یشان را اسیر خود گردانند یا خود ایشان مقاتله نمایند انتهی و در مسوی گفته شافعی گوید نهی در حال تمیز و تفرد ست
اما شبخون پس جائز ست اگرچه در وی هزاری ونسا برسند انتهی و نووی برای این مسئله چنین ترجمه کرده باب
قتل النساء والصبيان من غير تعمد بعده حدیث آورده و آنرا شرح کرده و گفته مراد عدم تعمد بغیر ضرورتست و نهی در
عدم تمیز و قتال ست پس اگر مقاتله کنند کشته شوند بقول جماهیر علما و همین ست مذهب ابو حنیفه والله اعلم **حدیث بستم**
ابو هریره روایت کرده که مردی دروغ بست بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس فرستاد آنحضرت صلعم مردی را و فرمود اگر
[illegible] و اگر مرده یابی بسوز در آتش آن مرد رفت و مرده یافت و با آتش بسوخت و ابو هریره گفت که فرستاد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم لشکری و فرمود اگر بیابید شما هبار بن الاسود را پس بگردانید او را در میان دو خرمن حطب و بسوزید با آتش
پس تر بانگیخت پس ایشان کسی را و فرمود لا تعذبوا بالنار عذاب مکنید با آتش گویم ابن جوزی زیاده نکرد بر ذکر این هر دو
حدیث و تکلم نکرد بر حکم مگر آنکه مفهوم از تقریر حکم عدم احراق بنار ست و هو کذلک و حدیث هبار را بیهقی در سنن خود
با حدیث دیگر مانند آن در قتال مشرکین در ترجمه این قول قتلهم بضرب الاعناق دون المثلة آورده و گفته از شافعی آمده
که مثله و احراق اهل شرک بنار ست حلال نیست کردن آن بعد قید نمودن ایشان و حلال ست اگر مقاتله کنند آنها رمی نبیل
و حجاره و نار و هر آنچه دافع ایشان باشد از حرب مسلمین و معونت اهل اسلام بر آنها و بخاری روایت کرده است امر وی
صلی الله علیه وسلم بتحریق دو کس از قریش پس تر نهی فرمود از آن شوکانی در شرح مختصر گفته حرام ست قتل نسا و اطفال
و شیوخ مگر برای ضرورت و مثله و احراق بنار بحدیث ابو هریره نزد بخاری و غیره بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعث
فقال ان وجدتم فلانا وفلانا لرجلين فاحرقوهما بالنار ثم قال حين اردنا الخروج اني كنت امرتكم ان تحرقوا فلانا وفلانا
وان النار لا يعذب بها الا الله فان وجدتموهما فاقتلوهما و اما تحریق شجر و اصنام و متاع پس ثابت ست اذن
شارع بدان چون در سوختن آن مصلحت باشد انتهی والله اعلم **حدیث بست و یکم** از علی رضی الله عنه مروی ست که
گفت اهدى كسرى لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقبل منه واهدى له قيصر فقبل منه واهدت له الملوك فقبل منها اخرجه احمد
والترمذی والبزار یعنی هدیه فرستادند کسری و قیصر و دیگر ملوک برای آنحضرت پس قبول نمود آنرا و ازینجا معلوم شد که
جائز ست قبول کردن هدایای کفار و در صحیحین ست از حدیث انس که اکیدر دومه هدیه فرستاد بسوی آنحضرت صلعم
جبه سندس و درین باب حدیثها است گویند این احادیث منسوخ ست بحدیث کعب بن مالک که فرمود آنحضرت صلعم
لا اقبل هدية مشرك اخرجه موسى بن عقبة في المغازي وقال في فتح الباري رجاله ثقات الا انه مرسل و در حدیث
عیاض بن حمار ست که وی فرستاد برای آنحضرت صلعم هدیه یا ناقه فرمود اسلام آورده گفت نه فرمود انی نهیت عن
زبد المشرکین اخرجه ابو داود والترمذی و ابن خزیمة و صححاه پس شوکانی در شرح مختصر گفته احادیث در قبول وی صلی الله
علیه وسلم هدایای کفار را بسیار ست و خطابی در حدیث کعب گفته یشبه ان یکون منسوخا و گفته اند رد بقصد اغاظ بود
تا مائل نشود بسوی ایشان چه میل بسوی مشرکین جائز نیست و قبول هدیه مذکورین بجهت آن بود که اهل کتاب اند و گفته اند
رد در حق کسی ست که ازین هدیه ارادهٔ تودد و موالات دارد و قبول در حق کسی ست که تانیس و تالیف او مرجو ست

و ممکن ست که نهی برای مجرد کراهت باشد که منافی جواز نیست جمعاً بین الادلۃ انتهی و در عدۃ المنسوخ گفته درین احادیث سه وجه ست یکی آنکه احادیث قبول اثبت ست و در حدیث عیاض ارسال دوم آنکه حدیث عیاض مقدم ست و حدیث اکیدر متاخر پس ناسخ آن باشد سوم آنکه قبول هدیه از اهل کتاب ست نه مشرکین و عیاض از اهل کتاب نیست پس گفته شود که از کسری چه قسم قبول کرد جوابش آنکه این حدیث روایت زید بن ابی فاخته ست و وی ثقه نیست یا آنکه قبول در حق غیر کتابی منسوخ ست و در حق کتابی غیر منسوخ والله اعلم این آخر کلام ابن الجوزی ست و نووی در باب غزوۂ خیبر در شرح مسلم تعارض احادیث درین باب ذکر نموده و قاضی عیاض از بعض ایشان نقل کرده که احادیث نهی ناسخ قبول هدیه است و جمهور گویند نیست لنسخ بلکه سبب قبول آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مخصوص ست بفئ حاصل بغیر قتال بخلاف غیر او پس وی صلی الله علیه وسلم طمع کرده باشد در اسلام و تالیف او و بنا بر مصلحتی مرجو مسلمین او بعضی را مکافات کرده و هدیه کسیکه طمع در اسلام وی و مصلحت در قبول از وی نبود رد نموده و اما غیر نبی صلی الله علیه وسلم را از ولات و علما و عمال پس حلال نیست قبول آن برای نفس خود نزد جمهور علما و اگر قبول کند فئ باشد برای مسلمین زیرا که هدیه کرده نشده است بسوی اینکس مگر بجهت آنکه وی امام مسلمین ست و اگر از قومی ست کا او را محاصره کرده است پس غنیمت باشد نه هدیه و این قول اوزاعی و محمد بن حسن و ابن حبیب و ابن القیم و غیر هم ست و گفته اند خاص ست بامام و باین قائل ست ابو یوسف و اشهب و سحنون و طبرانی گفته آنحضرت صلی الله علیه وسلم رد کرد هدیه اگر مشتمل بر ای خاص نفس وی و قبول کرد هدیه را که خلاف این بود از انچه در وی استیلاف مسلمین ست و گفت صحیح نیست دعوی نسخ و حکم کرده اند ائمه بعد او باجرای آن مجرای مال کفار از فئ و غنیمت بحسب اختلاف حال و این ست معنی حدیث هدایا العمال غلول اذ خصوا بها انفسهم و گفته اند قبول آنحضرت صلی الله علیه وسلم هدایای اهل کتاب را هموا اباحت ذبائح و مناکح آنهاست برای ما بخلاف مشرکین عبدۂ اوثان انتهی کلامه این ست مجموع احادیث منسوخه که ابن الجوزی و غیره بعد استقرا و استیفا تمام آنرا جمع نموده اند و در اکثر از ان بحث ست چنانکه در زیر هر حدیث گذشته و درینجا علاوه این احادیث دو سه حدیث دیگر ست که در عمل بران اختلاف علما ست الحاق آن تتمیما للفائده مناسب نمود حدیث بست و دوم روایت جابر بن عبدالله ست گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شرب الخمر فاجلدوه فان عاد فی الرابعة فاقتلوه رواه الترمذی والنسائی یعنی هر که بنوشد خمر را بزنید او را تازیانه پس اگر عود کند در کرت چهارم بکشید او را گفته اند منسوخ ست بحدیث جابر زیرا که در آخرش گفته ثم اتی النبی صلی الله علیه وسلم برجل قد شرب فی الرابعة فضربه ولم یقتله یعنی باز آورده شد مردی نزد آنحضرت که نوشیده بود خمر بار چهارم پس زد او را و قتل نکرد و ازینجا معلوم شد که فعل او ناسخ قول اوست و باین رفته است شوکانی و در مختصر گفته قتله فی الرابعة منسوخ انتهی و مستند او همین حدیث جابر ست و هم ترمذی و ابو داود از حدیث قبیصه بن ذویب آورده باین لفظ ثم اتی به فجلده و رفع القتل و در روایتی از احمد ست از حدیث ابو هریره فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بسکران فی الرابعة فخلی سبیله و ترمذی در کتاب العلل از سنن خود گفته جمیع ما فی هذا الکتاب من الحدیث معمول به و به اخذ بعض اهل العلم ما خلا حدیثین حدیث ابن عباس و حدیث النبی

صلی الله علیه وسلم فان عاد فی الرابعة فاقتلوه وقد بینا علة الحدیثین جمیعا فی الکتاب انتهی وانچه در کتاب یعنی سنن خود
بیان کرده این ست که این در اول امر بود بعده منسوخ شد این چنین روایت کرده است جابر کما سبق وهمچنین قبیصه
از آنحضرت روایت نموده کما سبق و بود رخصت و عمل برین حدیث ست نزد عامهٔ اهل علم نمیدانم میان ایشان اختلاف
درین باب در قدیم و حدیث انتهی در دراسات اللبیب فی الاسوة الحسنة بالحبیب گفته قول وی که این در اول امر بود
بعده منسوخ گشته دعوی بلا دلیل ست در انچه مباح نیست دعوی مگر بنص شارع و همچنین حدیث جابر دلالت نمیکند
مگر بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کرت چهارم نکشت پس جمع بین الحدیثین باین طور باشد که امر قتل از باب
اباحت ست و رخصت برای سیاست نه برای ایجاب در بار چهارم پس ترک قتل در حدیث دیگر معارض این رخصت
نخواهد بود و تا جمع ممکن ست قول بنسخ روا نیست با آنکه در صورت عدم امکان جمع هم اقدام بر نسخ نمی رسد
تا وقتی که نصی از شارع بنسخ آن یافته نشود اگرچه تاخر تاریخ یکی از دو حدیث از دیگر معلوم شود چنانکه حافظ حازمی
در مقدمهٔ کتاب اعتبار خود بدان تصریح نموده و قول او که این رخصت بود معنی وی نزد من آنست که قتل در رابعه
رخصت بود در حدیثی که امر کرده شد بدان پس امر در وی امر اباحت بود و لهذا او را نکشت چنانکه در روایت قبیصه است
و عجب ست از ترمذی که باوجود این جمع که خودش از زهری روایت نموده چه قسم اقدام بر حکم بنسخ کرده و چون نسخ ثابت
نباشد پس آن کدام علت ست که بسوی آن در باب العلل اشارت نموده و چیست طریق ثبوت عدم اخذ اهل علم بدان
بر معنی رخصت و اباحت او برای سیاست در بار چهارم با آنکه اگر عدم وقوع آن در امت از یکی از علما ثابت گردد دال
بر عدم اخذ آنها باین حدیث نباشد زیرا که معنی اخذ باحادیث رخص همین ست که آن احادیث مباح اگرچه گاهی
عمل بران از ایشان واقع نشده باشد چنانکه بر فطن پوشیده نیست پس بهیچ وجه صحت حکم برین حدیث با آنکه احدی
از علما بآن اخذ نموده ظاهر نشد انتهی کلامه گویم این جرح که بر ترمذی نموده خوب ست اگر ثابت شود که تاخر تاریخ
احد الحدیثین عن الآخر ناسخ نیست وفیه نظر اللهم مگر آنکه تاویل کنند آنرا باباحت و رخصت با قطع نظر ازانکه بر تقدیر المنسوخ
گفته نسخ قتل شارب خمر در بار چهارم مجمع علیه ست و ذکر کرد اجماع را بر ترک عمل بران بر تقدیر وجود ناسخ برای آن بعده
گفته والاجماع ناسخ حکم شرعی نمی تواند شد والله اعلم حدیث بست و سوم حدیث ابن عباس ست کان النبی صلی الله
علیه وسلم جمع بین الظهر والعصر بالمدینة والمغرب والعشاء من غیر خوف ولا مطر ولا سفر رواه الترمذی ومسلم و این
همان حدیث دیگر ست که ترمذی آنرا با حدیث قتل شارب خمر در رابع جمع کرده و گفته که جز این دو حدیث همه انچه در
کتاب سنن اوست معمول به ست و بر قول او باین حدیث هم کسی از اهل علم اخذ نکرده گویا او را منسوخ داشته اند
و در باب العلل گفته بود که علت این حدیث در کتاب سنن بیان کرده ام و آن علت این ست که گفت در سنن حدیث
ابن عباس مروی ست بغیر وجه رواه جابر بن زید و سعید بن جبیر و عبدالله بن شقیق العقیلی و مروی ست از ابن عباس
از آنحضرت غیر آن یعنی معارض او و آن این ست که عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من جمع بین الصلاتین
من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبائر و در سندش حنش ست یعنی ابو علی رحبی و وی ضعیف ست نزد اهل حدیث

ضعفہ احمد وغیرہ و عمل نزد اہل علم برین ست کہ جمع نکردہ شود میان دو
از تابعین و رجمع میان صلاتین برای مریض و باین قائل ست احمد و اسحق
و باین قائل ست شافعی و احمد و اسحق و شافعی جمع آن برای مریض نمی بیند
در بیان علت این حدیث زیادہ از معارضۂ ہر دو حدیث مذکور نیاورد
زیراکہ حدیث جمع حدیثی صحیح ست مسلم آنرا بچند وجہ روایت کردہ و صد
اقرار کردہ و ہمچنین جمعی کثیر بروی جرح شدید کردہ پس میان ہر دو حا
و بر فرض ثبوت معارضہ و بودن ہر دو برابر در صحت تعارض وقتی باشد
حال آنکہ جمع میان آنہا ممکن ست بوجوہ اگرچہ حمل بر عزیمت و رخصت
در ینجا صحیح نباشد بسبب تصریح یکی از دو حدیث بوعید کہ منافی رخصت
بر ہر جمع بین کل صلاتین صادق می آید و حدیث ابن عباس آنرا مقید
بعشا کردہ پس قول محرم در ماسوای این باشد و این مباح بود بجی
ہر کہ جمع کند میان دو نماز فائتہ و وقتیہ باین طور کہ تفریط کند بغیر عذر
کہ این اتیان بابی از ابواب کبائر ست و آن فوت نماز ست و از و
قول مقید بغیر عذر ست و فعل بعذر بود و عذر منحصر در خوف و مط
اعذار کثیر و قلیل و اضعف و اعلی و ادنی مثل حاجت خانہ و ورود
فوت صلوۃ بر بعض باشد پس مکروہ یا حرام جمع ہمان کس باشد
و متہاون و مائل بفراغ از عبادت یا قلت رغبت بسوی اجر شغل
بادای مفترضات چنانکہ از بطلۂ امامیہ و جہلۂ ایشان دیدہ میشود
قول معلول ست بجنش راوی او باقرار ترمذی نووی گفتہ علمارا د
جمع بعذر مطر کردہ اند و این مشہور ست از جماعتی از کبار متقدمین و ضعیف
تاویل نمودہ کہ در ابر بود چون ظہر گذارد و ابر دور شد معلوم گشت
با شتاح ست و در وی اگرچہ ادنای احتمال برای ظہر و عصر باشد اما در
حمل کردہ اند یعنی تاخیر اولی و تعجیل ثانی و این نیز ضعیف و باطل
او بحدیث بر تصویب فعل خود و تصدیق ابوہریرہ مراورا و عدم ا
کہ محمول ست بر جمع بعذر مرض و مانند آن و این قول احمد بن حنبل و
والرویانی و ہمین ست مختار در تاویل بنا بر ظاہر حدیث و فعل ا
سخت تر از مطر ست انتہی کلام النووی پس با وجود این تاویل

اطلاق توان کرد که هیچ یکی از علما بران عمل نکرده و اگر مراد ترمذی عدم عمل بظاهر اوست بغیر تاویل پس قول او که کل حدیث
فی کتابی هذا معمول به باتفاق محدثین باطل باشد زیرا که هر حدیث کتاب او غیر معمول معمول بظاهر نیست با آنکه بظاهر این
حدیث هم جماعه از علما عمل کرده نووی گفته و همین ست محلی که رفته است بآن احمد و قاضی حسین و جماعه از ائمه بجواز جمع
در حضر برای حاجت رفته مرکسی را که عادت آن نکند و هو قول ابن سیرین و اشهب من اصحاب مالک و حکاه الخطابی
عن القفال الشاشی الکبیر من اصحاب الشافعی عن ابی اسحق المروزی عن جماعة من اصحاب الحدیث و اختاره ابن المنذر
و یؤیده ظاهر قول ابن عباس اراد ان لا یحرج امته و تعلیل نکرد آنرا بمرض و نه غیر او والله تعالی اعلم انتهی کلامه و نزد من آنست
که امام مالک اخذ باین حدیث بغیر هیچ عذر و حاجت کرده زیرا که قائل ست باشتراک در وقت ظهر و عصر و در وقت مغرب
و عشا چه لفظ جمع بین الظهر و العصر و المغرب و العشا بالفظ تاخر الظهر فصلاها فی وقت العصر مثلا دلالت میکند برازید
از قول مالک و معنی اشتراک در مذهب او آنست که داخل میشود وقت عصر چون گردد سایه هر شی مانند او و نمی رود
وقت ظهر بلکه ممتزج میشوند هر دو وقت تا غروب شمس پس وقت ظهر با گردیدن سایه هر شی مانند آن وقت مختار ست
و وقت ادا آخر اوست تا بقای قدر چهار رکعت تا غروب شمس و مالک باین قول منفرد نیست بلکه موافق اوست عطا
و طاوس رحمهما الله تعالی و مالک گفته ممتد میشود وقت مغرب پس مشترک میشود این وقت و عشا پس وقت اختیار نزد
او در مغرب وقت واحد ست و تا وقت عشا اتساع دارد و وقت ادا باقی ست تا آنکه شب باقی ست قبل طلوع فجر
بقدر چهار رکعت و نزد طاوس مغرب و عشا فوت نمیشود مگر بنهار و مستند ایشان همین حدیث ابن عباس ست درین باب
و در طرق مسلم برای این حدیث واقع شده که این جمع بتاخیر ظهر و جمع آن بعصر در وقت وی بود و همچنین تاخیر مغرب و جمع آن
بعشا و این عین اشتراک و امتزاج ست و با وجود این همه چه قسم جائز ست عالم بالمذاهب را گفتن این حرف که احدی
از اهل علم باین حدیث اخذ نکرده انتهی کلام الدراسات ملخصاً و شوکانی در شرح مختصر گفته جمع میان دو نماز اگر صوری باشد
بعذر جائز ست و در حقیقت جمع نیست زیرا که هر نماز در وقت مقرر خود گذارده شده و از وست جمع آنحضرت صلی الله
علیه و سلم در مدینه بغیر مطر و سفر چنانکه در صحیح ست از حدیث ابن عباس و غیر او و در بعض روایات تصریح بدان وارد شده
بلکه خود راوی آن بجمع صوریش تفسیر کرده و در رساله مستقله توضیحش کرده ایم و مراد بجمع جائز بعذر جمع مسافر و مریض است
و مطر هم عذر ست چنانکه ادله صحیحه بدان وارد اند و اختلاف در جواز جمع میان دو نماز بغیر این اعذار ست و حق
عدم جواز اوست والله اعلم حدیث بست و چهارم روایت ابن عمر ست قال سئل رسول الله صلی الله علیه و سلم
ما یلبس المحرم قال لا یلبس القمیص الی قوله و لا الخفین الا ان لا یجد نعلین فلیقطعهما حتی یکونا اسفل من الکعبین رواه اهل السنن
یعنی پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه چیز پوشد محرم فرمود نپوشد قمیص و نه موزه مگر آنکه نیابد پاپوش پس
ببرد موزه را تا آنکه فروتر شود از هر دو کعب استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه قطع شرط جواز لبس خفین ست
و برین اند جمهور علما و فقها و نزد احمد جائز ست پوشیدن آن بغیر قطع زیرا که حدیث ابن عباس مطلق ست و آن این ست که
گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم خطبه میکرد بعرفات من لم یجد ازارا فلیلبس سراویل و من لم یجد نعلین

فلیلبس خفین واین متفق علیه ست ودر روایتی از طریق ابی الشعثاء آمده که قلت ولم یقل لیقطعهما قال لا رواه احمد در
منتقی گفته هذا بظاهره ناسخ لحدیث ابن عمر بقطع الخفین لانه قال بعرفات فی وقت الحاجة وحدیث ابن عمر کان بالمدینة
کما سبق فی روایة لاحمد والدارقطنی انتهی ومراد بحدیث جابر این ست قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
من لم یجد نعلین فلیلبس خفین ومن لم یجد ازارا فلیلبس سراویل رواه احمد ومسلم در نیل الاوطار گفته جواب داده اند حنابله از حدیث ابن عمر که متمسک
جمهور ست بر وجوب قطع بچند وجه یکی از ان دعوی نسخ ست کما تقدم وحکایت کرده است آنرا دارقطنی از ابی بکر نیساپوری
وشافعی در ام گفته هر دو حافظ صادق اند وزیادت ابن عمر مخالف ابن عباس نیست زیرا که محتمل ست که وی در ان شک کرده
یا گفته ولیکن بعض رواة از وی نقل آن ننموده اند انتهی ولیکن قول ابی الشعثاء آبی ست از ان کما سبق وبعضی سلوک طریق
ترجیح کرده اند میان هر دو حدیث ابن جوزی گفته در حدیث ابن عمر اختلاف ست در رفع و وقف او وحدیث ابن عباس
مختلف نیست ورد کرده اند این را بآنکه مختلف نیست حدیث ابن عمر در امر بقطع مگر در روایت شاذه ومعارضه کرده اند
بآنکه حدیث ابن عباس مختلف ست ابن ابی شیبه آنرا بسند صحیح از سعید بن جبیر از ابن عباس موقوفا روایت کرده
وحافظ ابن حجر گفته ارتیاب نمیکند هیچ یکی از محدثین در انکه حدیث ابن عمر اصح ست از حدیث ابن عباس زیرا که
حدیث ابن عمر بسندی آمده که موصوف باصح الاسانید ست واتفاق کرده اند بران از ابن عمر غیر واحد از حفاظ
واز ایشان اند نافع وسالم بخلاف حدیث ابن عباس که مرفوع نیامده مگر از روایت جابر بن زید از وی تا آنکه
اصیلی گفته انه شیخ مصری لا یعرف کذا قال وهو شیخ معروف موصوف بالفقه عند الائمة وبعضی از ایشان
استدلال کرده اند بقیاس خف بر سراویل در ترک قطع واین مردودست بآنکه مصادم نص ست پس فاسد الاعتبار باشد
وبعضی حجت بقول عطا آورده که قطع فساد ست واو تعالی فساد را دوست ندارد واین وجه هم مردودست بآنکه فساد
در چیزی ست که شارع از ان نهی کرده نه در چیزی که در ان اذن کرده بلکه واجبش نموده ابن الجوزی گفته امر بقطع محمول
بر اباحت ست نه بر اشتراط الا عملا بالحدیثین واین تکلف ست وحق آنست که نیست تعارض درمیان مطلق ومقید زیرا که
جمع میان هر دو ممکن ست بحمل مطلق بر مقید وتا جمع ممکن ست واجب همان باشد نه رفتن بسوی ترجیح واگر مصیر بترجیح
جائز باشد ترجیح مطلق ممکن ست زیرا که ثابت ست از حدیث ابن عباس وجابر وروایت دو کس از روایت واحد
ارجح ست والله اعلم انتهی کلامه نووی در شرح مسلم ذکر کرده که شناخته میشود نسخ حدیث گاهی بنص چنانکه حدیث
کنت نهیتکم من زیارة القبور فزوروها ونهیتکم عن لحوم الاضاحی فوق ثلث فامسکوا ما بدا لکم ونهیتکم عن النبیذ
الا فی سقاء فانتبذوا فی الاسقیة کلها ولا تشربوا مسکرا وگاهی باخبار صحابی چنانکه گوید کان آخر الامرین من رسول الله
صلی الله علیه وسلم ترک الوضوء مما مست النار وگاهی باجماع همچو ترک شارب خمر در کرت چهارم وگاهی بتاریخ نزد تعذر
جمع والله اعلم حسین بن عبد الرحمن اهدل در عدة المنسوخ بعد ایراد احادیث مذکوره نوشته که گاهی گمان میکند
گمان کننده قلت منسوخ را والتفات میکند باستدراک اشیا بران پس متعذر میشود بروی استحضار آن وگاهی بعضی
از ان مستحضر میشود پس رجوع میکند از ان بقبض عنان اعتراض یا مطلع میشود بر ضبط علما منسوخ را در مختصرات یسیره

و سید اند که نسخ در شریعت قلیلی بیش نیست از تخصیص و تعارض حازمی گفته همه آنچه اجماع کرده اند علما بر نسخ آن
نزدیک بست و هفت حکم ست از انجمله ست استقبال بیت المقدس که با ستقبال کعبه منسوخ گشته و آن اول چیزی ست
که نسخ پذیرفته از امور شرع و بودند صحابه در نماز ظهر و گذارده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم با اصحاب خود دو رکعت
و کلام در نماز و حکم مسبوق و ترک صلوة در خوف و نماز جمعه قبل خطبه و نماز جنازه بر منافقین و تحریم زیارت قبور
بر مردان و جواز استغفار برای کفار بعد موت ایشان بر کفر و وجوب صوم عاشورا و سجود مابین طلوع و شروق شمس
و جواز اکل لحوم حمر اهلیه و رجعت مطلقه ابدی و اعتداد متوفی عنها زوجها تا یک سال و جواز شرب خمر و تحریم اکل و جماع
در لیالی رمضان و تخییر میان صوم و کفاره و تحریم جهاد بسیف با کفار و تحریم قتال در اشهر حرم و وجوب قیام لیل
بر غیر وی صلی الله علیه وسلم و اعتبار عشر رضعات در تحریم رضاع و تحریم کتابت غیر قرآن و وجوب وصیت برای اقربین
و توارث میان قرابت و حبس زانیین تا موت و وجوب قتال مسلم واحد بعشر کفار و اجماع کرده اند مسلمانان بر انکه
نماز چهارگانه گذارده نشود دوگانه اگرچه در اصل همچنین بود لیکن در زیادت فی العبادت اختلاف ست در انکه این
نسخ ست یا نه بر دو قول و اجماع کرده اند بر وجوب حجاب برای زنان پس اگر جواز ترک آن از ابتدا بر اصل اباحت ست
نیست از منسوخ در چیزی و اگر ترخیص شرعی ناسخ شرع متقدم ست پس منسوخ ست و اقرب اول ست و در آنچه ذکر کرده
از شمار منسوخات چیزی ست که اجماع نکرده اند بر ثبوت آن مثل اعتبار عشر رضعات و لیکن الآن متفق اند بر عدم اعتبار آن
پس نزدیک آن ثابت شده است در حکم جمع بر نسخ ست و در منسوخ ست آنچه نسخ آن مشتهر شده و نیست در وی خلاف
و نه نقل اجماع از کسیکه بر وی توثیق باشد فیما اعلم الله تعالی و آن نسخ ست بفرع مثل قتل شارب خمر در بار چهارم و امر
با بذای زانیین و تحریم کنز فضه و ذهب بعد اخراج زکوة و تحریم قتل کفار و باغیان در اشهر حرم و جواز تنفیل قبل قسمت
و لبس خاتم ذهب و امر بقتل کلاب سود و جواز مثله و در منسوخ ست آنچه نسخ وی مشتهر شده و رفته اند بدان جماعت شاذ
مخالف در ان مثل نسخ الماء من الماء و وضو از آنچه آتش آنرا مس کرده و تطبیق در رکوع و امر بضرب نسا مطلقا و موقف امام
میان دو کس و قول منبودن ربا مگر در نسیه و وجوب حقوق در مال سوای زکوة و امر بعتیره که ذبیحه باشد در ماه رجب و متعه نسا
و تحریم لحوم اضاحی بعد ثلث ایام و رضاع بعد الحولین و عدم وجوب شاة در زکوة بقر بر تفصیلی که در وی ست و در جواز
لبس حریر برای مردان با دعای نسخ تحریم و مسح علی الخفین با دعای نسخ در ان و در صدر اول خلاف درین مسئله شاذ بود و بعد
قائلین آن بسیار شدند مثل اباحیه و شائع شد خلاف در نسخ تحریم استقبال قبله نزد قضای حاجت و ترک وضو از مس ذکر
و در متعه حج و طهارت جلد میته بدباغت و تیمم تا مناکب و نسخ این بصحت رسیده و جواز مسح قدمین و تخییر اقرب الی الشذوذ ست
و التفات در نماز و جواز اقامت غیر مؤذن و قطع صلوة برای گذرنده از پیش و نماز بسوی تصاویر و وضع یدین قبل
رکبتین و جهر بتسمیه و ثبوت قنوت در صبح و قرأت خلف امام و افضلیت اسفار بصبح و قیام برای جنازه و نسخ عدد
تکبیرات صلوة جنائز تا چهار و نهی از جلوس تا وضع جنازه بر زمین و فساد صوم مصبح بجنابت و جمهور بر صحت وی بوده اند
و فساد صوم محصر و نسخ اباحت فطر در سفر و جمهور بر خلاف این ستند و نسخ نبیذ فقط در آوندهای شراب بجود با حنتم

ونسخ فی حرف وتغیر وجز آن وقائل نیست بعدم نسخ دران مگر امام احمد بن حنبل واتباع او واختلاف کرده اند در نسخ قوله تعالی فی الممتحنة فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا بنابر اختلاف ایشان در معنی این آیت چنانکه در کتب تفاسیر مذکورست وگذشت ونهی از رقی واز قول ماشاء الله وشاء فلان واشتراط درج وابتدای کفار بقتال در حرم وشهادت غیر مسلمین در سفر نزد حاجت وتحریم لحوم خیل وجواز مزارعت واذن برای متوفی عنها در نقل مکان در ایام عدت وی ونسخ آن صحیح شده وقتل مسلم بذمی وتحریق بنار در غیر حرب واستیفای قصاص قبل اندمال جرح وجلد محصن قبل رجم وحکم زنا کننده با کنیزک زن خود ووجوب هجرت از دار کفر بسوی دار الاسلام ودعوت قبل قتال وجواز قتل نسای کافرات وقتل ولدان کفار ونهی از استعانت بمشرکین واخذ سلب بغیر بینه وجواز حلف بغیر خدا وقبول هدایای کفار ونهی از بول استاده ووجوب غسل یوم جمعه پس این همه نود وهفت حکم است که اجماع کرده اند اهل علم بر نسخ بست وهفت حکم ازان ومشتهر شد نسخ سیزده حکم ازان وشاذ اند قائل بنسخ دو حکم از وی ومشتهرست خلاف در چهل وهشت حکم اکثر یا کثیر ازان چنانست که در وی شرائط نسخ مجتمع نشده بلکه از باب عموم وخصوص وتعارض ست که در وی رجوع بسوی ترجیح میباشد واحسن کتب مؤلفه در ناسخ ومنسوخ حدیث کتاب الاعتبار للحافظ ابی بکر الحازمی ست نووی وغیره نص کرده اند برانکه مثل او درین باب تالیفی نبوده است وحازمی سماع دارد از حافظ ابو موسی اصفهانی وطبقهٔ او واز اصحاب علی بن الحداد وغیره واورا تصانیف دیگر نافع نیز هست از انجمله عجالة اللسان فی اسماء الاماکن والبلدان ووی شروع کرده بود در ترجیح احادیث مذهب ورسیده بود تا کتاب الصلوة صاحب تصانیف نفیسه است چنانکه نووی ذکر او در تهذیب الاسماء نموده وکتاب او در ناسخ ومنسوخ حدیث کتابی مبسوط کثیر الفوائد است وبیرون نمی رود از وی ناسخ قرآن عظیم وبسیاری ازان معلوم بالضرورة ست احتیاج بسوی ذکر آن نیست مثل ناسخ شرب خمر واستقبال بیت المقدس ونحو ذلک والله اعلم انتهی کلام عدة المنسوخ من الحدیث علی ما اخبر به بعض اهل الحدیث والحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات

خاتمه در بیان اصول شرع وانچه بدان میماند

پس بدانکه این همه که گفته شد بیان ناسخ ومنسوخ کتاب وسنت بود وعلمای اصول فقه در تعریف کتاب عزیز حدها ذکر کرده اند که هیچ یکی ازانها خالی از ایرادی نیست والاولی ان یقال هو کلام الله المنزل علی محمد المتلو المتواتر چه برین حد ازانچه بر سائر حدود وارد میشود هیچ وارد نمیشود ودر حدیث صحیح آمده که نزول قرآن بر هفت حرف شده است واصولیان ادعای تواتر این هر هفت بلکه قرارت عشره میکنند اما حق آنست که بعضی ازان متواترست وبعضی احاد وهرچه مصحف شریف بران مشتمل ست وقرای مشهورین بران اتفاق کرده اند آن قرآن ست ودر مختلف فیه خلاف وحق آنست که بسمله آیه از هر سوره است ونیست خلاف در وقوع محکم ومتشابه در قرآن وهر یکی را تعریفها کرده اند وحکم محکم وجوب عمل بر وست ودر متشابه خلاف وحق عدم جواز عمل بر وست وواجب رد متشابه بسوی محکم ست چنانکه رد نصوص قرب ومعیت ونحو آن بسوی استوای او تعالی بر عرش واعتقاد علو وفوقیت او وسلف گفته اند که در قرآن از هر لغت چیزی هست از رومیه وهندیه وفارسیه وسریانیه وجز آن واکثر انکارش کرده اند اما دلیلی

صالح حجت نیاورده این ست بیان کتاب و اما سنت پس عبارتست از فعل و قول و تقریر وی صلی الله علیه وسلم و باتفاق
اهل علم سنت مطهره مستقل ست بتشریع احکام و همچو قرآن ست در تحلیل حلال و تحریم حرام و روایت عرض احادیث
بر قرآن مختلق موضوع ست نزد ایمهٔ این شان اوزاعی گفته الکتاب احوج الی السنة من السنة الی الکتاب یحیی بن کثیر گفته
السنة قاضیة علی الکتاب و بالجمله ثبوت حجیت سنت مطهره و استقلال او بتشریع احکام ضروری دینی ست و خلاف نمیکند
دران مگر هر که بهره از اسلام ندارد و در افعال وی صلی الله علیه وسلم تعارض نیست بلکه مجرد الوان متغایره است
که در اوقات مختلف واقع شده آری اگر این افعال بیانات اقوال باشند تعارض متصور ست اما صورةً و در حقیقت راجع
بسوی مبینات اقوال ست و تعارض قول و فعل را صور ست و رفع آنرا نیز صور و حق آنست که همّ آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بچیزی داخل سنت نیست زیرا که مجرد خطور شئ علی البال بدون تنجیز ست آری اشارت و کتابت وی صلی الله
علیه و آله وسلم منجمله سنت ست و حجت بدان قائم و ترک او را در تأسی حکم فعل اوست و اخبار بر انواع ست و حق آنست که علم
حاصل بخبر متواتر ضروری ست و الیه ذهب الجمهور و این خبر را شروط است بعض متعلق بمخبر و بعض بسامع و مذهب جمهور
وجوب عمل ست بخبر واحد و وقوع تعبد بدان و هر که دران خلاف کرده چیزیکه صالح تمسک باشد نیاورده و متتبع عمل صحابه
از خلفا و غیرهم و عمل تابعین و اتباع ایشان باخبار آحاد نیک میداند که آنقدر ست که جز در مؤلف بسیط نمی تواند گنجید
و هر که در عمل بدان در بعض احوال تردد کرده باسباب خارج مثل ریب در صحت یا تهمت در راوی باوجود تعارض و مثل
آن کرده و احاد را اقسام ست و عمل را بران شروط بعض متعلق براوی و بعض بمدلول خبر و بعض بنفس لفظ خبر و حدیث
صحیح حجت ست و منجمله آن مرسل باشد و حق عدم قبول اوست با خلافیکه در آنست و حدیث منقطع حجت نباشد
و در تعارض جرح و تعدیل و عدم امکان جمع میان هر دو اقوال ست و حق حقیق بقبول آنست که اجتهاد را دران مسرح ست
و لابدست از ذکر سبب در جرح و تعدیل و بعد این ذکر خود راجح از مرجوح بر مجتهد مخفی نمی ماند و بر تقدیر قول بقبول مجمل
جرح و تعدیل از عارف جرح مقدم باشد بر تعدیل این ست بیان سنت اما اجماع پس عبارت ست از اتفاق مجتهدین
امت محمد صلی الله علیه وسلم بعد وفات وی در عصری از اعصار بر امری از امور و مراد باتفاق اشتراک در اعتقاد
یا قول یا فعل ست و بیرون رفت بقید مجتهدین اتفاق عوام زیرا که وفاق و خلاف ایشان را در اجماع اعتبار نیست
و اجماعیکه بر وجوب تقلید نقل میکنند از همین قبیل ست زیرا که اجتماع مجتهدین دران بر منع ازوست و نیز بیرون رفت
ازین قید اتفاق بعض مجتهدین و مراد بعصر زمانهٔ اهل اجتهاد ست در وقت حدوث آن مسئله و بعضی شرط کرده اند
در حجیت اجماع انقراض عصر مجتهدین و عدم سبق خلاف مستقر و عدالت متفقین و رسیدن ایشان بعدد معتبر در تواتر
و خلاف ست در امکان اجماع فی نفسه و امکان علم بدان و امکان نقل آن بسوی ما و حق عدم اوست و بر تقدیر تسلیم
این همه خلاف ست در آنکه حجت شرعی ست یا نه مذهب جمهور حجیت اوست و دلیل بران نزد اکثر سمع ست فقط
نه عقل و حق عدم حجیت ست و اگر تسلیم کنیم که حجت ست و علم بدان ممکن پس اقصی ما فی الباب آنست که مجمع علیه حق باشد
و لازم نمی آید ازین وجوب اتباع او چنانکه گفته اند هر مجتهد مصیب ست و نیست واجب بر مجتهد دیگر اتباع او بلکه بر مقلد هم

اتباع او درین اجتهاد بخصوصه واجب نیست و قائلین حجیت او اختلاف دارند جمعی که حنفیه از ایشانند بآن رفته که
حجت قطعی ست وقومی گفته ظنی ست وبعضی تفصیل کرده وگفته امر متفق علیه معتبر قطعی ست وسکوتی ظنی و اجماع را
از مستند لابدست وهر که گفته بلا مستند جائزست قول او ضعیف ست و در وجوب بحث از مستند اجماع بر مجتهد
خلاف ست وهمچنین در عدم اعتبار مجتهد مبتدع در اجماع و در انعقاد اجماع صحابه در صورت دریافتن تابعی مجتهد عصر
ایشان را و در آنکه اجماع صحابه حجت باشد یا نه همچنین اجماع اهل مدینه علی الانفراد و در قبول اجماع سکوتی و عدم آن دو
قول ست ظاهر عدم حجیت اوست ونیز خلاف کرده اند در جواز اجماع بر چیزی که واقع شده ست اجماع بر خلاف آن و در
اجماع بعد سبق خلاف و در جواز احداث قول ثالث بعد اختلاف اهل عصر در ان مسئله بر دو قول و معتبر در فنون علم اجماع
اهل آن فن ست نه غیر ایشان پس معتبر در مسائل فقهیه قول جمیع فقها باشد و در مسائل اصولیه قول جمیع اصولیین و در
مسائل نحویه قول جمیع نحویین و غیر اهل فن در حکم عوام ست جمعی اعتبار او کرده اند و جمعی نه و حق عدم اعتبار اوست
و خلاف یکی از مجتهدین مر اهل اجماع را ناقض اجماع ست جمهور گویند آن نه اجماع باشد و نه حجت و در حجیت اجماع منقول
بطریق آحاد خلاف ست جمهور اشتراط حد تواتر کنند و قول قائل لا اعلم خلافا بین اهل العلم فی کذا مفید اجماع نیست
و هر که گفته هست قول او فاسد ست این ست بیان اجماع و اما قیاس پس در اصطلاح فقها حمل معلوم بر معلوم ست
در اثبات حکم یا نفی او بامر جامع میان هر دو از حکم یا صفت و اختاره جمهور المحققین و اتفاق ست بر حجیت قیاس صادر
از وی صلی الله علیه وسلم و خلاف در قیاس شرعی ست جمهور از صحابه و تابعین و فقها و متکلمین بآن رفته که اصلی از اصول
شریعت ست استدلال میرود بدان بر احکام وارده بسمع و ظاهریه انکارش کرده اند و زعم نموده که هیچ حادثه نیست مگر آنکه
در ان حکمی منصوص علیه ست در قرآن یا سنت یا معدول عنه بفحوای نص و دلیل او و این مغنی ست از قیاس و شک نیست
که در عمومات و مطلقات نصوص کتاب و سنت وفای هر حادثه است و این هر دو قائم اند ببیان هر نازله عرف ذلک من عرفه
و جهل من جهله و ارکان قیاس چهار چیزست اصل و فرع و علت و حکم و هر یکی را ازین چهار تفاصیل طویله است و صحت
قیاس را دوازده شرط ذکر کرده اند که بمحل خود مذکورست و حق اعتبار علت ست در هر قیاس چنانکه مذهب جمهورست
و علت را مسالک ست و در جریان قیاس در اسباب خلاف ست همچنین در حدود و کفارات جمعی منع کرده و جمعی جائز گفته
و اعتراض معترض بر کلام مستدل بر سه قسم ست مطالبات و قوادح و معارضات و دائره بحث در تفاصیل این آخر
خیلی وسیع ست و انواع اعتراض اقرب بچهل نوع رسانیده اند و در تحقیق استحسان قولهاست جمعی بآن آویخته
و جمهور انکارش نموده تا آنکه شافعی گفته من استحسن فقد شرع و بعض اهل علم گفته اند اطلاق استحسان بر دو چیز ست
یکی بر تقدیم دلیل شرعی و این واجب العمل ست زیرا که حسن و قبح شرعی ست دوم بر مخالفت دلیل مثلا چیزی باشد
که محظور ست بدلیل شرعی و در عادات مردم تحقیق ست پس قول بدان حرام باشد و واجب این جا اتباع دلیل
و ترک عادت و رای ست خواه دلیل نص باشد یا اجماع یا قیاس و درینجا یک چیز دیگرست که آنرا مصالح مرسله نامند
و استدلال بالمرسل خوانند و در قول بدان خلاف ست بر مذاهب و اقوال جمهور تمسک بدان منع کنند مطلقا این ست

بیان اصول اربع شرع باختصار و تفصیل آن از کتب اصول مبسوطه باید جست واما اجتهاد پس در عرف فقها آنرا
آمدی گفته هو استفراغ الوسع فی طلب الظن بشیء من الاحکام الشرعیة علی وجه یحس من النفس العجز عن المزید علیه پس مجتهد
کسی ست که استفراغ وسع میکند در تحصیل ظن بحکم شرعی ولابد ست که بالغ عاقل ثابت الملکه قادر بر استخراج احکام از ماخذ
واین شرطها ست اول و دوم آنکه عالم باشد بنصوص کتاب وسنت چه قاصر در یکی ازین هر دو غیر مجتهد ست یا اورا اجتهاد
جائز نیست وشرط معرفت دران قدر متعلق باحکام ست ونه قلیل جدا سوم آنکه عارف بود بلسان عرب بر وجهی که تفسیر
کتاب عزیز وسنت مطهره بخوان تواند کرد وحفظ آن از ظهر قلب شرط نیست بلکه تمکن بر استخراج از مولفات ائمه این فن
کافی ست وایشان تقریب وتهذیب آن بر حروف معجم بر وجه خوب کرده اند چهارم آنکه عالم باشد باصول فقه بلکه طویل الباع
کثیر الاطلاع باشد دران چه قسطاس اجتهاد واساس او همین علم ست پنجم آنکه عارف بود بناسخ ومنسوخ بر وجهی که هیچ
بروی مخفی نماند وتفصیل این شروط در مسک الختام شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیرجع الیه ودر اشتراط علم بدلیل عقلی اختلاف ست
جمعی شرط کرده وجمعی نکرده وهو الحق زیرا که دوران اجتهاد بر ادله شرعیه ست نه بر ادله عقلیه ودر اشتراط علم اصول دین
وعلم فروع خلاف ست وحق عدم اشتراط او ست چه تولید فروع خود از وست پس احتیاج اجتهاد بسوی آن نیست
وبعضی علم جرح وتعدیل را داخل علوم اجتهاد داشته اند واین درست ست لیکن مندرج ست زیر علم سنت مطهره
چه علم سنت بدون آن ناتمام ست وگفته اند داخل ست دران معرفت قیاس باشروط وارکانش زیرا که قیاس
مناط اجتهاد ست واصل رای که انشعاب فقه از وست ولیکن این نیز مندرج ست زیر علم اصول فقه چه بابی از
ابواب اوست جمعی گفته خلو زمان از مجتهد قائم بحجج الله که مبین ما انزل الله للناس باشد جائز نیست وقال
الحنابلة وهو الحق ویدل علیه ما صح عنه صلی الله علیه وسلم من قوله لا تزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق حتی یاتی امر الله
وزرکشی از اکثر حکایت خلو عصر از مجتهد کرده وبه قالت الشافعیة والحق هو الاول وکیف که اجتهاد بر متاخرین ایسر
واسهل ست از اجتهاد بر متقدمین وخلاف نمیکند دران هر که ذی فهم صحیح وعقل سوی ست اما منکرین بنا بر عکوف
بر تقلید واشتغال بغیر علم کتاب وسنت استصعاب آن کرده اند وهر که فضل خدا را بر بعض خلق او منحصر سازد وفهم شریعت
مطهره را مقصور بر متقدم العصر کند وی جری ست بر خدا وبر شریعت او وخلاف کرده اند در تجزی اجتهاد جمعی
منع کرده وجمعی جائز گفته وحق جواز ووقوع اوست وحق در مسائل شرعیه اگر قطعی معلوم بالضرورة باشد چنانکه
وجوب صلوه خمس وصوم رمضان یا واحد ست وموافق او مصیب ومخطی او غیر معذور واگر از ضروریات شرعیه نیست
ودلیلش قاطع پس مخطی دران آثم ست در صورت تقصیر وغیر آثم در صورت عدم تقصیر در بحث ازان ودر هر چه دلیلی
قاطع نیست اختلاف دران طویل ست وحق آنست که حق واحد ست ومخالفش مخطی ماجور اگر حق اجتهاد دران
وفا کرده وبعد احراز ما یکون به الاجتهاد بتقصیری از خود در بحث ازان راضی نشده واین قول باطل ست که حق متعدد ست
بتعدد مجتهدین وتقلید عبارت ست از قبول رای کسیکه قائم نمیشود بدان حجت بلا حجت وازینجا معلوم شد که قبول
قول نبی صلی الله علیه وسلم وعمل بدان تقلید نیست زیرا که قول وفعل او خود حجت ست قاضی در تقریب نقل اجماع کرده است

بر آنکه اخذ بقول نبی صلی الله علیه وسلم و راجع بسوی او مقلد نباشد بلکه صائر بسوی دلیل و علم یقین ست انتهی و اختلاف
کرده اند در آنکه تقلید در مسائل متعلقه بوجود باری و صفات او جائز ست یا نه جمعی بجواز رفته و جمعی گویند جائز نیست
و ابو اسحق بران اجماع اهل علم از اهل حق حکایت کرده پس اگر اعتقاد کرد بدون معرفت دلیل اکثر ائمه بر آنند که وے
مومن ست از اهل شفاعت اگرچه بترک استدلال فاسق میشود و به قال ائمة الحدیث و اشعری گفته مومن نیست
تا آنکه از جمله مقلدین بیرون رود و این باطل ست و نیست برین قول اثارتے از علم والحق هو الاول انتهی و اختلاف کرده اند
در جواز تقلید در مسائل شرعیه فرعیه جماعتی گفته جائز ست و جمعی گفته جائز نیست مطلقا قرافی گفته مذهب مالک
و جمهور علما وجوب اجتهاد و ابطال تقلید ست و ابن حزم ادعای اجماع بر نهی از تقلید کرده و از مالک آورده که گفت
انا بشر اخطی و اصیب فانظروا فی رای فما وافق الکتاب و السنة فخذوا به و ما لم یوافق فاترکوه و مثل آن ابو حنیفه و شافعی
و احمد نیز گفته اند و نصوص ائمه اربعه بالفاظها در تصریح بنهی از تقلید در قول مفید و جز آن مذکور ست و ازینجا معلوم شد
که منع از تقلید اگر اجماع نباشد اما مذهب جمهور ست و موید او ست اجماع بر عدم جواز تقلید اموات و بر آنکه عمل مجتهد
برای خود رخصت ست نزد عدم دلیل و غیر او را بران عمل جائز نیست بالاجماع و این هر دو اجماع بیخ تقلید میکنند
پس گفت از کسانی ست که قناعت بجهل خود نکرده ایجاب تقلید بر جان خود و غیر خود کرده اند با آنکه تقلید جهل ست نه علم
مذهب سوم تفصیل ست یعنی بر عامی واجب و بر مجتهد حرام و اکثر اتباع ائمه اربعه بهمین قائل اند اما مخفی نیست که
اعتبار در خلاف اقوال مجتهدین رست و این اتباع مقلدین اند نه مجتهدین پس خلاف ایشان معتبر نباشد و لا سیما
چون هر چهار ائمه ایشان منع کرده باشند ایشان را از تقلید خود و تقلید غیر خود و بعضی متعسفین این منع را حمل بر
مجتهدین کرده اند نه مقلدین در ارشاد الفحول گفته لم یات من جوز التقلید فضلا عمن اوجبه بحجة ینبغی الاشتغال
بجوابها و لم نومر برد شرائع الله سبحانه الی آراء الرجال انتهی و اختلاف کرده اند در آنکه واجب بر عامی التزام مذهب معین
در هر واقعه هست یا نه جماعتی گفته لازم ست و رجحه الکیا و جمعی گفته لازم نیست و رجحه ابن برهان و النووی و هو
مذهب احمد بن حنبل و برین گذشته است سلف امت مرحومه و تفاصیل این مطالب از رساله جنة فی الاسوة الحسنة بالسنة
باید جست و محل این ابحاث کتب علم اصول فقه ست مقصود درینجا ضبط اطراف و اشارت باکناف بود و بس بس

و بالله التوفیق و هو المستعان و هو خیر رفیق

تمت

الحمد لله و المنة که این رساله شریفه باهتمام عاجز هیچمدان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان تربیت یافته خدمت
برادر معظم محمد مصطفی خان تغمدهما الله فی بحار الغفران باواخر ربیع الآخر سنه ۱۲۸۹ هجری حلیه انطباع پوشید فقط

مهر و دستخط

مهتمم مطبع برای سند این معنی که کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی ست در آخر ثبت گردید